



پانچ بہ تاریخ

محمد رضا شاہ پہلوی

محمد رضا شاه پهلوی

پاسخ به تاریخ

به یاد بود همه شهیدان
همه زنان و مردان ایران زمین
که به خاطر میهن جان باختند
این کتاب نوشته شد و بانان اهدا میشود.

فهرست

دبیا چسه

۹

قسمت اول

از ایران دیروز تا ایران امروز

۱۱

قسمت دوم

سلسله پهلوی
نجات و وحدت ایران

۳۳

قسمت سوم

انقلاب سفید

۹۷

قسمت چهارم

اتحاد لعنتی سرخ و سیاه

۲۳۵

دیباچه

اندکی بیش از یکسال پیش ، آخرین کتاب من در تهران انتشار یافت ، کتابی سراسر امید که در آن دیدگاهها و طرحهای خود را درباره آینده ایران به ملت عرضه داشتم . آرزوی من این بود که آینده ملت ایران افتخار آمیز ، سعادت مند و پر رونق باشد ، آینده ای فراخور تاریخ چند هزار ساله کشورم که همواره یکی از سازندگان اصلی تمدن جهانی بوده است .

آرزو داشتم که در آستانه هزاره سوم ، ایران کاملاً نوسازی شده ، اقتصادش پر رونق ، جامعه اش متحول و پیشرو باشد ، مردمش از یک سطح آمـوزش متری بر خوردار باشند و نظام سیاسی اش حکومت بر قوام مردم یعنی بزرگ دموکراسی واقعی استوار باشد . آرزو داشتم که نسلهای آینده ملت ، با سربلندی و غرور ، مقام والائی را که شایسته آنان است در خانواده بزرگ انسانی بدست آورند و نقش و مسئولیت خود را در جهان ایفا کنند .

امیدوار بودم سیاهی های قرون وسطائی را که پنجاه سال پیش ایران از آنها نجات یافته بود برای همیشه از میهنم دور کنم و حکومت روشنائی و روشن - بینی را که چکیده تمدن و فرهنگ ایرانی است برای همیشه پایرجا سازم .

در تمام مدت پادشاهی ام، من فقط به خاطر اینست
آرمان بزرگ زیستم و کوشیدم، آرمانی که در شرف
تحقق یافتن بود.

برای رسیدن به این آرمان بزرگ، به سختی
کوشیدم، بادشواربها و موانع بسیار مبارزه کردم
با توطئه‌ها و تحریکات فراوان مواجه شدم، با شرکتهای
بزرگ و توانای خارجی و کارتل‌های چند ملیتی ستیز
کردم، حال آنکه بسیاری از مشاورانم مرا زاین
مبارزه بر حذر میداشتند.

ممکن است من در طی دوران سلطنتم اشتباهاتی
مرتکب شده باشم، اما کوشش برای عظمت و اعتلای
ایران هرگز خطا نبود.

هدف من از نوشتن این کتاب این است که نشان
بدهم چرا در این راه تلاش و ایستادگی کردم، نشان
بدهم که چرا و چگونه کوشش کردم جامعه‌ای بر اساس
عدالت اجتماعی، و نه منازعات طبقاتی، پی‌ریزی
کنم، جامعه‌ای که در آن همه گروه‌ها و طبقه‌ها بیکدیگر
وابسته و هم‌دل باشند.

حسن تفاهم با همه کشورهای جهان، چه دنیای
غرب، چه کشورهای سوسیالیست و چه ممالک جهان سوم
به من امکان داد که در صلح و صفا، این کوشش را
برای ساختن ایرانی با تمدن بزرگ انجام دهم.

وظیفه خود میدانم در این کتاب نشان دهم،
چگونه اکنون برای اضمحلال ایران کوشش میشود و
میخواهند آنچه را در سایه تفضلات الهی و به شکرانه
شوق و شور و کوشش صمیمانه ملت ایران بوجود آمده
است بدست گروهی غیر مسئول، نابود سازند.

این پاسخ من به تاریخ خواهد بود.

قسمت اول

از ایران دیروز تا ایران امروز

فصل اول

درس‌هایی از گذشته

برای پاسخ به تاریخ، باید آنرا شناخت و دریافت، ایران که از سه هزار سال پیش تاکنون همواره کشوری پادشاهی بوده است، در طول تاریخ خود نشیب و فرازهای بسیار دیده و دورانهای روشن و تاریک را پشت سر گذاشته و با خطرهای بزرگ رو در رو شده است.

هیچ ملتی نمیتواند تنها بخاطر گذشته خود زندگی کند و بدون گذشته خود نیز نمیتواند پایدار بماند. ملتی که بگذشته خود وابسته و دلبسته نباشد الزاماً از صحنه روزگار ناپدید خواهد شد.

تاریخ ایران معلو از افتخارات و نابسامانی‌ها است. عبرت از گذشته میتواند بفضل خداوند بهترین رهنمون برای آینده باشد. اکنون میخواهم نظری به گذشته ایران بیاندازم، گذشته‌ای که هیچکس نمیتواند بر آن "خط بطلان" بکشد.

توانایی‌ها و خطرهای ناشی از موقع جغرافیایی ایران

ایران کشوری کهنسال است که تاریخش به اعماق قرون و اعصار میرسد. ایران در منطقه خاورمیانه واقع شده که گاهواره تمدنهای بزرگ بوده است. کشور ما در تقاطع خطوط مواصلاتی میان اروپا، آسیا، شبه قاره هند و آفریقا قرار گرفته و با سه دریا -

دریای خزر در شمال، خلیج فارس در جنوب غربی، دریای عمان در جنوب شرقی - ارتباط دارد و از دریای مدیترانه که مرکز جهان متمدن غرب بوده است فاصله زیادی ندارد.

چنین موقع جغرافیائی، عامل مهمی در قدرت کشور ما است و ایفای نقش بزرگ کشورگشائی، اشاعه تمدن، گسترش بازرگانی را در دورانیهای درخشان تاریخ مامیسر و مقدور گردانیده است.

چنین موقع جغرافیائی، نیز عاملی در ضعف کشور ما بوده است: ایران فلاتی با محورهای شمالی، غربی، جنوبی و شرقی، بادشتهای وسیع و صحراهای بزرگ و کویرهای نمک زار که از هر سو وسیله جبال بزرگ احاطه شده: کوههای البرز در شمال کوههای زاگرس در باختر، کوههای بلوچستان در جنوب خاوری. از چند شهر بزرگ چون اصفهان و کرمان که بگذریم، منطقه مرکزی کشور ما تقریباً "خالی و کم جمعیت و فعالیت و ثروت و فرهنگ بیشتر در مناطقی کناری متمرکز گردیده. بهمین جهت است که در طی قرون و اعصار ایران پایتختهای بسیار داشته که اغلب آنها در مرکز کشور واقع نبوده اند. پایتختهای مهم ایران قبل از تهران عبارت بودند از شوش، اکباتان، تخت جمشید، تیسفون و پس از اسلام: اصفهان، شیراز، تبریز، اردبیل و قزوین کشور ما در زمانهای تدنی و انحطاط مورد حمله همسایگان خود قرار گرفته و در دورانیهای اعتسلا و عظمت بر اثر نیرو، تدبیر و درایت رهبران بزرگ، وحدت ایران تامین شده است. در دورانیهای انحطاط همواره حملات خارجی با همدستیهای دانسته و بیگانه در داخل کشور همراه بوده و بیشتر این همدستیها از خارج الهام و نظم میافته است.

بررسی اجمالی این رویدادها که جنبه افسانه‌ای یافته به درک بهتر دورانهای مختلف تاریخ ماکمک خواهد کرد.

شاهنشاهان قهرمان: کورش، داریوش و خشایارشا

حمله اسکندر مقدونی به ایران

رستاخیز ایران در زمان ساسانیان و حمله اعراب

بر اثر نفوذ و رهبری دو قوم هندواروپائی، مادها و پارسها، پس از دوهزار سال نبرد و تلاش، ایرانیان بر همه اقوام منطقه بین‌النهرین پیروزی و برتری یافتند. سلسله هخامنشی (۵۵۹ تا ۳۳۰ قبل از میلاد) بزرگترین شاهنشاهی جهان را که از دریای سیاه تا آسیای مرکزی و از لیبی تا هندوستان گسترش داشت بنیان نهاد.

شاهنشاهی هخامنشی، نخستین شاهنشاهی بزرگ و منظم جهان است که در آن یک رهبر، شاهنشاه ایران بر اقوام و ملل مختلف حکومت میکرد، برای تأمین نظم و وحدت شاهنشاهی ایران، هخامنشیان بر سر هر ایالت فرمانروائی بنام ساتراپ گماردند، برای پست و مخابرات بانور، شیوه‌های نوبه‌کاربردند و نظام پولی مرتب، محاسبات عمومی و اوزان و مقادیر یکسان را بوجود آوردند.

بدینسان ایرانیان به دنیای عهد متیق نشان دادند که میتوان سرزمینی به آن وسعت را با نظم و ترتیب اداره کرد، رومیان در اداره امپراطوری خود از بیشتر راه و روشهای ایرانیان پیروی و حتی تقلید کردند.

بنیان گذار شاهنشاهی ایران کورش است که بحق

وی را بزرگ لقب داده‌اند. کورش شاهنشاهی ایران را بر چندگونگی ادیان و رعایت عدالت بنیان نهاد. کورش کشورگشایی بزرگ بود. ولی وی رامیتوان در حقیقت بنیان گذار فکر امروزی صیانت حقوق بشر نیز خواند چراکه نخستین کس در جهان عهد عتیق بود که منشوری آزادمنشانه در این زمینه تدوین و اعلام کرد. اسرای جنگی را آزاد ساخت و به سرزمینهای خود بازگرداند و به حقوق و عادات و سنتها و ادیان اقوام و مللی که شاهنشاهی ایران را تشکیل میدادند، احترام نهاد. کورش نه تنها دشمنان خود را عفو میکرد، بلکه مسئولیتهای مهم به آنان تفویض مینمود. پس عجب نیست اگر او را آزاد کننده ملل نام نهاده‌اند. سیاست کورش بزرگ، با خصلتها و منش ایرانیان کاملاً هماهنگ بود و از آن الهام میگرفت. همه پادشاهان بزرگ ایران از سیاست آزادمنشانه و ملحقویانه پیروی کرده‌اند و ایران همواره یک کشور "بناگاه" محسوب میشده است.

کورش بزرگ، داریوش و خشایار شاه، شاهنشاهان قهرمان تاریخ ما هستند و در افسانه‌ها، ادبیات و هنر کشور ما مقامی بس والا دارند. اروپائیان در کتب تاریخ خود خوانده‌اند که داریوش در ماراتون و خشایار شاه در سالامین بر یونانیان پیروزی نیافتند، با اینحال نباید فراموش کرد که ایرانیان قرن‌ها بر منطقه دریای اژه و مدیترانه شرقی و سرزمینهای یونانی بسیار تسلط داشتند.

انحطاط هخامنشیان به پدیده‌ای شگفت‌آور انجامید: اسکندر مقدونی (۳۵۶ تا ۳۲۳ قبل از میلاد) به ایران تاخت و بر همه سرزمینهای شاهنشاهی داریوش تسلط یافت و در راه ورسم کشورداری از شیوه کورش پیروی کرد.

پس از مرگ اسکندر (۱۳ ژوئن سال ۳۲۳ پیش از میلاد) شاهنشاهی وی میان تنی چند از سردارانش تقسیم شد. اما برخلاف آنچه در بعضی از کتب درسی غربی می خوانیم، یونانیان تمدن ایرانی را تحت تاثیر خود قرار ندادند و ایرانی، یونانی نشد. درست است که ما در موزه ها چند اثر از دوران تسلط یونانیان بر ایران مشاهده می کنیم. ولی در حقیقت این اسکندر بود که تحت تاثیر و نفوذ تمدن ایرانی قرار گرفت و این پدیده بارها در طول تاریخ ایران تکرار شده است. ایران بارها به تصرف کشورگشایان خارجی درآمد. اما هر بار ایرانیان اصالت و فرهنگ و تمدن خود را حفظ کردند و هرگز پیرو راه و رسم خارجیان نشدند، بلکه همواره آنانرا براه خود آوردند.

دویست و پنجاه سال قبل از میلاد مسیح، پارتها، ایران را از بند یونانیان رها کردند و شاهنشاهی ایران را تجدید کردند و سلسله بزرگ اشکانی را تشکیل دادند که طی چند قرن از استقلال و موجودیت ایران در مقابل حملات خارجیان، از جمله امپراطوری روم، دفاع کرد و به پیروزیهای بزرگ نظامی دست یافت.

شاهنشاهی اشکانیان با پیروزی اردشیر بزرگ اردوان پایان یافت و سلسله ساسانیان (۲۲۴ تا ۶۵۱ میلادی) تاسیس شد. اردشیر از نگاهبانان معبد زرتشت بود و عظمت شاهنشاهی هخامنشیان را تجدید کرد. وی در تاریخ جهان دو نقش بزرگ دارد: یکی سیاسی و آن دگر فرهنگی.

ایران، این سرزمین آریائی، همواره سدره نفوذ اقوام وحشی و نیمه وحشی بسوی غرب بوده است ولی اقوام و ملل هند اروپائی امپراطوری روم

شرقی، قدر این نقش را شناختند و همواره در تضعیف ایران کوشیدند.

هنگامی که سدابیران از میان برداشته شد، میان دنیای شرق و دنیای غرب خلایقی ایجاد گشت که اعراب از آن استفاده جستند و سپس ترکان و مغولان آنرا برگرداندند و این وقایع برای همیشه مسیر تاریخ اروپای غربی و شرقی، روسیه و آفریقای شمالی را تغییر داد.

از لحاظ فرهنگی، تجدید حیات ایران در زمان ساسانیان، تلفیقی از فرهنگهای خاور و باختر بوجود آورد. شاپور اول (۲۴۱ تا ۲۷۲ میلادی) فرمان داد که همه متون دینی و فلسفی و طبی و اخترشناسی مهم جهان متمدن را گرد آورند و بزبان پهلوی ترجمه کنند. همین متون بود که بعداً "از فارسی به عربی برگردانده شد و پس از قرن دوازدهم میلادی به زبانهای اروپائی ترجمه گشت و دانشمندان باختر زمین را با فلسفه و فرهنگ یونانی آشنا ساخت. به جرئت میتوان گفت که تجدید حیات فرهنگی غرب (رنسانس) بدون آشنائی با تمدن و فرهنگ یونانی، - که از طریق ایرانیان صورت گرفت، - یا تحقق نمی یافت و بسا صورتی دیگر میداشت.

دورانهای طلایی نوین تاریخ ایران

در سال ۶۵۲ میلادی اعراب به ایران حمله کردند. و تسلط آنان بر کشور ما در حدود دویمت سال طول کشید. اما در حقیقت ایرانیان اعراب را تحت نفوذ و سلطه خود درآوردند.

ایرانیان از یک سو اصالت فکری خود را با تدوین اصول مذهب شیعه عنوان کردند و از پذیرفتن استیلای خلفای عرب سرباز زدند و از طرف دیگر فرهنگ غنی

ایرانی را از دستبرد و تسلط خارجیان نجات دادند. در زمینه سیاسی، نقطه آغاز تجدید استقلال ایران، قیام ابومسلم خراسانی بود که با سپاهی از ایرانیان، خاندان عباسی را که از احفاد پیامبر اسلام بودند، بجای بنی امیه بر تخت خلافت نشاند و بغداد را پایتخت آنان قرار داد.

در این زمان، خراسان کانون اصلی فرهنگ و دانش ایرانی گردید. طاهریان در نیشابور و سپس سامانیان در سمرقند بر بخشی بزرگ از شاهنشاهی دیرین ایرانی حکمفرمایی کردند و فرهنگ و تمدن ما را به اوج اعتلای خود رساندند و دیلمیان در طول مدتی نسبتاً کوتاه وسعت شاهنشاهی ایران را تقریباً به مرزهای زمان ساسانیان رساندند. این عهد را میتوان عصر طلائی شعر فارسی نیز خواند. فردوسی (۹۳۵ تا ۱۰۲۰ میلادی) حماسه سرای نامی ایرانی، سنائی، غزنوی جلال الدین رومی متوفی به سال ۱۲۲۳ میلادی و پزشکان و فیلسوفانی چون رازی و ابن سینا، کم و بیش از این دوره اند.

تسلط تدریجی با زماندگان غلامان ترک برای ایران گرچه دورانهای از قدرت به همراه داشت، اما در حقیقت سرآغاز انحطاط بود که با حمله مغول به اوج خود رسید و با ردیگر ایران دستخوش تجزیه و نابسامانی فراوان گردید. آثار حمله وحشیانه مغول بر ایران، قرنهای بجای ماند. چنگیز و هلاکو، بیشتر شهرهای ایران را بخصوص در خراسان ویران کردند و میلیونها ایرانی را از دم تیغ گذراندند. موسسات بزرگ فرهنگی ایران بدست نابودی سپرده شد و بخشی بزرگ از میراث علمی ایرانی و اسلامی منهدم گردید. مغولان زندگی ایلاتی را که با روح و سنتهای ایرانی هماهنگ نبود در ایران گسترش دادند و سرانجام با قیمانده های

تمدن و فرهنگ از سال ۱۳۸۳ میلادی به بعد ، بدست
تیمور لنگ دستخوش تخریب و تاراج و انهدام گردید
مورخان نوشته‌اند که تیمور در بغداد از ۲۲ هزار
جمعه کسانی که بقتل رسانده بود مناره‌ای ساخت
و فقط به تنی چند از صنعتکاران نامدار زمان امان
داد که آنها را نیز با خود به سمرقند برد تا به
آبادانی و زیباسازی آن شهر بپردازند .

فصل دوم

از توانائی تابندگی

گرچه احتمالاً "مورخان و افسانه سرایان در مورد فجایع تیمورلنگ، راه افراط پیموده‌اند، ولی تردید نمیتوان کرد که وی با خشونت و از طریق ارباب و وحشت حکومت نمود. اما با تمام این فجایع ملت ایران بار دیگر قد علم کرد و رستاخیزی دیگر در زمان شاهنشاهی صفوی (۱۱۱۵-۷۸۰) وقوع یافت.

نخستین پادشاه صفوی، شاه اسمعیل (۹۰۰ - ۸۵۶) به نیروی اراده و شمشیر بار دیگر به وحدت ایران تحقق بخشید و با ازبکان در شرق و عثمانیان در غرب به جنگ پرداخت و به منظور تامین یکپارچگی سیاسی و معنوی ایرانیان تشیع را به عنوان مذهب ایران اعلام و برقرار کرد.

شاه عباس کبیر - اصفهان نصف جهان

شاه اسمعیل نتوانست در برابر تجار و زارات پرتغالیان به فرماندهی آلفونس دالبوک — ترک ایستادگی کند و آنان بر جزیره هرمز و بخشی از سواحل جنوبی ایران تسلط یافتند. پس از سقوط امپراطوری روم، این نخستین بار بود که غربیان به ایران حمله می‌کردند و در حقیقت این رویداد را باید سرآغاز فطلسی نوین در روابط ایران با کشورهای باختر و گرایش ایرانیان بسوی تمدن غربی دانست.

شاه عباس کبیر (۱۰۰۸ - ۹۶۶) از احفاد ششاه اسمعیل صفوی بود که قدرت و عظمت ایران را تجدید کرد. گرچه شاه عباس نتوانست تمامی سرزمین بین‌النهرین را به ایران بازگرداند. اما اصفهان را پایتخت ایران قرار داد و صنعتگران و هنرمندان بسیار را برای زیبا سازی و جلال آن فراخواند و ارباب ادب و دانش و فلسفه را در آنجا گرد آورد. در زمان شاه عباس کبیر، اصفهان شهری بزرگ با شصدهزار تن نفوس بود؛ شهری زیبا که نصف جهانیش میخواندند و این عمر را باید مخصوصاً "دوران طلائی معماری ایرانی خواند.

شاه عباس همچنین به شرکتهای انگلیسی و هلندی و هند شرقی اجازه داد که تجارتخانه‌های دریای ایران بکشایند و به کمک انگلیسها در سال ۱۰۰۱ پرتغالیان را از هرمز راند، که البته این عمل شاید آغازی بر نفوذ بریتانیا در ایران باشد.

از ۱۰۰۸ تا ۱۱۱۵ با ایران با یک دوران انحطاط روبرو شد. عثمانیها و روسها به ایران تاختند و حتی در سال ۱۴۰۳ بر سر تقسیم قسمتی از ایالات شمالی ایران با یکدیگر توافق کردند. در همین زمان بود که اشرف افغان در شرق ایران علم‌طغیان برافراشت و قسمت اعظم ایالات خاوری را تصرف کرد و به اصفهان رسید و در هرجا به قتل و غارت بسیار پرداخت. ایران بار دیگر دچار تجزیه و بحران شد و ایرانیان را نومیدی فراگرفت.

من بیشتر در خاطرات خود سرنوشت شوم و غمناک شاه سلطان حسین، آخرین پادشاه صفوی را یادآور شده‌ام که چگونه در پایتخت خود اصفهان به محاصره راهزنان شورشی درآمد و به قتل رسید. در آن زمان آینده و سرنوشت ایران برای همه تاریک و نکبت‌بار

بنظر میرسید .

نادرشاه - ناپلئون ایران

ایران بار دیگر از اضمحلال نجات یافت . عامل اصلی نجات ورهائی ایران این بار سرداری بود بنام نادرشاه که بسیاری از مورخان بوی ناپلئون ایران لقب داده اند .

نادرشورشیان شرق ایران را مطیع خود ساخت ، اشرف افغان را در نزدیک اصفهان شکست داد و بسیار دیگر پایتخت رابه تصرف خود درآورد (۱۷۲۹) در دو جنگ برترکان عثمانی پیروزی یافت و سپس برای محاربه با روسها شتافت که در برابر قدرت سردار بزرگ ایرانی عقب نشینی را بر مصاف و مقاومت ترجیح دادند .

سپس نادرشاه قندهار و کابل را تصرف کرد و از تنگه خیبر گذشت و برهندیها پیروز شد و دهلی رابه تصرف خود درآورد و در سال ۱۷۳۹ پیروز مندانه به آن شهر وارد شد و بگفته یک مورخ هندی قسمت مهم ثروتی که طی ۳۴۸ سال پادشاهان هند گرد آورده بودند در یک لحظه دست بدست و از آن نادر و ایرانیان گردید .

نادرشاه ، نوه اورنگ زیب پادشاه بزرگ هندوستان رابه عقد ازدواج پسر دوم خود درآورد و سلطنت هندوستان رابه محمد شاه گورگان پادشاه آن کشور باز پس داد و راهی ایران شد ، حال آنکه توانسته بود سرحدات ترقی ایران رابه حد دوران هخامنشیان برساند .

در باره نادر حکایات و داستانهای بسیار آورده اند . از جمله میگویند که در جنگ کرنال پیروز مردی را بارش سفید در میان سربازان خود دید که چون شیر میجنگد . نادر وی را فراخواند و پرسید ،

سیزده سال پیش که دشمنان اصفهان را گرفتند، کجا بودی؟ شیرمرد پاسخ داد من در اصفهان بودم، اما نبودم، نبودم.

نادرشاه رابا ناپلئون مقایسه کرده‌اند چرا که در همه جنگهای خود پیروز شد. ولی باید گفت که اگر ناپلئون سرانجام بدست قوای متحد و موثلف دشمنانش مغلوب شد، نادر در میدانهای جنگ هرگز طعم شکست را نچشید و همواره سرداری فاتح بود. حال آنکه ناپلئون دولتمردی مدبر بود و نادر نبود تا آنجا که دستور داد فرزند و ولیعهدش را کور کنند.

فتح‌علیشاه و ناپلئون

پس از سلسله افشار، خاندان زند (۱۷۵۷ - ۱۷۹۴) برای بران پادشاهی کردند. بزرگترین پادشاه زند، کریم خان بود (۱۷۵۷ - ۱۷۷۹) که "وکیل الرعایا" لقب داشت. سلطنت خاندان زند با جنگ داخلی دیگری خاتمه یافت و سلسله قاجار (۱۷۹۴ - ۱۹۲۵) بر تخت سلطنت نشست و دوران طولانی انحطاط و تجزیه و هرج و مرج ایران آغاز شد، درحالیکه عصر قدرت و نفوذ جهان غرب با انقلاب صنعتی و توسعه مستعمراتی شروع شده بود. درحالیکه قدرتهای بزرگ غربی نفوذ سیاسی اقتصادی و نظامی خود را در چهار گوشه دنیا توسعه داده و مستقر می‌ساختند، متأسفانه ما ایالات شمال غربی خود را در قفقاز به نفع روسیه (در قرارداد های گلستان ۱۸۱۳ و ترکمانچای ۱۸۲۸) و ایالات هرات را به سود افغانستان که امپراطوری بریتانیا از آن پشتیبانی می‌کرد (قرارداد ۱۸۵۷) و ایالت مسرو را در شمال شرقی به نفع روسیه از دست دادیم و سرانجام در سال ۱۸۷۲ ایالت سیستان اجباراً "میان ایران و افغانستان تقسیم شد. فتح‌علیشاه که از سال ۱۷۹۷

تا سال ۱۸۲۴ سلطنت کرد، کوشید تا با ناپلئون ازدور
 مراوده و دوستی درآید.
 ناپلئون هیاتی را بریاست ژنرال گاردان در سال ۱۸۰۷
 به ایران گسیل داشت. این هیات به منظور تسداریک
 لشکرکشی ناپلئون به هند، خطوط مواصلاتی ایران را
 دقیقاً بررسی کرد. ناپلئون بهنگام اقامت در مصر
 (۱۷۹۳) جریان لشکرکشی نادرشاه به هند را دقیقاً
 مطالعه کرده بود. میان ناپلئون و شامیان شیی
 وزیر خارجه اش مکاتبات بسیار بافتحه عملی شسگاه و
 فرزندش عباس میرزا انجام گرفت که نشان میدهد
 امپراطور فرانسه ایران را دژ استوار دفاع از تمدن
 غرب و عامل اصلی ارتباط و همبستگی میان خاور و باختر
 میدانست. وی برای ایران اهمیت سوق الجیشی خاص
 قائل بود و عقیده داشت که اگر لشکریان ایرانی به
 بیست هزار قبضه تفنگ جدید و توپخانه کافی مجهز
 شوند خواهند توانست بخوبی در برابر روسها مقاومت
 کنند. ناپلئون همچنین ترتیب و تربیت و تجهیز
 یکصد و چهل و چهار هزار تن سواره نظام ایرانی را که،
 از آنان بعنوان سپاهان طراز اول یاد میکند، مسورد
 توجه و مطالعه قرارداد و تصور میکرد بتواند از انسان
 بصورت پیشتا ازان لشکرکشی به هند استفاده کند.
 ژنرال گاردان در گزارشی بتاریخ ۲۶ ژانویه ۱۸۰۸ از
 تهران نوشت که "طرح لشکرکشی به هند در اینجس
 همه اذهان را بخود مشغول داشته"، افسران فرانسوی
 در این هنگام در تهران و اصفهان و شیراز مستقر بودند
 و باز بگفته گاردان تصور میکردند که "لشکرکشی
 به هند پنج تا هفت ماه طول خواهد کشید و ارتشش
 بزرگ ناپلئون خواهد توانست یکی از دوراه حلب -
 بغداد - بصره - شیراز - یزد و یا طرابوزان - ارض
 روم - همدان - یزد - هرات و تبریز - تهران

خراسان هرات را در دوشاخه اختیار کند. "
 گاردان در گزارش خود می افزاید: " برای هر دو
 سرباز یک مرکب لازم است. توپها را میتوان مانند
 گلوله و باروت در محل ساخت، سیک های هندی که با
 بریتانیا در جنگند، خواهند توانست پنجاه هزار
 سواره نظام قابل در اختیار بگذارند. "
 متأسفانه، اتحاد با فرانسه نتیجه ای را که
 فتحعلیشاه انتظار داشت بسیار نیاورده، سپاهیان
 روس به ایران حمله کردند و گاردان به ناپلئون
 گزارش داد که " انگلیسها نیز از جنوب هیاتی را به
 ریاست سرهارد فوردهونز به سوی تهران گسیل
 داشته اند که هم ظالی بسیار در اختیار دارد و هم
 مکروهیله فراوان. در این هنگام امپراطور فرانسه
 به جنگ اسپانیا مشغول بود تا برادرش ژوزف را به
 تخت سلطنت آن کشور بنشانند و سرانجام طـرح
 لشکرکشی به هند را رها کرد.

فصل سوم

راه هند و نفت

در زمان سلطنت جانشینان فتحعلیشاه (محمد شاه ۱۸۲۲ - ۱۸۴۸ و مظفرالدین شاه ۱۸۴۸ - ۱۸۹۶) انحطاط ایران ادامه یافت.

در آغاز سلطنت محمد شاه هنوز در ایـرـان اراده و نیروی وجود داشت که برای بازپس ستاندن هرات، که متعلق به ایران بود، به لشکرکشیی بهر دزدولی سرانجام بحکم اجبار و تحت فشار بریتانیا افغانستان برسمیت شناخته شد. به گفته یک مقام انگلیسی "دولت اعلیحضرت پادشاه بریتانیا اشغال (۱) هرات را به عنوان یک عمل خصمانه نسبت به خود تلقی" می‌کرد، نه بخاطر آنکه ما ایرانیها خطری برای هندوستان داشتیم بلکه به آن علت که روسها در هرات دفاتر تجاری افتتاح کرده بودند.

از سال ۱۸۵۷، که قرارداد پاریس منعقد شد، تا سال ۱۹۲۱ هیچیک از دولتهای ایران نتوانست، تصمیمی بگیرد، سربازی جایجا کند، قانونی بگذراند مگر آنکه توافق یکی از سفارتین روس و پیا انگلیس را جلب کرده باشد، و با توافق هر دوی آنها را!

سیاست کشور ما، اگر بتوان اصطلاح سیاست را در این مورد بکار برد، در سفارتخانه‌های روسیه و بریتانیا تدوین می‌شد و این دو دولت با ایـرـان

رفتاری بس تحقیر آمیز داشتند. به دولت ایران دستور میدادند، ایران را تهدید میکردند و گه گاه برای ارباب ایران جنس صدف سرباز در سواحل خلیج فارس پیاده میکردند و تنها بعضی از ایلات شجاع چاه کوتاهی و تنگستانی بودند که به ابتکار خود در مقابل آنان مقاومتی نشان میدادند.

نفت

در این عهد بود که دودان شمند فرانسوی یک تن زمین شناس بنام کتیک تن باستان شناس موسوم به ژاک دومرگان، نخستین منابع مسلم نفت را در ایران کشف کردند که ایرانیان خود در عهد هخامنشی از وجود آنها اطلاع داشتند و از آن استفاده میکردند. از ۲۸ مه ۱۹۰۱ که قرارداد اعطای امتیاز نفت با ویلیام ناکس داری انگلیسی امضاء شد و به خصوص پس از ۲۶ مه ۱۹۰۸ که نخستین چاه نفت در منطقه مسجد سلیمان فوران کرد، ایران که تا آن زمان فقط راه هند بود، بصورت راهی مفروش از طلا و منبع عظیم ثروت برای امپراطوری بریتانیا، درآمد. در ۳۱ اوت ۱۹۰۷ نیکلسن و ایزلوسکی قرارداد تقسیم ایران را میان بریتانیا و روسیه امضا کردند. من از روی کنجکاو، دایره المعارف بریتانیا را ورق زدم و در فصل مربوط به تاریخ ایران تفسیر آقای لارنس لاکهارت را درباره این تقسیم خواندم. نباید تصور کرد که آنچه نوشته شد جنبه فکاهی دارد، اومی نویسد "در این قرارداد دو قدرت امضا کننده پس از اعلام احترام خود با استقلال و تمامیت ایران، چنین توافق کردند که هر یک از کوشش و اقدام برای کسب امتیازات در منطقه محاور با

سرحدات طرف دیگر با ایران اجتناب خواهند کرد! امضای این قرارداد ایران را ساخت دچار نگرانی وحیرت کرد. به نظر آنان بریتانیای کبیر که تا آن موقع از مشروطه خواهان حمایت میکرد، اکنون راه خیانت پیش گرفته بود. ایرانیها متوجه نشدند که علت امضای این قرارداد میان بریتانیای کبیر و روسیه، بیم مشترک هر دو از آنها از قدرت روزافزون آلمان بود. اعلامیه مشترک دو قدرت دایر بر اینکه هدف آنها جلوگیری از مداخلات دیگری است و نه تشویق آن، نگرانی ایرانیان را فرو نماند. چگونه میشد، هم به استقلال و تعامیت احترام نهاد و هم خاک آنها میان دو قدرت به مناطق نفوذ تقسیم کرد؟ جواب این سؤال در دایره المعارف بریتانیا نیامده است!

ایران سرزمین کابوسهای وحشتناک

پس از انقلاب ۱۹۰۵ در روسیه، نهضت سیاسی و مذهبی موسوم به انقلاب مشروطیت در ایران وقوع یافت که گرچه از حمایت بریتانیا برخوردار بود، اما جنبه ملی و مردمی داشت. انقلاب مشروطیت به اعطای قانون اساسی ۱۹۰۶ از جانب مظفرالدین شاه منتهی شد که خود اندکی پس از امضای آن درگذشت. قانون اساسی ۱۹۰۶ جز ایجاد مجلس قانونگزاری، که در عمل تحت تسلط بزرگ مالکان قرار گرفت، اصلاحات عمده سیاسی دربر نداشت.

اندک اندک زندگی در محیط سیاسی و اجتماعی ایران بصورت یک کابوس وحشتناک درآمد. دولت مرکزی آنقدر ضعیف بود که حتی بر پابخت تسلط کافی نداشت. از ارتش و ژاندارمری خبری نبود. چند تن سربازی که در اختیار دولت بودند، حقوق نمیگرفتند

وگه گاه بجای مقرری به آنان پاره آجر داده میشد و بهر حال فرماندهان شان در شمال، روسی بودند و در جنوب انگلیسی. تنها قانون حاکم بر کشور، قانون قدرت بود و قدرت در اختیار بزرگ مالکان و سرکردگان ایلات و گردنکشان مناطق و راهزنان شهری بود. انگلیسیها برای حفظ چاههای نفت با ایلات مناطق نفت خیز توافق کرده و آنانرا تحت تسلط خود در آورده بودند.

در آن زمان ایران یکی از فقیرترین کشورهای جهان بود، خزانه دولت چنان تهی بود که گه گاه حکومتها مجبور میشدند برای پذیرائی از یک شخصیت خارجی از صرافان و تجار بازار وام بگیرند! در میان مردم عادی آنها که با خارجیان دادوستد و ارتباط داشتند ازرقاه و امنیت برخوردار بودند، خارجیان تمام خدمات عمومی را تحت نظر و اداره خود داشتند: نفت، شیلات، پست و تلگراف، بانکها، گمرکات..... صنعت و کشاورزی و تجارت در شرایط وضعی قرون وسطائی قرار داشت.

شرایط بهداشت ایرانیان دلخراش بود. امید به زندگی از سی سال کمتر بود. میزان مرگ و میر کودکان بسیار بالا بود، کمبود غذا و شرایط نامطلوب بهداشت و درمان باعث شده بود که ایرانیان که از رشیدترین و تواناترین ملل جهان بودند، در بدترین وضع بسر ببرند. بیماریهای همه گیر در سرتاسر کشور شیوع داشت و بومی شده بود. بیسوادی و نادانی به موازات فقر و بیماری در ایران شایع بود. تنها یک درصد مردم خواندن و نوشتن میدانستند و در سرتاسر ایران تنها یک مدرسه متوسطه وجود داشت. از تمام امتیازات و مواهب تمدن غربی، که

قسمتی از آنها در امپراطوری عثمانی و هندوستان هم
 وجود داشت، در ایران خبری نبود: نه خطوط آهن،
 نه جاده، نه برق، نه تلفن..... همه
 اینها برای ایرانیان رویا و تجمل بود.
 همه این کمبودهای مادی و معنوی با شیوع فساد
 و دروغگوئی و تباهی و اعتیاد و خرافات همراه بود.
 گرچه این انحطاط تا حدی از ضعف و نادانسی
 ایرانیان و مخصوصاً " مسئولان حکومتی و قدرتمندان
 محلی ناشی میشد، اما مسئول اصلی آن سیاستهای
 خارجی بودند. بسیاری از انگلیسها، که فتوحات
 نادر را فراموش نکرده بودند، از ایرانیان بیم
 داشتند و میکوشیدند "یک منطقه بیطرف" میان روسیه
 و هندوستان نگاه دارند.
 ایرانیان، همانند محکوم به مرگی که دیگر
 هیچ امیدی نداشته باشد، در انتظار ضربه آخر
 بودند که نمیدانستند از شمال خواهد آمد یا از
 جنوب.
 در این هنگام بود که مردی برای نجات ایران
 قیام کرد: پدروم.

قسمت دوم

سلسله پهلوی

نجات و وحدت ایران

فصل اول

پدرم، رضا شاه کبیر

در سال ۱۹۰۷ هنگامی که قرارداد روس و انگلیس با امضاء رسید، پدرم که در حدود سی سال داشت، فرمانده واحد کوچکی از تیپ قزاق ایران بود. او مردی بود بلند قامت که سربازانش او را میپرستیدند و راهزنانی که در خدمت خانها و روسای ایلات بودند از وی سخت هراس داشتند. در پنجاه سال اخیر به کوشش عکاسان و فیلم سازان، نویسندگان و هنرمندان چهیره او برای ایرانیان بسیار آشنا شده است.

در آغاز جنگ اول جهانی، وی را رضا ماکزیم میخواندند زیرا که فرمانده یک واحد مسلسل سنگین از نوع ماکسیم بود. تصویر معروفی از این دوره باقی است که ویرا درکنار یک قبضه مسلسل نشان میدهد. پدرم در سال ۱۹۱۵ با اندوه و غم بسیار، میهنش را عرصه تاخت و تاز سپاهیان خارجی و برخوردار میان آلمانها و ترکان از یکسو و روسها و انگلیسها از سوی دیگر دید. پس از انعقاد قرارداد ورسای در سال ۱۹۱۹، ایران عملاً "بصورت یک کشور تحت الحمایه بریتانیای کبیر درآمد. در همین زمان در بعضی از ایالات شمالی آتش انقلاب و شورش زبانه میکشید و هر آن احتمال اعلام یک جمهوری وابسته به اتحاد جماهیر شوروی میرفت. در جنس دوره بر آشوبی بود که در ۲۶ اکتبر ۱۹۱۹ (۴ آبان ۱۲۹۸) چشم به جهان

کشودم. پدرم که از یک لشکرکشی موفقیت آمیز در شمال کشور بازگشته بود، از اینکه خداوند به او پسر و وارثی اعطا کرده سخت خوشحال بود.

سردار سپه و سپس شاهنشاه

پدرم خاطرات این دوران را غالباً " برایم تعریف میکرد، اوضاع ایران سخت آشفته و نوسیدگننده بود. دولت مرکزی عملاً فاقد هر قدرتی بود. روسای ایسلات و گردنکشان محلی بر قسمت‌های مختلف کشور حکومت می‌کردند. نه قانون بر مملکت حاکم بود، نه عدالت، نه نظم، نه ارتش وجود داشت و نه قوای تأمینیه. اشرار مسلح خود دادگاه‌های مخصوص داشتند و به میل خود "عدالت" را جاری می‌کردند، در حالی که رسماً " سازمان قضائی در اختیار روحانیون بود، که اکثراً دستخوش فساد بودند. دادگاه‌های کنسولی به امسور دعاوی خارجیان رسیدگی می‌کردند که از شعول قوانین داخلی، خارج بودند! حتی در شهر تهران امکان اینکه بعد از غروب آفتاب و در تاریکی از خانه خارج شدی علت فقدان مطلق امنیت، وجود نداشت؛ کسی که به مناسبت نیاز، مثلاً بدنبال پزشک از خانه خارج میشد با خطر مرگ مواجه بود.

وضع خطوط مواصلاتی چنان مغشوش و راهبانا امن بود که برای مسافرت از تهران به مشهد میبایست به روسیه رفت و از آن کشور عبور کرد. قبل از تولدم پدرم آنچنان از وضع مملکت پریشان خاطر و غمگین بود که چند بار کوشید، خود را در جنگ‌های داخلی به کشتن بدهد و در معرض آتش قرار دهد و هر بار بطور معجزه آسا نجات یافت و بخدمت ادامه داد.

پس از انقلاب اکتبر، پدرم افسران روس را که غالباً مخالف بلشویکها بودند، از تیب قزاق اخراج

کرد و فرماندهی آنرا به عهده گرفت. در این هنگام وی دوهزار و پانصدتن سواره نظام با تجربه در اختیار داشت و از محل استقرار نیروهایش در قزوین، به قصد نجات کشور عزم تهران کرد و احمدشاه را در سوم اسفند ۱۲۹۹ و ادار به تغییر حکومت نمود. از قول ژنرال انگلیسی آیرن سایه نقل کرده اند که "رضاخان تنها مردی است که می‌تواند ایران را نجات دهد." یکی از یاران پدرم در این قیام سیدضیاء الدین طباطبائی روزنامه نویس جوان بود که به همداداری از انگلیسها شهرت داشت. احمدشاه سیدضیاء الدین را مأمور تشکیل دولت کرد، ولی وی پس از یکصدروز حکومت، بخواست پدرم که مایل بود آزادی عمل بیشتری داشته باشد، ایران را ترک کرد (۱).

در دولتهای بعدی پدرم وزیر جنگ بود و سپس به فرماندهی کل قوا بالقب سردار سپه منصوب شد و احمدشاه عازم اروپا گردید. پدرم در این هنگام سوادای پادشاهی درس نداشت و از احمدشاه مصرا خواست که به ایران بازگردد و در مراجعت وی تا بندر بوشهر به استقبالش شتافت. اما احمدشاه دیگر بار به علت بیماری (که جندی بعد موجب مرگش شد) عزم سفر به اروپا کرد.

رضا خان دریافت که زمان تغییر نظام حکومتی در ایران فرا رسیده است.

رضاخان نسبت به مصطفی کمال تحسین زونستایش بسیار ابراز می‌داشت. ناگفته نماند که این احترام، متقابل بود تا آنجا که بهنگام مسافرت پدرم به ترکیه، آتاتورک دستور داد پیرجمدارگارد

۱ - سیدضیاء الدین طباطبائی پس از جنگ دوم جهانی و خروج پدرم از مین، ب ایران بازگشت و یک حزب سیاسی تشکیل داد که نامش عندان موافق نبود ولی در واقع عمر از دوستان و نزدیکان من بود.

احترام در مقابل وی زانو بزنند، شاید به سبب همین احترام و ستایش نسبت به آتاتورک بود که اندیشه استقرار جمهوریت در ایران مطرح گردید. اما روحانیون طراز اول شیعه و اغلب وزیران و مشاوران سیاسی پدرم با فکرایجاد جمهوری در ایران مخالفت ورزیده و چنین اظهار داشتند که نظام شاهنشاهی در ایران عامل اصلی وحدت ملی و همبستگی اقوام مختلفی است که بادیان مختلف متدین بوده، بسبب زبانهای مختلف سخن میگویند و تنها شاهنشاه است که میتواند اتحاد آنها را تحقق بخشد.

درچنین شرایطی بود که در سی و یکم اکتبر ۱۹۲۵ (۹ آبان ۱۳۰۴) مجلس شورای ملی قاجاریه را از سلطنت خلع کرد و سپس مجلس موسسان با تفاسق آراء نمایندگان مجز چهارتن، رضا خان سردار سپه را به پادشاهی برگزید که از آن پس شاهنشاه ایران رضا شاه پهلوی خوانده شد.

آئین تاجگذاری در روز ۴ اردیبهشت ۱۳۰۵ (۲۵

آوریل ۱۹۲۶) در کاخ گلستان تهران انجام پذیرفت و همانروز بود که من، که هنوز هفت سال نداشتم رسماً "بولایت عهدی منسوب و برگزیده شدم.

پدرم قلباً و عمیقاً "فرزندانش را دوست میداشت. پازده فرزندش نیز نسبت بوی علاقه و محبتی آمیخته به ستایش و احترام داشتند. من خیلی زود دریافتم که در پس خشونت ظاهری پدرم، خلق و منش وی آمیخته با محبت و رافت بسیار است. حتی مخالفان و دشمنان پدرم سریماً دریافتند که وی از آن مردان سرنوشت ساز است که گه گاه در صحنه تاریخ ایران ظاهر میشود تا میهن را از سقوط نجات دهد. قدرت اخلاقی و علو معنوی پدرم بود که بوی امکان و اجازه داد بر آن همه مشکلات فائق شود و سرانجام همین غرور

وعلو طبع بود که مانع شد در هنگام اشغال ایران، در کشورش بماند و به تحمل حضور خارجیان در میهنش تن در دهد.

رضاشاه در شیوه کشورداری شباهتی به پادشاهان خاور زمین نداشت و همه کارها را با روحیه نظامی انجام میداد. از تجمل بیزار بود تا آنجا که در یک اطاق ساده برتشیکی میخوابید که روی زمین میانداختند. اوساعت پنج صبح کار خود را آغاز میکرد و فقط روزی دوبار، آنهم بسادگی، غذا میخورد و تمام روز را به فعالیت مشغول بود.

مبارزه برای وحدت و استقلال ایران

من در کتاب ماموریت برای وطنم، خدمات پدرم را به تفصیل شرح داده‌ام. اندکی بعد از قیام ۱۲۹۹ (۱۹۲۱) ایران و اتحاد جماهیر شوروی یک قرارداد عدم تجاوز و دوستی امضاء کردند که همه امتیازات متعلق به روسیه تزاری را لغو میکرد پس از آن، قرارداد ۱۹۱۹ میان ایران و انگلیس که هنوز به تصویب مجلس شورای ملی نرسیده بود ملغی اعلام شد.

پدرم از آغاز اقتدار، به تامین نظم داخلی و تحکیم مبانی وحدت و تمامیت کشور پرداخت. روسای بعضی از قبایل همجوار با جاهای نفت جنوب، در مقابل دریافت و تملک تعدادی از سهام شرکت نفت ایران و انگلیس، به خدمت انگلیسها درآمدند و مامور تضمین امنیت منطقه شده بودند. پدرم ترتیب خرید سهام آنها را داد و قبایل جنوب و جنوب شرقی ایران را تحت انقیاد دولت مرکزی درآورد. او در این هنگام از امکانات چندان برخوردار نبود و حتی یکبار گفت "یکاش هزار تنگ از یک نوع در اختیار

داشتم" پس در مقام تجهیز ارتش ایران برآمد و یک لشکر پیاده نظام، یک تیپ از قوای مخصوص و یک واحد حمل و نقل ایجاد کرد. بدستور پدرم در تقاطع راههای مهم کشور و سایر نقاط حساس و سوق الجیشی پایگاههای مستحکمی ایجاد شد. پس از آن وی نیروی هوایی و نیروی دریایی ایران را بنیان نهاد، گروهی از افسران و فرماندهان و مربیان ارتش نوین ایران فرانسوی بودند و تعدادی از جوانان ایرانی برای فراگیری فنون نظامی به مدارس مهم نظامی فرانسه چون سن سیمر، سوموروسن مکزان اعزام گردیدند، من خود نیز جنبدی بعد فنون نظامی را از همین افسران فرانسوی و پس از تعلیم یافته در فرانسه فرا گرفتم.

به موازات تأمین نظم و استقرار امنیت، ایجاد زیربنای صنعت و اقتصاد ایران آغاز شد. پدرم علاقه بسیار داشت که اقدامات اساسی برای رفاه حال کشاورزان و رونق کشاورزی به عمل آورد اما توفیق چندانی نیافت. در فصول بعد خواهیم دید که انقلاب سفید چه اقدامات اساسی در این زمینه انجام داد.

پدرم، اندک اندک کلیه انحصارات و امتیازات خارجی را در ایران لغو کرد. در آمد گمرکات ایران، که در اداره بلژیکها بود، به تادیه دیون خارجی اختصاص داشت. ژاندارمری، تحت فرماندهی افسران سوئدی بود. بانکها را روسها و انگلیسها و عثمانیها در اختیار داشتند، امتیاز انتشار اسکناس و تلگراف در اختیار انگلیسها بود.

همه اینها به تدریج لغو شد. یک نظام پولی ایجاد گشت و پشتوانه واحد پول ایران، طلا و جواهرات سلطنتی قرار گرفت، جواهراتی که قسمت اعظم آنها یادگار فتوحات نادر شاه در هند بود. یکی از این سنگهای گرانبها الماس معروف و زیبای

"دریای نور" است که ظاهراً "زیباتر از الماس
"کوه نور" میباشد که متعلق به بریتانیای کبیر
است. این گوهر گرانبها و همه جواهرات دیگر
سلطنتی که متعلق به ملت ایران است در خزانه
بانک مرکزی ایران نگاهداری میشود. تمام هدایا
و گوهرهای گرانبهای نیز که در زمان سلطنت
خاندان مادریافت و یا خریداری شد، بهمین خزانه
سپرده شده و به ارزش و تنوع آن افزوده است.

نوجوانان پانزده و شانزده ساله‌ای که اخیراً
مجلسه‌های پدرم را در شهرهای ایران برافکنند،
مسلمانان نمیدانستند وی چه مشقاتی تحمل کرد تا
ایران را نجات دهد، شهرهای جدید بسازد، مدارس
نوبنیان نهد، نخستین دانشگاه و بیمارستانهای
متعدد ایجاد کند. آنها نمیدانستند وی چه کوششها
برای احداث بنادر و راهها، ایجاد نخستین مراکز تولید
برق تاسیس بانک ملی ناشر اسکناس انجام داده است.
ساختمان راه آهن سرتاسری ایران از خلیج فارس
تا دریای خزر در سال ۱۳۰۶ آغاز و به سال ۱۳۱۸ پایان
یافت. این راه آهن تقریباً "۱۵۰۰ کیلومتری بر
۴۱۰۰ پل و ۲۲۴ تونل مجموعاً" بطول ۸۶ کیلومتر
شتمل است و شاه‌رگ اقتصاد ایران بشمار میرود.

پدرم هرچه میتواند برای استقرار حاکمیت
ایرانی بر ثروت‌های ملی انجام داد. در این زمینه
بود که وی قرارداد اعطای امتیاز نفت را الفوکورد
و در سال ۱۹۳۲ (۱۳۱۱) قرارداد دیگری منعقد نمود
که امتیازات و عواید بیشتری برای ایران در برداشت
تولید نفت ایران در سال ۱۹۲۳ برابر ۱۰/۳۰۰/۰۰۰ تن
رسید. البته باید گفت که در سال ۱۹۷۷، رقم تولید
ماه ۳۰۰ میلیون تن و تولید گاز طبیعی به ۴۰ میلیون
مترمکعب بالغ گردیده بود.

ورود به قرن بیستم

در سالهای ۱۳۰۶ و ۱۳۰۷ و ۱۳۰۸، نظام جدید قضائی ایران، که بر الگوی فرانسوی بود، استقرار یافت. مقارن همین سالها، مبارزه عام با بیسوادی و گسترش آموزش ابتدائی آغاز گشت. این دو تدبیر، امکانات و اقتدارات روحانیون را که تا حد زیادی بر اختیارات قضائی و شبکه محدود و عقب افتاده آموزشی انسان استوار بود، بسیار محدود کرد.

اهمیت این دگرگونی را که تقریباً "در همه کشورهای خاورمیانه نیز تحقق یافت نباید فراموش کرد. استقرار یک نظام سیاسی جدید که تا حد زیادی از الگوی غربی الهام میگرفت در عهد پدوم، توسعه و تحکیم آن در زمان سلطنت من، قسمت اعظم نفوذ و امتیازات غیرمذهبی روحانیون را از آنان سلب کرد. بسیاری از آنان، بجای آنکه توجه بیشتری بسه هدایت معنوی و اخلاقی افراد جامعه مبذول دارند، به مخالفت و ستیز با حکومت مرکزی پرداختند و مارکسیست هانیز برای بهره برداری از مذهب در حرکت انقلابی خود، مارکسیسم اسلامی را، که چیزی جز یک جمع غیر منطقی میان اضداد نیست، اختراع کردند. باید پذیرفت که اگر پدوم به مداخلات روحانیون در امور سیاسی پایان نمیداد، در کوشش ترقیخواهانسه خود پادشواربهای به مراتب بیشتر روبرو میشد و سالهای دراز طول میکشید تا ایران بتواند در شمار کشورهای پیشرفته جهان درآید.

پدوم با روحانیون قشری و مرتجع مخالف بود، نه با روحانیت. وی عمیقاً "خداشناس و معتقد به اصول

دیانت بود، چنانکه من هستم.

در زمان اوبه اعتبار و نفوذ معنوی و اخلاقی جامعه روحانیت و مقام والای آن در نظام مملکتی لطمه‌ای وارد نیامد، آنچه اومیخواست، هماهنگ ساختن جامعه ایرانی با مقتضیات قرن بیستم بود. اومیخواست ایران را از ظلمت و تباهی قرون گذشته خارج کند و با جهان پیشرو، همراه و هماهنگ سازد.

معنویت واقعی برتر از اقتصاد و سیاست است. رضاشاه با روشن بینی و اعتقادات مذهبی که داشت میدانست که نقش یک رهبر تنها سازندگی مادی نیست و جامعه بدون ایمان و اخلاق پایدار نمی‌ماند.

رضاشاه، اسم کوچک همه پسران خود را با ترکیبی از نام رضا، امام هشتم شیعیان که مورد احترام و اعتقاد خاص وی بود، انتخاب کرد. او غالباً به زیارت مرقد این امام جلیل میرفت و در مرمت و تزئین بارگاش کوششهای بسیار کرد و آنرا از حال ویرانی نجات داد.

در زمان سلطنت من، آستان قدس رضوی و مرقد مطهر حضرت رضا به اوج عظمت و اعتلا رسید و در شمار مهمترین بنیادهای مذهبی جهان اسلام قرار گرفت. نو سازی آستان قدس رضوی مرهون نذور و جوهی بود که شیعیان، از جمله خود من، به این بنیاد تقدیم می‌داشتند. آستان قدس علاوه بر تاسیسات مذهبی مالک واحدهای صنعتی، کشاورزی، سهام بانکه‌ها و منابع درآمد مهمی بود که امکانات مالی قابل توجهی را برای انجام هزینه‌های خیریه، فرهنگی اجتماعی تامین میکرد. ناگفته نماند که خود من به هزینه شخصی، ترتیب مرمت و احیای این بنیاد و مرقد های مذهبی بسیار دیگری را نیز داده‌ام. وجوه و هدایایی که به این صورت تادیه میشود از

لحاظ اصول مذهبی و حقوقی، قابل دخل و تصرف نیست ولی با اصطلاح دولت فعلی به آنها تجاوز نموده و قسمت مهمی از آنها را ضبط کرده است! پدرم نیز عقیده داشت که باید از مذهب در مقابل هجوم مادی‌گرائی و افکار کسانی که میخواهند "مساجد را با خاک، یکسان کنند" دفاع کرد. امانه به قیمت بازگشت به قرون گذشته و قبول ادعاهای ارتجاعی معدودی از روحانیون که با ترقی و پیشرفت اجتماعی و فرهنگی بهر صورت مخالف بودند.

در همین زمینه بود که پدرم تصمیم گرفت استفاده از لباسهای قدیمی شرقی چون شلوارهای گشاد و عمامه و عبا و قبا را ممنوع کند و مردم را به استفاده از البسه ساده تر فراخواند، که بعضی از ملاحا با این تغییر لباس نیز به مخالفت برخاستند. خشم این گروه مرتجع با ممنوعیت استفاده از چادر سیاه برای زنان که آنها را در بندی غیر قابل تصور مینهاد به حد اعلای رسید. در زمان سلطنت من استفاده با عدم استفاده از چادر آزاد بود.

قدر مسلم این است که از سال ۱۳۰۶ به بعد، گروهی از روحانیون، به مخالفت با اصلاحات اجتماعی و نخواستاری رضاشاه، برخاستند. این مخالفت در سالهای ۱۳۳۱، ۱۳۳۲، ۱۳۴۲، ۱۳۵۷ با دیگر همراه باششورش و خشونت به منته ظهور پیوست.

به پیروی از سرمشق و نمونه پدرم بود که من از نوجوانی به اهمیت و تاثیر اعتقادات مذهبی و راز و نیاز با خداوند، البته نه تنها بصورت حملات تکراری و اجباری، پی بردم.

نویسندگان بسیاری درباره کودکی و جوانی من مقالات کم و بیش درست نوشته‌اند. اندکی بعد از تاجگذاری پدرم، من مبتلا به حصبه شدم و در اوچبیماری

بود که شی علی ابن ابیطالب را به خواب دیدم، با وجود خردسالی میدانستم که علی، امام اول شیعیان را بخواب می بینم در رویای من، علی در دست راست خود شمشیر دودم معروفش ذوالفقار را داشت و در دست چپش جامی محتوی یک مایع که به من داد تا بنوشم و من چنین کردم، فردای آن شب تب من فرونشست و حالم روبه بهبود رفت.

اندکی بعد، در تابستان هنگامی که به زیارت مرقد امامزاده داود می رفتیم، از اسب بزیر افتادم و بیهوش شدم. همراهان تصور کردند مرده ام. ولی حتی خراشی بر نداشتم. در حال سقوط از اسب بودم که شمایل حضرت عباس ابن علی را مشاهده کردم که دستم را گرفته حفاظتم می کند.

به این دو واقعه، اتفاق دیگری را باید افزود. چندی بعد در کاخ تابستانی تصویر امام دوازدهم، امام غایب را دیدم. این قبیل رویاها و اندیشه های اسرار آمیز، طبیعتاً برای کسانی که از اعتقادات مذهبی عمیقی برخوردار نباشند، قابل تصور و فهم نیست.

افلا" در چهار مورد تفضلات خاص الهی شامل حال من شد و ایمان عمیق مذهبی مرا یاری داد. نجات من خود را از یک سانحه هوایی و از سوء قصدی که در پانزدهم بهمن ۱۳۲۷ نسبت به من شد، فقط مرهون رحمت خداوندی می دانم و بس؛ در اوایل بعد از ظهر آنروز برای شرکت در مراسم جشن سالروز دانشگاه تهران بانجا رفتم. هنگام ورود به دانشگاه لباس نظامی بتن داشتم و قرار بود دانشنامه و جواش از دانشجویان ممتاز را بانان اهداکنم. از میان انبوه عکاسان و خبرنگارانی که برای گرفتن عکس و تهیه خبر هجوم آورده بودند، از فاصله سه متری،

شخصی که بعداً " معلوم شد ناصر فخرآرایی نام دارد، چند گلوله به سوی من شلیک کرد که چهارتای آن به من اصابت کرد و خراشهایی در منطقه گردن و صورت وارد آورد. من که یک آن ضارب را از نظر دور نداشته بودم، به سرعت چند بار تغییر محل دادم بنحوی که گلوله پنجم به شانه چپم اصابت کرد. بعد از شلیک گلوله پنجم ضارب دیگر نتوانست از هفت تیر خود استفاده کند و به ضرب گلوله از پای درآمد شاید هم گروهی مایل نبودند که وی سخن بگوید و اسراری را که میدانست فاش کند. تحقیقات بعدی نشان داد که فخرآرایی با اعضای گروههای محافظه کار افراطی با اصطلاح مذهبی دوستی داشته و رفیقه وی نیز دختر باغبان سفارت انگلیس بوده است. همچنین در بازرسی محل سکونتش اوراق زیادی متعلق به حزب توده کشف شد. شکست معجزه آسای این سوء قصدونحات من، مرادرایمان باینکه از تفضلات و عنایات خاص خداوندی برخوردار هستم، استوارتر کرد.

علاوه بر اعتقاد شخصی، در مقام رئیس مملکت من همواره به ضرورت حفظ وصیانت دیانت و حیثیت و اعتبار آن کوشا بوده ام. تعدنی که برپایه خدانشناسی و عدم رعایت اصول اخلاقی و معنوی استوار باشد، فاقد اصالت و رسالت است. انقلاب سفید ما نیز کاملاً بر اساس تعالیم عالیه اسلامی مبتنی بود که مورد احترام هر خانواده ایرانی است.

روایهای یک کودکی

شش ساله بودم که یک بانوی فرانسوی را که

همسر ایرانی داشت ، به معلمی من برگزیدند . این خانم آلمانی را دوست نمی‌داشت و در مورد آنان با درشتی سخن می‌گفت ، زبان فرانسه را از او فرا گرفتم ، تا آنجا که هنگامیکه به سن دوازده سالگی بسرای تحصیل به سوئیس رفتم ، اشکالی برایم پیش نیامد . تا سال ۱۹۳۶ در سوئیس به تحصیل ادامه دادم بدون آنکه یک لحظه از توجه به آداب و سنن ملی و مذهبی خودمان غافل باشم .

به هنگام تحصیل ، شوق و آفری به مطالعه تاریخ فرانسه داشتم : نسبت به سن لوئی پادشاه فرانسه که زیر یک درخت بلوط به قضاوت می‌نشست احساس ستایش می‌کردم . زندگی این پادشاه مرا بیاد پادشاه بزرگ خودمان انوشیروان می‌انداخت که هر شاکسی می‌توانست با تکان دادن یک زنجیر و بمدا در آوردن زنگی ، او را بطلبد و شکایت خود را با شاه در میان بگذارد . هانری چهارم ، لوئی چهاردهم و ناپلئون پادشاهان دیگر تاریخ فرانسه بودند که نظر مرا بخود جلب کردند . همچنین با دقت بسیار تاریخ زندگی سیاستمداران مدبری را که از میان روحانیون مسیحی برخاسته بودند ، ریشلیو ، مازآرن و دو بوا ، مطالعه کردم . در کارهای این سه تن نقطه ضعف‌هایی وجود داشت اما هر سه خدمتگزاران راستین میهن خود بودند .

همچنین در میان بزرگان تاریخ ، نسبت به شارل کن ، پادشاه جنگجو و سیاستمدار ، پتر کبیر ، کاترین دوم ، الیزابت اول و فردریک کبیر احساس ستایش بسیار می‌کردم . من میدانستم که باید روزی بر مملکت سلطنت کنم و آشنائی با جریانهای تاریخی مراد ادای وظیفه ام یاری می‌کرد از همان زمان من نسبت به مسائل زندگی روستائی ایران توجه خاص

داشتم و به رفاه و بهروزی کشاورزان ایـــــران
می‌اندیشیدم و در فکر آن بودم که چگونه میتـــــوان
عدالت را در روستاهای ایران پایدار کرد. بعـــــدا
خواهیم دید که در زمان سلطنتم چگونه به این مهم
پرداختم.

من در سال ۱۹۳۱ از بندر پهلوی، در کنار خـــــزر،
عازم اروپا شدم. هنگامی که این شهر را ترک کردم،
بندری کوچک و فقیر بود و چون به سال ۱۹۳۶ بـــــه
ایران بازگشتم، آنرا شهری زیبا و پر رونق و نو سازی
شده یافتم. تهران نیز در این مدت دستخوش تغییرات
بسیار شده بود. به دستور پدرم حصارهای کهنه و
مخروبه شهر را برافکنده، خیابانهای وسیع و زیبا
احداث کرده بودند و تهران اندک اندک چهره یک شهر
آباد اروپائی را بخود میگرفت.

پس از مراجعت وارد دانشکده افسری شدم و بـــــه
سال ۱۳۱۸ با درجه ستوان دومی از آنجا فارغ التحصیل
و سپس در مقام ولایتعهد به سمت بازرس مخصوص قوای
مسلح ایران منصوب گردیدم. از این پس هر روز چند
ساعت در کنار پدرم بودم و همراه وی در بیشتـــــر
مسافرتهاى داخلی شرکت میکردم.

پدرم مایل بود که من از نزدیک با مسائل
مملکتی آشنا شوم و راه و روش پادشاهی را بیاموزم.
او که در سالهای وحشتناک ۱۹۱۵ تا ۱۹۲۱ مصائب
و مشکلات ناشی از جنگ جهانی را از نزدیک دیده و شناخته
بود، از مخاطرات یک جنگ جهانی دیگر برای استقلال
و تمامیت ایران سخت بیم داشت.

سال بعد، در اول سپتامبر ۱۹۳۹ جنگ دوم جهانی
آغاز شد.

فصل دوم

«فرزندم، هرگز از هیچ چیز هراس مکن»

جنگ دوم جهانی و عواقب فوری آن

برخلاف آنچه بعضی از صاحب نظران نوشته‌اند، پدرم نسبت به هیتلر حسن نظری نداشت و نظرات سیاسی و نظامی وی را خطرناک میدانسته به همین سبب علی رغم حضور تعداد قابل ملاحظه‌ای از متخصصین فنی آلمانی در ایران، بلافاصله پس از شروع جنگ دوم جهانی بیطرفی کامل ایران را اعلام کرد.

امید بزرگی ایرانیان، بیطرفی

ایرانیان امیدواری خود را نسبت به میانست بیطرفی کشور تا پایان مرحله اول جنگ جهانی و آغاز حمله قدرتهای محور به شرق، همچنان حفظ کردند. بعد از ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ و حمله قوای آلمان به روسیه، ما بار دیگر بیطرفی ایران را تأیید و تأکید کردیم. پیشرفت سریع قوای هیتلر در خاور و باختر، جنگ راه مراحل حساسی میکشاند.

روز بروز روشنتر میشد که اتحاد شوروی بدون کمک موثر و فوری سایر متفقین تا بپایداری در مقابل آلمانها را نخواهد داشت رساندن کمک به شوروی از طریق شمال و بندر مورمانسک بسیار دشوار بود و استفاده از مدیترانه و دریای سیاه تقریباً غیر ممکن. ترکیه، تنگه‌های بزرگ و داردا نل را محدود ساخته بود و اسکندریه در معرض تهدید قوای مارشال رومل

قرار داشت. آلمانها بریونان و بلغارستان مسلط بودند و در تابستان ۱۹۴۲ نیروهای زرهی آلمان حتی به چاههای نفت مای کپ در قفقازیه رسیدند. برای متفقین یک راه مطمئن کمک به روسیه بیشتر باقی نمانده بود و آن خلیج فارس بود. در نتیجه ایران بصورت یک فضای سوق الحیثی و نظامی فوق العاده حساس و مهم درآمد.

ملک فاروق، که من خواهرش را به همسری اختیار کرده بودم، از طریق سفیر مصر در ایران به من اطلاع داد که نقل و انتقالاتی در قوای بریتانیا در دست انجام است و چه بسا که هدف آنان حمله به ایران باشد.

من فوراً "پدرم را در جریان گذاشتم و او به وزیر مختار مادرلندن، آقای مقدم، دستور داد که در مورد هدفهای انگلستان، دقیقاً تحقیق و نتیجه را گزارش کند. در همین احوال بود که هواپیماهای ایتالیایی چند بمبی بر مناطق خلیج فارس فروریختند و گفته شد که کشتیهای تجارتي آلمانی در این خلیج مسلح هستند. شاید حصول توافق با متفقین بر اساس اجازه عبور اسلحه و مهمات از ایران میسر بود. ولی مراجعه و سؤال وزیر مختار مادرلندن، بدون پاسخ ماند.

سفرای روس و انگلیس در شهران ما را شدیداً تحت فشار قرار داده بودند که اتباع و متخصصان آلمانی و ایتالیایی را از ایران اخراج کنیم و مانده نمانیم. تدابیر لازم را در این زمینه اتخاذ کرده بودیم که ناگهان در سپیده دم سوم شهریور ۱۳۲۰ قوای روس و انگلیس به ایران حمله کردند.

حمله قوای روس و انگلیس بایران

آغاز سلطنت من

روسها ، بانبروهای زرهی فراوان، از مرزهای شمالی ایران در آذربایجان و خراسان گذشتند و به خاک ایران تاختند. پنج لشکر انگلیسی از جنوب و غرب به ایران حمله ور شدند. نیروی هواشی بریتانیا اهواز، بندر شاپور و خرمشهر را بمباران کرد و هواپیماهای شوروی تبریز، قزوین، بندرپهلوی رشته رضائیه را، اما در دو کشور مراقب بودند که به تاسیسات نفتی خسارتی وارد نیاید.

محمد ساعد، سفیر مادرمسکو با مولوتوف وزیر خارجه شوروی ملاقات کرد و ضمن اعتراض علیه شرکت روسیه را در حمله انگلیسها به ایران جویبارا شد. ولی جوابی دریافت نکرد. ما سریعاً متوجه شدیم که گشایش راه ایران برای رساندن کمک به روسیه در مذاکرات چرچیل و روزولت به هنگام امضای منشور آتلانتیک مورد توافق قرار گرفته بود.

رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ دستور ختم خاصنامه را صادر کرد. متفقین به دولت ایران اطلاع دادند که قوای مسلح آنها در ۲۶ شهریور ۱۳۲۰ تهران را اشغال خواهند کرد. به محض دریافت این خبر پدرم به من گفت "آیا توفکر میکنی که من حاضرم از یک سرگرد انگلیسی دستور بگیرم؟" در روز ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ پدرم استعفا داد.

متن استعفانامه وی بوسیله محمد علی فروغی نخست وزیر در مجلس شورای ملی قرائت شد. مجلس شورای ملی استعفای پدرم را پذیرفت و به اتفاق آراء تأیید کرد. مشکل بزرگ ما در این هنگام عبور از شهر برای رسیدن به مجلس و ادای سوگند

از طرف من بود. زیرا روسها و انگلیسها تهران را اشغال کرده بر همه نقاط آن مسلط بودند.

من در میان احساسات شورانگیز هزاران تن از مردم تهران به مجلس رفتم و سوگند یاد کردم. به هنگام بازگشت هیجان مردم چنان بود که حتی خواستند تا بمبیل، مرا روی دست بلند کنند و پسر شانه‌های خود حمل نمایند. در آن لحظات پر مخاطره تجلی احساسات شورانگیز میهنی ایرانیان، برای من تأیید و دلگرمی بی نظیری بود که هرگز فراموش نخواهم کرد.

عجب آنکه سفرای روس و انگلیس در مراسم تحلیف حضور نداشتند! ظاهراً "بعضی از انگلیسها طرفدار سلطنت یکی از شاهزادگان قاجار بودند که افسر بحریه بریتانیا بود.

بهر حال، سه روز بعد از انجام مراسم تحلیف سفرای دولتین، شناسائی رسمی سلطنت مرا اعلام کردند. شک نیست که پشتیبانی ملت من از من عامل اصلی این رویه بود.

دولتین روس و انگلیس، امیدوار بودند که من یک پادشاه مطیع و فرمانبردار باشم. در سیاست اصلی آنها تغییری حاصل نشده بود و ایران را بسه دو منطقه اشغالی تحت نفوذ خود تقسیم کردند.

در این هنگام من از پدرم، که تا آخرین حد توانائی برای حفظ وصیانت استقلاال و تمامیت ایران تلاش کرده بود پیامی پرهیجان دریافت کردم، که بر روی صفحه ضبط شده بود "فرزندم، هرگز از هیچ چیز هراس مکن."

من دیگر پدرم را ندیدم. مرگ وی در ژوهانسبورگ به سال ۱۳۲۳ (۱۹۴۴) غمی عمیق در من پدید آورد و احساس کردم که به احترام خاطره او و به پیروی

از راهی که رفته بود باید کوشش برای حفظ استقلال و تمامیت و موجودیت ایران را ادامه دهم. میدانستم که مانند سالهای ۱۲۹۸ و ۱۲۹۹ ایران در دوراهی مرگ و زندگی قرار دارد. ولی مادر سال ۱۳۲۰ بودیم و من بیست و دو سال بیش نداشتم.

شناسائی رسمی و صریح حاکمیت و استقلال ایران

پیش از هر چیز، می بایست که به حل و فصل مسائل و دشواریهای ناشی از حضور قوای روس و انگلیس در ایران بپردازم: در زمستان ۱۳۲۰ موفق شدیم قرارداد سه جانبه ایران، اتحاد جماهیر شوروی بریتانیا را منعقد نمائیم. متفقین در ماده ۵ این قرارداد تعهد کردند که شش ماه پس از پایان مخاصمات قوای خود را از ایران خارج کنند.

ماده ۶ قرارداد در اصول، تمامیت ارضی و حاکمیت ایران را بر سرزمین خود مورد تأکید قرار می داد. اما علیرغم این تعهد از ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵ من مجبور شدم بی وقفه برای دفاع از استقلال و تمامیت ارضی ایران و جلوگیری از مداخلات دو دولت در امور کشورم مبارزه کنم.

در زمینه اقتصادی، پیدایش بازار سیاه و سوء استفاده متفقین از تنگناهای اقتصادی کشور دشواریهای بزرگی ایجاد کرد. من به سختی موفق شدم از پیاده کردن و انتقال کارخانه های اسلحه سازی ایران به روسیه جلوگیری کنم. ولی در مقابل ناچار شدیم همه کارخانه های کشور را به اختیار متفقین بگذاریم که این خود تقبل سهمی قابل ملاحظه در تلاشهای نظامی آنان بود.

به هنگام نخست وزیری احمد قوام، یکی از سفیران کشورهای اشغالگر ایران نزد من آمد و اظهار

داشت که نظر به اعتماد متفقین به حسن رفتار آن نخست وزیر، دولتین تقاضا و انتظار دارند اسکناسهای مخصوص قوای اشغالی طبع و منتشر گردد. با توجه به اینکه مجلس شورای ملی صریحا " با این امر مخالفت کرده بود، من به سردی پاسخ دادم که خارجیان حق دستور دادن و مداخله در امور ایران را ندارند. در زمینه سیاسی، مشکل بزرگی که پدیدار شد، دعاوی تجزیه طلبی در بعضی از مناطق مملکت بود که از خارج تشویق و پشتیبانی میشد: روسها به پیروی از روش دیرین خود یک حزب وابسته به سیاست شوروی یعنی حزب توده را در ایران ایجاد کردند که از آن زمان تاکنون، با بطور علنی و با درخفا، همواره بر ضد حاکمیت ملی و وحدت مملکت قیام و اقدام کرده و میکند. هزینة روزنامه ناشر افکار این حزب در ابتدا بوسیله شخصی بنام مصطفی فاتح تامین میشد که از مدیران عمده شرکت نفت ایران و انگلیس بود. فاتح همچنین مشاور سیاسی ژنرال فریزر نماینده نظامی بریتانیا در ایران بود که چند ماه بعد کوشش کرد که فرماندهی کل قوای مسلح ایران از من سلب شود، کوششی که چند سال بعد از آن، از سوی مصدق تجدید شد.

شوروی فعالانه از قیام جدائی خواهانه قاضی محمد در کردستان و پیشه‌وری در آذربایجان پشتیبانی کردند و برخلاف تعهد مندرج در قرارداد سه جانبه و اعلامیه کنفرانس تهران، پس از موعد مقرر قوای خود را از خاک ایران خارج نساختند. وضع آذربایجان به سرعت، سخت بحرانی شد. شورشیان پادگان تبریز را محاصره کردند و فرمانده پادگان تحت فشار شورویها تن به تسلیم داد. فرمانده مذکور بعدا " بهمین علت در دادگاه محکوم به اعدام شد اما من وی را مورد

عفو قراردادام.

بودن یا نبودن

شورشیان، پس از تسلیم پادگان تبریز، خودمختاری آذربایجان و کردستان را اعلام کردند. اما در برابر اوضاع بحرانی منطقه و مقاومت دلیرانه و یکپارچه مردم آذربایجان و کردستان، هاری ترومن رئیس جمهوری ایالات متحده در هشتم مارس ۱۹۴۶ اتمام حجت قاطعی به مولوتف وزیر امور خارجه شوروی فرستاد که در پی آن قوای روس ایران را ترک کردند و سرانجام سرزمین ما از قوای اشغالگر بیگانه پاک شد. اما نبرد و تلاش برای بقای ایران پایان نیافت و لازم آمد که ما همچنان به مبارزه برای حفظ استقلال کشور ادامه دهیم. به دنبال کوششهایی تجزیه طلبانه در شمال غربی کشور، زمزمه‌های ناسی نیز در بعضی از ایالات جنوبی برخاست. سپس منطقه خوزستان و شهر آبادان که توده‌ایها در آن نفوذ بسیار داشتند، دچار اغتشاش و ناامنی شد. ایلات و عشایر منطقه فارس و اطراف اصفهان، سربه‌شورش برداشتند. پیدا بود که انگلیسها کوشش میکنند که در صورت ادامه نهفت تجزیه طلبی در شمال غربی، یک منطقه نفوذ در جنوب برای خود بوجود آورند. پیروزی برای گروههای تجزیه طلب و شورشی آسمان نبود، اما فیصله دادن کار در آذربایجان و کردستان بس دشوار تر بود. چرا که شورویها قوای قابل ملاحظه‌ای را در این دو منطقه مسلح و آماده کرده بودند. در این هنگام نخست وزیر ایران، ابراهیم حکیمی بود، مردی هوادار انگلیسها، اما وطن پرست که چون روسها با وی سخت مخالف بودند، استعفا داد و احمد قوام بجانشینی او انتخاب شد. بلافاصله

بعد از تشکیل دولت، قوام راهی مسکو شد و در آنجا موافقت نامه‌ای پیرامون بهره‌برداری از منابع نفت ایالات شمالی ایران با روسها امضاء کرد که طبق آن پنجاه و یک درصد سهام و منافع از آن شورویها و چهل و نه درصد متعلق به ایران میشد. خوشبختانه در موافقت نامه تصریح شده بود که تنفیذ و اجرای آن موقوف به تصویب قوه مقننه است.

قوام، پس از مراجعت به ایران و به انکسای موافقت نامه واگذاری بهره‌برداری نفت شمال به روسها، با تجزیه طلبان آذربایجان وارد مذاکره شد و برای ارضای خاطر آنان از من خواست که که به افسران شورشی دو درجه ترفیع بدهم یعنی مثلاً "ستوان یکم" را به سرگردی ارتقاء دهم، من به او پاسخ دادم که اگر دستم را قطع کنند، چنین فرمانی را امضا نخواهم کرد.

غالب فرماندهان نظامی ما، جز سپهبد حاجیعلی رزم آرا رئیس ستاد ارتش، با آغاز اقدامات نظامی برای بازپس گرفتن آذربایجان و کردستان موافق نبودند و از مداخله قوای شوروی در ایران بیگم داشتند. باین وصف من تصمیم به مقابله با حوادث و اقدام قاطع برای نجات آذربایجان گرفتم. گرچه بسیاری از سیاستمداران و فرماندهان نظامی باین اقدام موافق نبودند، اما ما اطلاع داشتیم که تدارکات نظامی شورشیان هنوز به حد کمسال نرسیده و از جمله افرادی که برای کسب تعلیمات در زمینه قوای زرهی و نیروی هوایی به روسیه اعزام داشته‌اند یکسال بعد باز خواهند گشت. من شخصاً ترجیح میدادم که شرافتمندانه در نبرد به خاطر استقلال و تمامیت و آزادی کشورم خان بسپارم، تا اینکه پادشاه کشوری سرافکننده باشم.

در این هنگام مقاصد خود را با امریکائیان در میان گذاشتیم. جرج آلن سفیر امریکا، که از دوستان صمیمی ایران بود، پشتیبانی کامل دولت ایالات متحده را از اقدام ایران به من اطلاع داد. ولی افزود که به خاطر ایران، امریکا با شوروی وارد جنگ نخواهد شد. من هم چنین انتظاری نداشتم، ملت یکپارچه از قیام و اقدام برای نجات آذربایجان پشتیبانی میکرد و هزاران جوان با شور و هیجان میخواستند داوطلبانه به صفوف ارتش پیوندند. همین پشتیبانی و شور و شوق بزرگتری من دلگرمی و مشوق من بود.

قوام السلطنه نیز سرانجام از مصالحه و مذاکره با شورشیان چشم پوشید و اقدامات ما برای بازپس ستاندن ونجات آذربایجان آغاز شد.

من و سپهبد رزم آرا، شخصا "بر اقدامات و نقل و انتقالات نظامی مراقبت میکردیم. ما مکررا "گاه بایک طیاره یک موتور کوچک و گاه بایک هواپیمای دو موتور پیشگرافت که هر دو فاقد بیسیم و رادار بودند، برفراز صحنه‌های نبرد آینده پرواز می‌کردیم که دقیقا " طرحهای نظامی را با اوضاع محل تطبیق دهیم. سرانجام بر اثر قیام شجاعانه مردم آذربایجان و پیشرفت قوای نظامی، نیروهای پیشه‌وری، که جیره خوار روسها بود، متلاشی شد و خودی با اتفاق همدستانش به خاک شوروی گریختند.

سفیر شوروی در این هنگام بدیدار من آمد و از جریان اوضاع، که میگفت صلح جهانی را به خطر انداخته است!، ابراز نگرانی کرد. من سیاست ایران را به روشنی برای وی تشریح کردم و گفتم که ما، هیچکس را تهدید نمی‌کنیم و فقط بخاطر تامین استقلال و وحدت کشور خویش میکوشیم و بهر تقدیر

شورشیان نیز تسلیم شده‌اند.
بدینسان توطئه‌ای که برای اضمحلال ایران فراهم
شده بود، با شکست مواجه گشت.

فراموش نکنیم که روس‌وانگلیس برای بار اول با
قرارداد ۱۹۰۷ می‌خواستند ایران را تجزیه و بسط
مناطق نفوذ تقسیم کنند و پدرم پس از جنگ جهانی
اول توانست تمامیت و وحدت ایران را به قیمت کوششها
و تلاشهای جان فرسا تامین کند.

همین اندیشه تجزیه ایران به مناطق نفوذ
پس از جنگ دوم نیز از سر گرفته شد: در سال ۱۹۴۵ وزیر
خارجه بریتانیا بوین و وزیر امور خارجه ایالات
متحده با پرنز در کنفرانس مسکو به روسها
پیشنهاد کردند که آذربایجان، کردستان و خوزستان
به ایالات خود مختار تبدیل شوند. استالین ابتدا
پیشنهاد را پذیرفت. ولی ظاهراً "مولوتف عقیده
داشت که با اندکی انتظار خواهند توانست سر تا سر
ایران را تحت نفوذ خود در آورند. بهمین سبب
سرانجام استالین با پیشنهاد و نظر امریکا و انگلیس
موافقت نکرد. طبیعتاً روسها نه از عکس العمل و
مقاومت من اطلاع داشتند، نه از شجاعت سربازان
ایرانی و نه از وفاداری و یکپارچگی و دل‌بستگی ملت
در دفاع از میهن و تاج و تخت.

با تمام این احوال، کوششها و تحریکات داخلی
برای تضعیف و تخریب مملکت ادامه یافت. رسالت
و وظیفه من حفظ و صیانت استقلال و وحدت ملی بود
و عوامل فساد و ستون پنجم داخلی، با الهام از بعضی
از سیاستهای خارجی، به مخالفت با این کوششها
و تحریکات داخلی برای تضعیف و تخریب مملکت ادامه
یافت. رسالت و وظیفه من حفظ و صیانت استقلال و وحدت
ملی بود و عوامل فساد و ستون پنجم داخلی، با الهام

از بعضی از سیاستهای خارجی، به مخالفت با این
کوششها برخاستند. سلاح آنان نیز، مانند کسانی که
امروز برای ایران تسلط یافته‌اند، جز دروغگوئی
و عوام فریبی نبود.

فصل سوم

برنامه هفت ساله

مصدق و دوران عوام فریبی ها

در سال ۱۳۲۶، من عازم آذربایجان شدم. چندی در سرتاسر استان وجه به هنگام مراجعت به تهران استقبال مردم، باشور و شوق و هیجانی وصف ناپذیر همراه بود که هرگز از یاد نخواهم برد و اکنون که بدان می‌اندیشم، خود دچار تاثر و هیجان شدید می‌شوم. دیگر زمان نوسازی و تجدید بنای کشور فرارسیده بود، طرفداران قوام در انتخابات مجلس پیروز شده بودند. او نیز چون من توجه داشت که باید برنامه‌های وسیع و جدی برای توسعه و سازندگی ملی تدوین و اجرا کند.

پایان ماجرای موافقت نامه باروسها

لابد خوانندگان بیاد دارند که موافقت نامه‌ای میان احمد قوام باروسها در مورد نحوه بهره‌برداری مشترک از منابع نفت شمال ایران بر اساس ۴۹-۵۱ منعقد شده بود. روسها در تمویب نهایی این موافقت نامه و تشکیل شرکت نفت ایران و شوروی اصرار فراوان داشتند و در حقیقت میخواستند در شمال کشور منطقه نفوذی برای خود، مشابه آنچه انگلیسها در جنوب بهم زده بودند، فراهم آورند. سرانجام مطلب در مجلس شورای ملی ایران مطرح شد و قانونی با ۱۰۹ رای موافق و ۲۷ رای مخالف در مورد سیاست نفتی

کشور بتصویب رسید، رهبر مخالفان دکتر محمد مصدق بود که بعداً "از او سخن خواهم گفت".
در این قانون تصریح شده بود که:

اولاً هر نوع مذاکره با دولت شوروی در مورد واگذاری امتیازات احتمالی نفت با آن کشور کان لم یکسین و ملغی الاثر اعلام میشود.

ثانیاً - در آینده، بهیچ عنوان و شکلی دولت ایران مجاز به واگذاری امتیازات نفتی به خارجیان نخواهد بود.

ثالثاً - بدولت اجازه داده شد در صورت اکتشاف منابع جدید نفتی در سه سال آینده، جهت فروش نفت حاصل، با دولت شوروی وارد مذاکره شود.

علی رغم قسمت سوم تصمیمات فوق، روابط ایران با همسایه نیرومند شمالی به تیرگی گراشتید و به شدت بحرانی شد. تیرگی روابط با شوروی ما را وادار کرد که برای تضمین امنیت خود و تسداری اسلحه و تجهیزات لازم با دولت ایالات متحده به توافق برسیم.

زمانی که روحانیون برای سلامت و توفیق من دعا می کردند

ایران اندک اندک بخود میامد و نیرو و توانی میافت. با وجود تحریکات حزب توده در مناطق نفتی، تولید نفت کشور منظماً "افزایش می یافت؛ نوزده میلیون تن در سال ۱۹۴۶ بیست و یک میلیون تن در سال ۱۹۴۷ و بیست و پنج میلیون تن در سال ۱۹۴۸ که بیست و چهار میلیون تن آن تصفیه و صادر شده بود.

کشور از خطری حتمی نجات یافته بود و اندک اندک با آرامش و اعتماد باز میگشت که ناگهان سوء قصد ناصرفخر آراشی به جان من وقوع یافت که تا امروز

بطور قطع ریشه آن را نیافته‌ام . بلافاصله بعد از این سوء قصد بار دیگر اکثریت قریب با تفاسق ایرانیان نسبت به من احساسات گرمی ابراز داشتند چراکه دریافته بودند که نابودی من، کشور را درجه هرج و مرج و نابسامانی و خونریزی ، که متأسفانه امروز دستخوش آن است ، فرومیبرد . در اینجا باید بگویم که جامعه روحانیت ایران نیز در این ابراز احساسات عمومی شریک و سهم بود و برجسته‌ترین روحانیون و مراجع مذهبی کشور صریحاً " اعلام داشتند که نجات مرام‌جزه‌ای برای ایران میدانند . راستی که احساسات ملت ایران در این هنگام عمیق و صمیمانه بود .

هم میهتانم بخوبی دریافته بودند که آنها و من با یکدیگر از چه مخاطراتی گذشته و چگونه به نجات وطن توفیق یافته‌ایم . آنها بخوبی درک میکردند که در برتو اتحاد و یکدلی و همبستگی، ملت و شاه ایران به چه کامیابیهای بزرگ دیگری دست خواهند یافت . من نیز بخوبی احساس میکردم که اگر چنین، آماج تبر دشمنان ایران قرار گرفته‌ام قطعاً " راه درست را انتخاب کرده‌ام و چون تغفلت خداوند مرا نجات داده است بی‌چون و چرا باید به پایمردی ادامه دهم و از تلاش بازتابستم .

اصلاح قانون اساسی

خطوط اصلی نخستین برنامه کشور

در سال ۱۳۲۸ به هنگام افتتاح مجلسین، ضرورت اصلاح قانون اساسی را متذکر شدم . قانون اساسی ۱۹۰۶ ما از قوانین اساسی بلژیک الهام گرفته بود . اما در آن قانون حق انحلال مجلسین برای پادشاه

پیش‌بینی نشده بود. در اصلاحیه ۱۳۲۸ این اختیار که برای تامین تعادل قوای سیاسی در کشور ضروری است، به پادشاه تفویض شد.

قبل از این اصلاح، نمایندگان مجلس شورای ملی حتی به هنگام انجام انتخابات به تشکیل جلسات ادامه میدادند و بدینوسیله در جریان اخذرای مداخلات نامشروع داشتند. در زمان جنگ، سفارتسین روس و انگلیس هر یک صورتی از داوطلبان مورد نظرسر خود داشتند و به اتکای قوای اشغالی در دولتست میکوشیدند آنها را به نخست وزیر تحمیل کنند. برای مقابله با این وضع غیر قابل قبول، مناز محمد مصدق که دعوی رهبری ملی داشت و بعداً "رئیس جبهه ملی شد خواستم که دولتی تشکیل دهد و پس از اصلاح قانون به انجام آن ضمن جلوگیری از مداخلات نامشروع دولتین و متنفذان داخلی بپردازد. مصدق پاسخ داد که به سه شرط حاضر است مأموریت تشکیل کابینه را بپذیرد، نخست آنکه، انگلیسها با این امر موافق باشند.

دوم آنکه، هر با مداد با من ملاقات کند و تعلیمات لازم را دریافت دارد. سوم آنکه، محافظان مخصوصی را در اختیار او بگذارم.

من به مصدق پاسخ دادم که در انتخاب نخست وزیر هرگز با انگلیسها مشورت نکرده و نخواهم کرد و اگر در تقاضای خود اصرار دارد ناچار خواهیم شد که نظروسها را نیز استفسار کنیم. مصدق گفت "در ایران بدون موافقت انگلیسها هیچکار نمیتوان کرد" اما روسها به حساب نمی‌آیند. در پی این مذاکرات شگفت‌انگیز، من حسین علاء وزیر دربار را به نزد انگلیسها و سپس بدیزدان پناه افسر سابق بریگاد قزاق را برای کسب نظریه نزد روسها فرستادم. روسها

بلافاصله موافقت خود را با اصلاحاتی که پیشنهاد می‌کردم اعلام داشتند ولی انگلیسها مخالفت کردند. در نتیجه مصدق از قبول سمت ریاست دولت پوزش خواست و جریان مسخره انتخابات همچنان ادامه یافت. نیک به یاد دارم که در این زمان مطبوعات انگلیس جریان انتخابات در ایران را مطابق اصول دموکراسی میدانستند.

پس از انجام تغییرات لازم در قانون اساسی، تهیه نخستین برنامه هفت ساله توسعه اقتصادی ایران آغاز شد. هدفهای اصلی برنامه بهبود وضع خطوط ارتباطی، کمک به بسط و توسعه کشاورزی و افزایش تولیدات نفت بود.

۶۵۶ میلیون دلار اعتبارات برنامه اول بدین ترتیب تقسیم میشد:

رفاه اجتماعی	۲۸/۶%
کشاورزی	۲۵%
حمل و نقل و ارتباطات	۲۳/۷%
صنایع و معادن	۱۴/۳%
توسعه تاسیسات نفتی	۴/۸%
مخابرات	۳/۶%

در فصل رفاه اجتماعی، توجه خاص به آموزش و بهداشت معطوف شده بود. مقرر بود که در هر استان یک بیمارستان ۵۰۰ الی ۷۰۰ تختخوابی بنا شود و ترتیبات پیش‌گیری از بیماریها، گسترش و بهبود یابد. در همین برنامه ساختمان ۵۰۰۰ مدرسه ابتدائی، ۱۵۰ دبیرستان، ۲۶ مدرسه حرفه‌ای پیش‌بینی شده بود و امیدوار بودیم که به این ترتیب یک میلیون کودک و ۱۷۵۰۰۰ سالمنده از نعمت سواد برخوردار شوند. بالاخره احداث سه دانشگاه

در استانهای مختلف کشور در برنامه منظور گردیده بود.

در زمینه کشاورزی، آغاز مکانیزه کردن کار کشاورزی، احداث سدها و ترعه و مراکز تولید برق، در برنامه منظور گردید.

در زمینه صنعت قرار بود که اولویت خاص برای صنعت ذوب آهن، نساجی، آجر سازی محصولات شیمیائی و نیز اکتشاف و بهره برداری از معادن قائل شویم. در قسمت ارتباطات علاوه بر مرمت ۶۷۰۰ کیلومتر راههای موجود، احداث سه هزار کیلومتر راههای جدید، اتمام ساختمان راه آهن تهران به سبزی، تهران به مشهد و تهران به یزد پیش بینی شده بود. همچنین قرار بود که بندرهای کشور در خلیج فارس و دریای خزر مرمت و تجهیز شود و برای بهبود وضع فرودگاهها و نیز شبکه مخابراتی ملی اقدامات اولیه صورت گیرد.

تقویت ارتش، تجدید سازمان ژاندارمری به منظور خلع سلاح عشایر نیز مورد نظر بود. در زمینه مسائل اجتماعی تجدید نظر در قوانین جزائی و مدنی، افتتاح دادگاههای جدید به منظور تسریع در فعالیت دستگاه قضائی، اصلاحات اداری، عمران مناطقی عشایری میبایست مورد توجه خاص قرار گیرد.

البته در سالهای بعد کشور ما، توانست همواره این هدفهای برنامه اول را پشت سر بگذارد. ولی متأسفانه اجرای برنامه هفت ساله اول از سال ۱۳۲۵ تا سال ۱۳۳۲ یعنی به هنگام حکومت مصدق و بحران نفت، در بوته تعطیل ماند.

قتل سپهدر رزم آرا

در این اوان ما به مذاکرات خود با شرکت نفت ایران و انگلیس ادامه میدادیم. هدف آن بود که عواید ما از محل نفت بطور قابل ملاحظه افزایش یابد. دولت ساعدنتوانست این مهم را به انجام رساند. دولت علی منصور نیز توفیق نیافت. سرانجام سپهدر حاجعلی رزم آرا رئیس ستاد ارتش (که بهنگام نجات آذربایجان نیز همین سمت را داشت) مأمور تشکیل کابینه شد، اما مذاکرات نفت بدرازا کشید، من غالباً از خود سؤال کرده و میکنم که آیا از همین زمان توقف بهره برداری از منابع نفت جنوب که در زمان حکومت مصدق تحقق یافت، مورد نظر انگلیسها نبود و آیا به همین سبب مانع توفیق مذاکرات نمیشدند؟

رزم آرا که یک نظامی قابل و باکفایت بود در مقابله با تحریکات و بازیهای پارلمانی از خود تدبیر لازم نشان نداد و اشتباهات وی در همین زمینه بود که با تبلیغات جبهه ملی بدست مصدق بهانه های بسیار داد.

این تشکیلات به اصطلاح ملی، پس از جنگ بدست مصدق بنیان نهاده شد، و مخصوصاً در ضدخارجی راه افراط میرفت. از سال ۱۳۲۹ شعار ملی کردن نفت، بصورت شاه بیت اهداف سیاسی جبهه ملی درآمد. من با ملی کردن نفت موافق بودم. ولی راه و روشهایی را که مصدق برای نیل به آن توصیه میکرد، تأیید نمی کردم.

در این زمان جبهه ملی به ترتیب دادن، تظاهرات خشونت آمیز برضد دولت پرداخت و کینه

ونفرت نسبت به وی رادرمیان توده‌های مردم تشویق کرد. در روز ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ سپهبد رزم آرا بدست یکنفر از فدائیان اسلام، هنگامی که برای شرکت در یک مراسم مذهبی به مسجد بزرگ‌شاه تهران آمده بود، به قتل رسید.

پس از قتل رزم آرا بوسیله افراطیون دست راستی، حسین علاء که مردی محترم و دنیا دیده بود، مأمور تشکیل کابینه شد و مقرر گردید که پیش از هر کار راه حلی معقول و مطلوب برای بحران نفت بیاید. ولی اغتشاشات و تظاهرات فروکش نکرد. مصدق که این تظاهرات را رهبری میکرد به ملت وعده میداد که خارجیان را از ایران براند و روزانه صدها هزار لیره استرلینگ درآمد برای کشور تحصیل کند. مجلسیان که تحت تاثیر مصدق واقع شده بودند به من توصیه کردند که وی را در مقابل مسئولیت‌هایش قرار دهم و به نخست‌وزیری برگزینم. همه عقیده داشتند که زمان تفویض مهام امور به مردی چنین کاردان فرا رسیده است. من در صحت این قضاوت عمومی تردید داشتم، و جریان اوضاع ثابت کرد که حق با من بود.

علت عدم اعتماد من به مصدق آن بود که در گذشته تناقضهای بسیار میان گفتار و کردارش مشاهده کرده بودم. مصدق رسماً "بیانگر احساسات ملی ضد استعماری و میهن دوستانه ایرانیان بود و اعلام میداشت که باید از اعطای هرگونه امتیاز به خارجیان اجتناب کرد و این رویه را "سیاست موازنه منفی" مینامید و در حقیقت بزرگترین نقطه ضعف او همین منفی بودن درهمه شئون بود. مصدق یک روز با آب و تاب بسیار به من میگفت که رضا شاه در ساختمان راه آهن سرتاسری ایران اشتباه کرد،

زیرا راه حمله به روسیه را به روی انگلیسها
گشود! با این وصف بیاد آوریم که در زمان جنگ
هنگامی که سمت نخست وزیری را به مصدق پیشنهاد
کردم وی موافقت قبلی دولت بریتانیا را شرط قبول
آن دانست!

مصدق و سیاست «موازنه منفی»

داوری درباره سیاستمداری چون مصدق آسان
نیست. در شخصیت و رویه او تناقضات فراوان وجود
داشت. ناطقی زبردست بود، اما میان گفته‌ها
و کردارش هماهنگی وجود نداشت و به آنچه می‌گفت
عمل نمی‌کرد. گاه دچار شوق و التهاب و هیجان بود
و گاه دستخوش سرخوردگی و افسردگی و نومیدی کامل.
در سخنرانیهایش فریاد می‌زد، می‌گریست، دچار
اغما می‌شد.

بعضی‌ها او را بار بسپیر و بعضی دیگر به
ری بنز مقایسه کرده‌اند، و حتی برخی از صاحب-
نظران با شخصیت‌های کم‌دیهای کلاسیک ایتالیایی
بر رویهم می‌توان گفت که مصدق رفتاری کاملاً
عقلانی نداشت و بیشتر تابع احساسات بود. ولی
من سرانجام به این نتیجه رسیدم که وی به
انگلیسها ارتباط و وابستگی داشت. اسنادی که
وسیله سردار فاخر حکمت‌رئیس اسبق مجلس
شورای ملی ایران انتشار یافت و مدارک منتشره از
بایگانی وزارت امور خارجه بریتانیا و سفارت آن
کشور در ایران، همه دال بر صحت این استنباط من
است. چگونه می‌توان قبول کرد، مردی که هفت
سال قبل از آن، موافقت انگلیسها را شرط اصلی
قبول سمت ریاست وزرا دانسته بود، این بار بدون
موافقت و تأیید آنان نخست وزیری را پذیرفت

باشد؟ در کشورهای دیگر نیز، سیاست آنگلو ساکسونها مردان بظاهر مخالف را، که میشد بنحوی بر رفتارشان تسلط داشت، به حکومت رساند. یا لاقلاً کسانی را که تصور میشد بر رفتارشان تسلط داشت، زیرا اشتباهات فراوانی را میتوان ذکر کرد.

هنگامی که در ۸ اردیبهشت ۱۳۳۰ مصدق مامور تشکیل کابینه شد، ۷۳ سال داشت. وی یکی از ملاکین بزرگ ایران بود که سرانجام به آرزوی دیرین خود، یعنی قدرت مطلق، میرسید. من که از قدرت طلبی وی اطلاع داشتم، با او توصیه کردم که در همه چیز شرط حزم و احتیاط را بجای آورد. به وی گفتم که دشمنان استقلال سیاسی و اقتصادی ما فراوان و مکارند و برای اجتناب از مخاطراتی که در پیش است باید با احتیاط و تدبیر پیش رفت.

دوروز بعد از انتخاب مصدق به نخست وزیری مجلس شورای ملی لایحه اجرائی قانون ملی شدن نفت را تصویب کرد. من با این لایحه کاملاً موافق بودم و بلافاصله آنرا تنفیذ کردم. اما عقیده داشتم که بر اساس آن باید با انگلیسها به مذاکره پرداخت. مصدق با این امر مخالف بود و عقیده داشت که از طرفی اقتصاد بریتانیا و جهان غرب بدون نفت ایران فلج خواهد شد و از طرف دیگر ایران کاملاً قادر است که نفت خود را به بازارهای دنیا صادر کند. به همین سبب دولت مصدق با همه پیشنهادهائی که به منظور ترتیب بهره برداری و صدور نفت ایران شد، چه پیشنهاد هیات اعزامی به ریاست استوکس و هاریمن چه پیشنهاد بانک بین الملل، چه پیشنهاد حکمیتی که چرجیل و ترومن ارائه دادند مخالفت ورزید. مصدق که اسیر منفی باسی سیاسی خود بود، موفق شد که راه را بر هر توافق در زمینه بهره برداری

از منافع نفتی ایران سد کند. نتیجه آنکه بهنگام عزلش، درست همان وضع روز اول نخست‌وزیری، یعنی تصویب قانون اجرائی ملی شدن نفت بود و نه یک‌گام بیشتر.

اما باید گفت که "شرکای دیروز و مخالفین بعدی" مادرین اوان بیکار نشستند. در مقابل تظاهرات ضد خارجی و طرد کارشناسان غیر ایرانی، شرکت نفت ایران و انگلیس دفاتر خود را تعطیل کرد و نه تنها دیگر درآمدی از ممر نفت عاید ایران نشد، بلکه بر اثر مخالفت انگلیسها، ایران از فروش نفت به خارج نیز ناتوان و عاجز ماند.

فعالیت پالایشگاه بزرگ آبادان تقریباً "تعطیل" شد. شرکت نوبنیاد ملی نفت ایران ذخایر فراوانی در انبارهای خود داشت ولی نه میتوانست آنها را بفروشد و نه قدرت حمل و نقل و صدور نفت را داشت. اختلاف ایران و انگلیس سرانجام به دادگاه بین‌المللی لاهه کشید و از لحاظ حقوقی اصل ملی شدن نفت به تأیید رسید. قاضی انگلیسی به نفع ایران رای داد و قاضی روسی از حضور در دادگاه امتناع کرد! اما به هر حال در عمل کاری از پیش نرفت.

هرج و مرج داخلی و خطر مداخله خارجی

دوماه پس از نخست‌وزیری مصدق، دولت بریتانیا رزمنا و مورتیزیوس را به نزدیکی بنسدر آبادان اعزام داشت و قوای خود را در سرحد عراق و چتربازان را در قبرس متمرکز کرد و به تهدید ایرانیان برخاست. در آن موقع من سفیر بریتانیای کبیر را احضار کردم و بوی گفتم "باید بدانید که در صورت تجاوز به خاک ایران، من پیشاپیش

سربازانم به دفاع از کشور برخوادم خاست .
در تیر ۱۳۳۱ واضح شد که پیش از این نمیتوان به
مردی که کشور را به ورشکستگی میکشانند اعتماد کرد . از
هنگام ملی شدن نفت تا آن زمان ما حتی موفق به
فروش یک قطره نفت نشده بودیم . هیچ توافقی ممکن
نبود ، برنامه عمرانی هفت ساله بعطت فقدان اعتبارات
لازم متوقف شده بود و مملکت بسوی پرتگاه مبرفت .
مصدق که از آینده نامطمئن و پریشان خاطر بود ،
تحت تاثیر اطرافیان از من خواست که فرماندهی
کل قوا و وزارت جنگ را بسوی تفویض کنم . من صراحتاً
با این توقع مخالفت کردم و در نتیجه وی در تاریخ
تیر ۱۳۳۱ استعفا کرد و احمد قوام به نخست وزیری
رسید .

من شخصاً " الهیار صالح را که یکی از سران جبهه
ملی و مردی منطقی و معقول بود برای تصدی نخست وزیری
مناسبتر میدانستم . اما اکثریت مجلس به احمد
قوام ابراز تمایل کرد . قوام السلطنه گرچه
سیاستمداری مجرب بود ، اما در آغاز مرتکب
اشتباهاتی جبران ناپذیر شد و با ملی کردن نفت
مخالفت ورزید .

اشتباه فاحش قوام ، تهران را به آشوب کشید از
بیست و هفتم تا سیام تیر ۱۳۳۱ تظاهرات خشونت -
آمیزی در پایتخت صورت گرفت . من به ارتش دستور
دادم که از تیراندازی بسوی مردم خودداری کند
و سرانجام برای اجتناب از بروز یک جنگ داخلی بار
دیگر مصدق را به نخست وزیری منصوب کردم و شرایطش
را پذیرفتم .

تصور می کنم که در این هنگام مصدق بخوبی
میدانست که کشور روبه ویرانی میرود اما چنان از یک طرف

دستخوش احساسات عوام فریبانه و ضد خارجی و از طرف دیگر آنقدر در مسائل اقتصادی بی اطلاع بود که جز ادامه راه قبلی، کاری نمیتوانست انجام دهد.

از این پس دیگر مصدق در بست زندانی متحسدان افراطی چپ و راست خودش، او که خود را قبلاً "قهرمان دفاع از همه اصول قانون اساسی ایران میخواند، برخلاف همه قوانین مملکتی به فعالیت مجلس سنا پایان داد و دیوانعالی کشور را منحل کرد، انتخابات مجلس شورای ملی را متوقف ساخت در حالی که هشتصد نماینده از مجموع صدوسی و دونفر انتخاب شده بودند و چون اکثر همین نمایندگان منتخب نیز با او مخالفت کردند برای تعطیل مجلس شورای ملی، متوسل به ترتیب یک همه پرسی شد.

در این همه پرسی، رای گیری مخفی نبود و ناچار آراء موافق اکثریت یافتند. سپس مصدق برای تحمیل عقاید خود به برقراری حکومت نظامی پرداخت که قبلاً همواره با آن مخالف میبود (اصولاً مصدق در تمام مدت زمامداریش بغیر از یکروز با استفاده از حکومت نظامی به اداره امور پرداخت) و چون صندوقهای دولت خالی بود، محرمانه دستور داد که بدون پشتوانه و بدون رعایت مقررات پولی و بانکی، اسکناس انتشار دهند که در نتیجه تورم شدیدی پدیدار شد و به وخامت اوضاع افزود.

از طرف دیگر، مصدق قادر به جلوگیری از گسترش نفوذ حزب توده نبود. طرفداران حزب توده اندک اندک در همه جا نفوذ یافتند، مخصوصاً در ارتش که در این هنگام مستقیماً تحت نظر مصدق بود که شخصاً به پیروی از سیاستی که انگلیسها در زمان جنگ پیشنهاد میکردند، وزارت جنگ را بعهده داشت.

همه این مشقات و بحران اقتصادی، به این بهانه به ایران تحمیل شد که مصدق میخواست ایران را از سلطه نفوذ انگلیسها نجات دهد. نتیجه اعمال او این شد که انگلیسها تسلط خود را بر بازارهای نفت ایران همچنان حفظ کردند، حال آنکه از این منابع دیگر حتی یک دینار عاید ایران نمیشد. نفت مسالما در انبارها باقی ماند و با استخراج نشدولی انگلیسها مشکلات خود و مشتریان خود را با افزایش خرید نفت به قیمت ارزانتر از عراق و بخصوص از کویت حل کردند. تصور میکنم در کویت قیمت استخراج هر بشکه نفت در این هنگام نه سنت بوده و در ایران سیزده سنت! بدین ترتیب انگلیسها در همه جبههها پیروز شدند، گویی هدف واقعی مصدق درست خلاف آنچه بود کسب اعلام میکرد.

باید اضافه کرد که "دوستان" انگلیسی مصدق هنگامی که احساس کردند که دیگر برای آنها مفید نیست و میتوان بدون دخالت وی راه حلی برای مشکل نفت پیدا کرد، او را به حال خودرها کردند.

در مرداد ۱۳۳۲، پس از حصول اطمینان از پشتیبانی ایالات متحده آمریکا و انگلیس، کسب سرانجام سیاست مشترکی را آغاز کرده بودند و پس از بررسی اوضاع با کرمیت روزولت نماینده سازمان مرکزی اطلاعات ایالات متحده، برآن شدم که برای یافتن راه حلی وارد عمل شوم؛ در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲

سرهنگ نعمت‌الله نصیری فرمانده گارد شاهنشاهی
رامامور کردم که فرمان برکناری مصدق را بسوی
ابلاغ کند و سپهد فضل‌الله زاهدی را که از دوستان
پیشین مصدق و وزیر سابق دولت او بود به نخست‌وزیری
برگزیدم.

مصدق برخلاف نص صریح قانون اساسی ایران،
به فرمان برکناری خود، اعتنا نکرد و باین هم
اکتفا ننموده به یک کودتای نظامی دست زد. مامور
انجام این توطئه کسی جز سرتیپ ریاحی رئیس ستاد
ارتش نبود. کودتای نظامی مصدق با شکست مواجه
شد. ولی شرکت در این توطئه خلاف قانون اساسی کشور
مانع آن نشد که ریاحی در زمان سلطنت مستبدانه !
من ثروتی عظیم از راه فعالیت‌های ساختمانی فراهم
آورد و اکنون همین شخص وزیر جنگ بازرگان است.
پس از ابلاغ فرمان برکناری مصدق، من کسسه
از طرح‌های سیاسی و جاه‌طلبی‌های او کاملاً باخبر
بودم، تصمیم گرفتم که برای جلوگیری از هرگونه
خون‌ریزی کشور را ترک کنم و ایرانیان را در انتخاب
راه آینده کشور آزاد بگذارم. این تصمیم
بی‌مخاطره نبود. ولی با تعمق و تأمل و سنجش
نتایج، آنرا اختیار کردم. پس از ترک ایران،
ابتدا با هواپیمای دو موتوره شخصی خود به بغداد
رفتم. سفیر مادربغداد، حتی در مقام توقیف من
برآمد ! ولی من به زیارت معنات عالیات شتافتم
و سپس راهی رم شدم و در آنجا بود که از سرنوشت
فلاکت‌بار سیاستمداری که ایران را به ورشکستگی و
سقوط کشانده بود، آگاه شدم.

بیداری ایرانیان

باید گفت که ملت ایران در آستانه سقوط حتمی، بخود آمد و نسبت به خطر عظیمی که حیات کشور را تهدید میکرد، آگاهی و وقوف یافت.

پس از آنکه من ایران را ترک کردم، کشور سه روز دچار فتنه و آشوب بود. بخصوص در دوروز اول در تهران، هواداران مصدق و شونده‌ایها، تظاهرات وسیع و خشونت‌آمیزی ترتیب دادند. در روز سوم یعنی ۲۸ مرداد کارگران، واصناف و دانشجویان و پیشه‌وران و صاحبان مشاغل آزاد، سربازان و پاسبانان همه زنان و مردان و حتی کودکان، با همتی بی نظیر و شجاعتی وصف‌ناپذیر به میدانها و خیابانها ریختند و به مقابله با تفنگها و مسلسلها و حتی تانکهای دیکتاتور غیر مسئول پرداختند و اوضاع را یکروزه دگرگون کردند. بر اثر یک تیراندازی اخطارگونه، مصدق با پیژامه از خانه خود گریخت و به زیرزمین یکی از منازل مجاور پناه برد. ناگفته نماند که بدستور مصدق ۲۷ جوبه دارد در میدان سپه تهران برپا کرده بودند که در ملا عام تعدادی از مخالفین وی را که تنی چند از آنان یاران سابق خود وی بودند، اعدام کنند.

پس از این ماجراها، من بی درنگ به وطن بازگشتم و با استقبال پر شور و گرم از جانب هم وطنانم مواجه گشتم. گرمی و وسعت احساسات مردم در حقیقت رای اعتمادی بی چون و چرا به من بود. من تا آن زمان پادشاهی بودم که سلطنت را به ارث دریافت کرده بودم و از آن پس پادشاه منتخب ملت شدم.

مصدق در مقابل دادگاه به بازی خود ادامه داد؛ گاه می‌کوشید جلب ترحم کند، گاه شوخی می‌کرد، گاه با خشونت سخن می‌گفت، بهر حال توانست نمایشی برای مطبوعات بین المللی فراهم آورد. بعضی‌ها عقیده داشتند که چون مصدق از مادر بخاندان قاجار منسوب بود، نسبت به سلسله مادشمنی خاص داشت. من از این موضوع مطمئن نیستم. ولی میدانستم که در دادگاه، به عنوان قیام و اقدام علیه قانسون اساسی، با خطر محکومیت به مرگ مواجه است. پس در نامه‌ای به دادگاه نوشتم که شما "از همه تقصیرات او نسبت به خودم چشم‌پوشی می‌کنم. در نتیجه شما تخفیف مجازات مصدق به سه سال زندان محکوم شد و بعد از پایان مدت محکومیت به ملک بزرگ خود احمدآباد، که در غرب تهران واقع است، رفت و در سال ۱۳۴۶ درگذشت.

محاكماتیکه بعد از سقوط حکومت مصدق انجام یافت، حقایق شگفت‌انگیزی را پیرامون جریان‌های سیاسی سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ بر همگان روشن کرد. از جمله آنکه شماره افسران قوای مسلح که عضو حزب شده بودند در این مدت از یکصد و ده تن به شصت تن رسیده بود. نقشه حزب شده آن بود که از مصدق برای برکناری من استفاده کند و سپس خود او را دو هفته بعد از رفتن من از میان بردارد. حتی کمونیست‌ها تمبرهای جمهوری خلق ایران را که میبایست بعد از برکناری مصدق اعلام شود، آماده چاپ و انتشار کرده بودند که من این تمبرها را به چشم خود دیده‌ام. قیام ملت ایران به هواداری از من این نقشه‌ها را برهم زد و پس از استقرار مجدد حکومت قانونی در ایران، حزب شده به فعالیت‌های زیرزمینی

وتخریبی پرداخت . اندکی قبل از این ماجرا استالین درگذشته بود و بر اثر تغییر تدریجی سیاست شوروی رویه حزب توده نیز بعداً " دچار تحولاتی شد .

پشتیبانی سیاسی و مالی روسها از حزب توده محل تردید نیست . بعضی ها ، انگلیسها و مخصوصاً آمریکا ایان رامتهم کرده اند که در جریان قیام مردم علیه مصدق به مخالفین وی کمکهای مالی کرده اند . مدارک انکار ناپذیر نشان می دهد که در این جریان سازمان مرکزی اطلاعات آمریکا شصت هزار دلار خرج کرده است . آیا می توان تصور کرد که با این مبلغ ناچیز و در مدت چند روز ترتیب یک قیام ملی به منظور برانداختن یک حکومت غیرقانونی میسر باشد .

نزدیک به سی ماه لازم آمد که چهره واقعی مصدق ، بصورت آن تاگرد جادوگر افسانه ها ، بسر ایرانیان روشن و شناخته شود که چه جریانها برانگیخت بدون آنکه خود قادر به تسلط بر آنها باشد .

در آخر ماه مرداد ۱۳۳۲ حکومت اراذل و اوباش برکوچه و خیابانهای شهر پایان گرفت و ایرانیان توانستند در صلح و صفا و امنیت به کار و زندگی خود بپردازند . ولی در طی این مدت کشور دچار ویرانی ، سخت مقروض شده بود و در حقیقت طی مدت کمتر از سه سال ماسدها میلیون دلار از دست داده و متضرر شده بودیم .

در فصل بعد خواهیم دید که ایران چگونه توانست مساله نفت را حل کند .

فصل چهارم

از عصر نفت تا دوران اتم

تاریخ نویسان روایت کرده اند که آتش معبد مقدس زرتشت در آذربایجان هرگز خاموش نمیشد. چنین پیدا است که این شعله ها تنها بر تاریخ ملت ما پرتو افکند نبود، بلکه آینده ایران را نیز روشن و تابناک ساخت.

فراموش نکنیم که نخستین چاه نفت بدستور داریوش کبیر حفر گردید. این چاه در منطقه شوش گوشه ای از خوزستان نفت خیز قرار داشت که بیست و پنج قرن بعد شاهد حفرچاههای کنونی در آن بودیم. تاریخ نفت، پرماجراترین فصل تحولات اقتصادی و سیاسی بسیاری از ملل عالم در عصر حاضر است. فطری مملو از تحریکات، توطئه ها، نشیب و فرازها، دگرگونیهای سیاسی و اقتصادی، سوء قصدها، کودتاها و انقلاب های خونین. حوادثی که در سالهای اخیر بر میهن ما گذشت و ماجراهائی که امروز ایران با آن مواجه است. همچنین حوادث منطقه خاورمیانه بدون بررسی دقیق مساله نفت، قابل فهم و تجزیه و تحلیل نیست.

یک تاریخ غیر انسانی

امپراطوری عظیم نفت، یکی از غیر انسانی ترین حکومتهاست که تاریخ جهان بخود دیده، حکومتی که نه اصول اخلاقی بر آن حاکم است و نه ملاحظات

اجتماعی و انسانی. اگر تحصیلات و سوء استفاده‌های نا جوانمردانه تراست‌های بزرگ نفتی جهان در کشور ما پایان گرفت، نه به آن خاطر بود که این جهان‌خواران اصول انصاف و مروت و انسانیت را پذیرفتند بلکه بخاطر پیروزی ملت ایران در مبارزه‌ای بود که در ابتدای قرن بیست آغاز شد.

چنانکه دیدیم، امتیاز نفت ایران در سال ۱۹۰۷ برای مدت شصت سال به ویلیام ناکس داریسی اعطاء شد. این امتیاز شامل بود برحق اکتشافات استخراج، تصفیه و فروش و صدور نفت در سرتاسر خاک ایران، بجز پنج ایالت شمالی، شرکت صاحب امتیاز متعهد بود که ۱۶٪ از منافع حاصل رایه دولت ایران بپردازد. در قرارداد تصریح شده بود که ایران حق مداخله و نظارت در امور شرکت را ندارد و ایرانیانی که در تاسیسات نفتی کار می‌کنند در امور نفتی و مدیریت اشتغال نداشته، فقط در حد کارگر ساده و غیر متخصص خواهند بود.

داریسی، پس از اخذ این امتیاز همه حقوق خود را به دولت بریتانیا واگذار کرد و بدین ترتیب شرکت بزرگ و توانای نفت ایران و انگلیس بوجود آمد که به سرعت یکی از پرنفوذترین شرکتهای نفتی جهان شد.

در سال ۱۳۱۲ دولت ایران توانست قرارداد داریسی را لغو کند. قرارداد جدیدی که منعقد شد، درآمد چندان بیشتری عاید کشور ما نمی‌کرد. در موافقت نامه سهم ایران از هربشکه نفت صادره از ۱۲٪، دلار به ۲۳٪ دلار افزایش یافت و حوزه عمل شرکت نفت ایران و انگلیس به مساحتی برابر یکصد هزار میل مربع کاهش یافت، همچنین شرکت مکلف گردید، در موارد ممکن از استخدام خارجیان خودداری کند.

تحقیرهاو بی عدالتی ها

در این میان منافع شرکت نفت ایران وانگلیس به ارقام سرسام آوری رسید. نه تنها یکصد میلیون دلار سرمایه گذاری اولیه شرکت کاملاً در اوایل دهه ۱۹۲۰ - ۱۹۳۰ مستهلک گردیده بود، بلکه درآمد شرکت به بیست برابر این رقم بالغ میشد. ایران از این درآمدهای سرشار سهم شایسته ای نداشت. سهامداران شرکت، یعنی در درجه اول در ساداری انگلستان، و نیز خزانه آن کشور بدرآمدهای سرشاری رسیدند؛ بعنوان مثال در سال ۱۹۵۰ در حالیکه شرکت فقط ۴۵ میلیون دلار حوالامتیاز به دولت ایران پرداخت، میزان مالیات تادیه شده به خزانه بریتانیا ۱۱۲ میلیون دلار بود و این خود معباری است برای سنجش میزان سود سهامداران!

علاوه بر این، شرکت نفت ایران وانگلیس در روابط خود با ایران، سیاست تبعیضی در پیش گرفته بود، چراکه حوالامتیازی که به عراق و کویت و سایر ممالک پرداخت میشد، به مراتب بیشتر بود همچنین تمامی گازی راکه از استخراج نفت حاصل میشد میسوزانندند و از این ممر هیچ چیز عاید ایران نمی شد.

انگلیسها حتی به اجرای همین قرارداد نیز تن در ندادند و مخصوصاً "به تربیت کارشناسان فنیسی ایرانی و کاهش تعداد کارگران خارجی رضی نشدند. دستمزد ایرانیان ناچیز و بمراتب کمتر از خارجیان بود و برخلاف تعهد خود، انگلیسها از تأمین مسکن برای کارگران ایرانی سر باز زدند. در حالیکه شرکتهای نفتی امریکائی با دولت عربستان سعودی قراردادهائی

بر مبنای ۵-۵ منعقد کرده بودند، حق الامتیازی که شرکت نفت ایران و انگلیس به ما میپرداخت حتی کمتر از سی درصد بود و قسمت مهمی از عواید و منافع حاصل از بهره برداری نفت ایران را، انگلیسها در سایر ممالک برای توسعه اکتشاف و استخراج و تصفیه نفت سرمایه گذاری میکردند. در حقیقت رفتار انگلیسها با ایران چیزی نبود جز تحمیل و تحقیر و بی عدالتی.

ایران، سرانجام به بهره برداری از نفت خود توفیق یافت

در بیست و نهم اسفند ۱۳۲۹ قانون ملی شدن صنعت نفت به تصویب مجلس شورای ملی ایران رسید. من گرامترین و پر شورترین طرفدار این قانون بودم. ولی عقیده داشتم که باید به همراه آن بیست و مذاکره با شرکتهای نفتی پرداخت تا ترتیب صحیح و معقولی برای استفاده از ثروت های کشور داده شود. اقداماتی که بعداً "در زمینه اجرای قانون صورت گرفت، همه آمیخته با عدم تدبیر و ناشی گری و در نتیجه بی حاصل بود و به توقف تقریباً "کامل فعالیت های اقتصادی در ایران منتهی شد.

بریتانیای کبیر، از دولت ایران به دیوان داوری لاهه شکایت برد و ۴۸۰۰ تن متخصصان فنی خود را از کشور ما خارج کرده به منع فروش نفت از جانب ایران پرداخت. نتیجه آنکه شرکت ملی نفت ایران که تازه تاسیس شده بود، حتی به نصف قیمت موفق به فروش و صدور نفت نشد، تنها یک کشتی کوچک نفتکش حاضر به حمل نفت صادراتی ایران شد که انگلیسها آنرا هم در بندر عدن ضبط و توقیف کردند. طی مدت سه سال نه تنها ایران از محل نفت درآمدی

نداشت، بلکه مبالغ زیادی را صرف نگاهداری تاسیسات نفتی نمود.

پس از مذاکرات طولانی سرانجام در سال ۱۳۳۳ ما قراردادی با یک کنسرسیوم مرکب از هشت شرکت نفتی بزرگ جهان امضاء کردیم. مقرر شد که این شرکتها بصورت "عامل" شرکت ملی نفت، عمل نمایند. مدت اعتبار قرارداد ۲۵ سال بود و امکان تمدید آن به مدت پانزده سال دیگر یعنی هر پنج سال یکبار پس از انقضای موعد وجود داشت در قرارداد اصل ۵۰ - ۵۰ ملحوظ شده بود و نیمی از سود بهره برداری نصیب ایرانیان میشد.

سه سال بعد، ما توافق یافتیم که برای نخستین بار شرکت ملی نفت ایران را در مجموع فعالیتهاى نفتی کشور شریک و سهام گردانیم و آن قراردادی با شرکت آجیب بریاست انریکو ماتهئی بود که شرکت مشترک نفت ایران و ایتالیا تشکیل شد و پنجاه درصد سهام آن متعلق به ایران بود. اندکی بعد قرارداد دیگری بر همین اساس با شرکت نفت پان امریکن برای استخراج نفت فلات قاره ایران تشکیل شد و چون در هر دو قرارداد از یک طرف شرکت ملی نفت ایران مالک پنجاه درصد سهام شرکت بهره برداری کننده بود و از طرف دیگر دولت ایران پنجاه درصد مالیات از منافع را دریافت میداشت، عملاً "سهام کشور به ۷۵% میرسید. مضافاً اینکه در قرارداد با کمپانی شل ۸۵ میلیون دلار بعنوان حق القدم و بلاعوض به دولت ایران پرداخت گردید.

از این پس سیاست نفتی ایران بر این اصل قرار گرفت که دیگر مطلقاً "هیچ نوع امتیازی به هیچ شرکت خارجی داده نشود و شرکتهای خارجی یا به عنوان واسطه و یا بعنوان شریک به هزینه خود به اکتشاف

بپردازند و اگر به نفت دست یافتند آن زمان دولت ایران در هزینه و منافع استخراج و بهره‌برداری شریک و سهم باشد.

چه بسیار جلسات و مجامع که برای بحث در این موضوع از ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۳ تشکیل شد. در این تاریخ بود که سرانجام توفیق یافتیم قرارداد خود را با شرکتهای عامل نفت بکلی دگرگون سازیم و مالکیت کامل و مطلق ایران را بر منافع و تاسیسات نفتی بی چون و چرا مستقر نمائیم. در حقیقت در این زمان بود که قانون ملی شدن نفت پس از تقریباً "یک ربع قرن تلاش ایران و من به نتیجه نهائی خود رسید و آرزوی ما جامه عمل پوشید. از این پس شرکتهای عامل نفت دیگر خریدار ساده‌ای بیش نبودند و ایران نه تنها مدیریت کامل همه تاسیسات نفتی خود را بعهده گرفت، بلکه در تعیین شرایط فروش نفت نیز آزادی کامل یافت.

مرگ انریکو ماته‌نی

از ۱۹۳۷ که شکیبائی من در برابر تحمیلات و سوء استفاده‌های شرکتهای بزرگ نفتی واقعا "بهبان رسید و ما در مقامی بودیم که میتوانستیم با آنان جدا" به مقابله بپردازیم، اندک اندک حوادث و وقایعی غریب و شگفت‌انگیز وقوع یافت. وقوع چنین حوادثی، در انقلابی ترین دوران تاریخ بهره‌برداری از منابع نفتی جهان شاید شگفت‌آور هم نباشد، چرا که منافع پس مهم در معرض خطر قرار گرفتند بود، که برای حفظ آنها نه از نیرنگ و خدعه دریغ شد و نه از خشونت، نه از افتراء، نه حتی از جنایت شرکتهای بزرگ نفتی برای مقابله با کشورهای

تولید کننده نفت توسل بهر سلاهی را جانش می شمردند .
در واقع دارای اهمیت و توجه خاص است :
نخست ، مرگ ناگهانی انریکو ماته‌ئی رئیس شرکت
نفت ایتالیا که یک قرارداد نفتی انقلابی با ایران
منعقد کرده بود .

هنگامی که من ماته‌ئی را شناختم وی مردی بسود
تقریباً " پنجاه ساله ، فعال و پرتحرک که بازارهای
نفتی جهان را می شناخت و به خطراتی که در مبارزه با
شرکتهای بزرگ نفتی جهان متوجه او بود ، وقوف
کامل داشت . ولی همیشه عادت داشت بگوید " من
وقت ترسیدن ندارم ، " ماته‌ئی برای صرفه جویی در
وقت همواره با هواپیما یا هلی کوپتر سفر می کرد
و ظاهراً " مجموع ساعات پرواز او به ۵۷۰۰ می رسد
حت کوچک وی همواره آماده پرواز بود و خلبانی ماهر
و محتاط بنام سرگرد برتوزی داشت .

در ساعت ۲۵ و ۱۷ دقیقه روز ۲۷ اکتبر ۱۹۶۲
هواپیمای وی از یک فرودگاه سیسیل پرواز کرد ،
و قرار بود که در ساعت ۱۸/۵۷ در فرودگاه میلان فرود
آید . ویلیام مک لال ، رئیس دفتر محله معروف تایم
در ایتالیا در این سفر ماته‌ئی را همراهی می کرد .
بر فراز فرودگاه میلان هوایارانی و مه آلود بود و برج
مراقبت آخرین پیام سرگرد برتوزی را دریافت کرده که
اعلام آمادگی فرود آمدن می نمود . ولی دیگر از وی پیامی
نرسید و در ساعت ده بعد از ظهر خبر داده شد که هواپیمای
وی در نزدیکی باسکاپ در ایالت پاوی سقوط کرده و
هیچکس از این حادثه جان سالم بدر نبرده است
اضافه کنیم که در اوائل ماه اکتبر طی بازرسی
همین هواپیمایک بمب در آن کشف کرده بودند .

در گزارش رسمی ، علت سقوط هواپیما فقصدان
دید کافی ذکر شد . آیا باید این گزارش را پذیرفت و

مرگ وی را یک حادثه دانست؟

به اتفاقات دیگری پردازیم:

به محض اینکه ایران حاکمیت مطلق ثروت‌های زیرزمینی خود را بدست آورد، بعضی از وسائل ارتباط جمعی دنیا مبارزه‌ای وسیع علیه کشور ما آغاز کردند و مرا پادشاهی مستبد خواندند، فعالیت‌های ضد ایرانی سازمان‌های باصطلاح دانشجویی در خارج از کشور تشویق شد. این مبارزه در سال ۱۳۲۷ آغاز شد، در سال ۱۳۴۱ به اوج خود رسید، ولی هرگز از پای ننشست و گرچه پس از انقلاب شاه و ملت در این سال، در مقابل پیشرفته‌ها و تحولات ایران، تا حدود زیادی دشمنان ما ناچار به سکوت شدند، اما دوباره مبارزه تبلیغاتی خود را در سال ۱۳۵۴ از سر گرفتند.

سیاست نفتی ایران

سیاست نفتی ایران، نقطه مقابل کوتاه بینی شرکت‌های بزرگ نفتی جهان بود. وزرای نفت کشورهای صادر کننده نفت در اواخر دسامبر ۱۹۷۳ به دعوت من در تهران گرد آمدند. در همین مجمع بود که به تاریخ ۲۳ دسامبر تصمیم گرفته شد نرخ یک بشکه نفت از ۵/۰۲۲ به ۱۱/۶۵۱ دلار افزایش داده شود. وسائل ارتباط جمعی جهان بلافاصله مرامت‌هم به تخریب اقتصاد غرب و بلکه دنیا کردند. برای روشن کردن رویه و دیدگاه‌های خود، طی یک کنفرانس مطبوعاتی که اندکی بعد در کاخ سعدآباد برپا شد، توضیح دادم که حتی قیمت جدید کافی نیست و معتدل و معقول است، چرا که فروشهایی به نرخ هر بشکه ۱۷ دلار انجام شده و پیشنهادهایی تا معادل هر بشکه ۲۳/۶۰ دلار دریافت گردیده. افزودم که قصداً

ایجاد نابسامانی وعدم تعادل در اقتصاد جهانی نیست بلکه سیاست جدید نفتی مابه انجام تعادل طویل المدت اقتصاد دنیا کمک خواهد کرد چرا که قیمت نفت باید با هزینه تولید منابع دیگر نیرو و با جانشین آن هماهنگ و متناسب باشد.

بسیار غیر عادی و حتی زننده بود که قیمت نفت از بهای آب معدنی اوپان هم کمتر باشد. حال آنکه نفت ماده‌ای است بسیار مهم که در آن سال حدود هفتاد هزار محصول مختلف از آن مشتق میشد و ساختن بسیاری از این محصولات به درجه‌ای از پیشرفت صنعتی و وسائل پیچیده نیاز داشت که سهم قیمت نفت در کل بهای آنها بسیار ناچیز بود. عقیده من آن بود که باید به نفت بیشتر بصورت ماده اولیه محصولات و مصنوعات پتروشیمی نگریست که بتدریج کاملتر و پیچیده تر و متنوع تر میشود.

استفاده از نفت برای تولید حرارت با روشناشی یاراه بردن خطوط آهن، از دیدگاه من سیاست عاقلانه‌ای نبود و نیست. من عقیده داشتم و دارم که باید در سیاست نیرو، آینده نگری بود و فقط به زمان حال نیاندیشید و نگفت "از پس مردن من عمر چه دریاچه سراب".

علیه سیاست کوتاه بین، شرکتهای نفتی بود که من اعلام خطر کردم.

ارائه راه حل سازنده برای جلوگیری از نابسامانی اقتصادی جهانی

برای آنکه بتوان تدریجا "نفت را فقط بصورت ماده اولیه صنایع شیمیایی و پتروشیمی بکاربرد لازم بود و هست که منابع جدیدی برای تولید نیرو فراهم شود. چون بهره برداری از انواع مختلف ذغال

سنگ و منابع نیروی ناشی از آفتاب و یا مواد گداخته زیرزمینی ، یا جذرومد اقیانوسها و دریاها . تنها هنگامیکه قیمت نفت ارزان و با صرفه باشد، هیچ کس بدنبال بهره برداری از این منابع گران قیمت نخواهد رفت و اگر استفاده از نفت ارزان به آهنگ کنونی ادامه یابد، دنیا در آینده نزدیک با بحران کمبود فاحش منابع نیرو و سقوط کامل اقتصادی مواجه خواهد شد. نتیجه آنکه توجه عاجل به سایر منابع نیرو ضروری و حیاتی است. ضمن همین توضیحات بود که شش سال پیش گفتم که فروش نفت به قیمت عادلانه نهایی امر به صرفه و صلاح کشورهای صنعتی خواهد بود. ولی باید نیل به قیمت عادلانه را متدرجا و در مراحل مختلف انجام داد تا آماده سازی منابع جایگزین ، از طریق سرمایه گذاری های ضروری میسر و مقدور باشد و نیز اقتصاد جهان بتواند یک برنامه دراز مدت و سنجیده صرفه جوئی در نفت را به مرحله اجرا و عمل درآورد. عقیده من این بود و هست که بر پایه این دو سیاست ، از یک طرف سرمایه گذاری در منابع نیروی جایگزین نفت و از طرف دیگر صرفه جوئی تدریجی در مصرف آن، جهان خواهد توانست بدون مشکل عمده به دوران جدید منابع نیروی پایان ناپذیری چون اتم و خورشید برسد.

عقیده من این بوده و هست که سیاست نفت ارزان سیاستی است کوتاه نظرانه که با تلافی منابع موجود نفت خواهد انجامید و جهان را با یک فاجعه عظیم اقتصادی مواجه خواهد کرد.

لازمه سیاست قیمت عادلانه نفت آن بود و هست که مرحله به مرحله و به تدریج، در قیمت فروش نفت تجدید نظر شود تا کشورهای مصرف کننده و بخصوص ممالک صنعتی بتوانند اقتصاد خود را با آن تطبیق

دهند. به همین سبب بود که پیشنهاد کردم برای اجتناب از ورود در یک دورتسلسل باطل و جهنمی، میان کشورهای صادرکننده نفت و معالک عمده مصرف‌کننده از جمله اعضای سازمان همکاری و توسعه اقتصادی، یعنی کشورهای بزرگ صنعتی غرب، هماهنگی‌های لازم از طریق مذاکرات جدی و مستمر بوجود آید و قیمت نفت براساس توافق آنها در حدی که برای اقتصاد جهان قابل تحمل باشد، تعیین گردد.

بعداً "درباره پیشنهاد های دیگر خود در زمینه راه و روشهای اجتناب از پیدایش یک بحران اقتصادی جهانی سخن خواهم گفت :

عجب نیست اگر به اشاره واغوی گروه‌های فشار بین‌المللی، وسایل ارتباط جمعی جهان غرب فقط به قسمت اول پیشنهاد های من یعنی افزایش قیمت نفت توجه کردند و نه به مجموع آنها. همچنین پیشنهاد کرده بودم که میزان عوارض مالیاتی که کشورهای صنعتی واردکننده نفت از فروش آن در داخل سرزمین خود وصول میکنند به یک برابر قیمت خرید محدود شود، یعنی آنچه خزانه کشورهای مصرف‌کننده از محل نفت دریافت میکند، بیش از آنچه حاصل معالک تولید کننده میشود، نباشد. اما کسی به این پیشنهاد هم توجه نکرد. زیرا بهانه تبلیغات براساس گرانی نفت و تورم را علیه کشورهای تولید و صادر کننده کاملاً سلب میکرد.

پس از شش سال، جهان نظرات مرا تائید کرد

روزنامه لوموند، که همواره مخالف سیاست ایران و شخص من بوده است در مقاله‌ای که در زمینه دیپلماتیک خود به تاریخ مارس ۱۹۷۹ تحت عنوان

"بحران نیرو و قیمت نفت" انتشار داد، همه ایسن استدلالها را تأیید کرد.

در این مقاله که پنج سال و سه ماه، پس از کنفرانس تهران، انتشار یافت همه آنچه من گفته بودم، مورد تأیید قرار گرفته و بر ضرورت و لزوم فروش نفت به قیمتی عادلانه گذاشته شده است. در این مقاله به رسوایی غیرقابل قبول ائتلاف سالیانه ۱۲۰ میلیارد متر مکعب گاز در جهان، که بی حاصل و بی مصرف سوزانده میشود، اشاره شده و به صراحت ذکر گردیده که سهم مالیات و عوارض داخلی در قیمت نفت در کشورهای صنعتی بیش از قیمت خرید آن از ممالک صادرکننده است. سرانجام نویسنده مقاله، نزدیک شش سال بعد از من، بر ضرورت یک توافق جهانی بر سر قیمت نفت تأکید میکند.

در این مقاله دقیقاً "همه عقاید و پیشنهادها" من بازگو شده، بدون آنکه اشاره‌ای به کنفرانس مطبوعاتی کاخ سعدآباد شده باشد! در مقابل مقاله روزنامه لوموند به یک مطالعه شرکت نفت کنتینانتال در سال ۱۹۷۶ (دایر بر اینکه، امکان رقابت میان پنج منبع دیگر نیرو را با نفت بوجود خواهد آورد) و یک گزارش موسسه معروف راندکسه برای سازمان مرکزی اطلاعات آمریکا تهیه شد (دایر بر اینکه افزایش قیمت نفت به سی دلار هر بشکه ذخاثر نفتی قابل بهره‌برداری جهان را دو برابر خواهد کرد) استناد میکند. بالاخره باید گفت که در ماه اوت ۱۹۷۸ جیمز شلزینگر وزیر نیروی وقت ایالات متحده، امکان رسیدن قیمت نفت خام را به چهل و حتی سی پنجاه دلار در هر بشکه مورد توجه قرار داد. کافی است به نامها و تاریخها توجه کنیم. سیاستی که وسایل ارتباط جمعی جهان شش سال پیش

"خانمان برانداز" و "تهدید آمیز و شرم آور" میخواندند و همگان را به مبارزه با آن دعوت میکردند، امروز به عنوان تنها سیاست معقول و منطقی مورد قبول و تائید قرار گرفته .

اما کسی که آنرا پیشنهاد کرد و امروز با حسن تدبیر و تعقل میتواند وسایل و موجبات اجرای آنرا فراهم آورد، از صحنه سیاست جهان فعلاً کنار رفته است .

گناه من آن بود که حق داشتم .

تصویب قانون جدیدی پیرامون نفت در ایران ، به خشم وسائل ارتباط جمعی جهان درباره کشورم و خود من افزود ؛ طبق این قانون شرکتهای نفتی خارجی فقط به عنوان خریدار نفت و یا طرف قرارداد شرکت ملی نفت ایران حق داشتند در کشور ما عمل کنند . میبایست در مرحله اول به شرکتهای خارجی اجازه اکتشاف در منطقه محدود و معینی داده شود و در صورت حصول نتیجه و کشف نفت شرکت مورد بحث منحل میشد و شرکت ملی نفت ایران میبایست نفت حاصل را به قیمت بین المللی و با تخفیف حداکثر ۵٪ به آن بفروشد .

از این پس شرکت ملی نفت ایران به احداث یا لایشگاههای نفت در آفریقا ، آسیا ، پرداخت و به شرکت نفت بریتانیا در بهره برداری از نفت و گاز دریای شمال شریک شد و حق مشارکت در اکتشاف منابع نفتی آبهای گروئن لند را به اتفاق شرکتهای بریتانیایی و آمریکایی و نروژی کسب نمود . هیچیک از این توفیقات برای شرکتهای بزرگ نفتی خوشایند نبود .

در سال ۱۹۷۷ شرکت ملی نفت ایران با درآمدی معادل ۲۲ میلیارد دلار مقام نخست را در میان

پانصد شرکت سودآور جهان به دست آورد و با فاصله زیاد برد و شرکت بزرگ اکسون وشل پیشی جست . بدینسان، وعده‌ای که به ملت خود داده بودم که شرکت ملی نفت ایران را به صورت بزرگترین شرکت نفتی جهان درآورم، جامه عمل به خود پوشید و تحقق پذیرفت .

قبل از آغاز حکومت نفرت و حماقت و مسخرگسی برای ایران، کشور ما چهارمین تولید کننده بزرگ نفت در دنیا بود و در میان معالک صادرکننده مقام دوم را داشت . بعلاوه شرکت ملی پتروشیمی ایران از یازده کارخانه واحد وابسته، بهره‌برداری میکرد و شرکت ملی گاز روز بروز مقام مهمتری در جهان بدست می‌آورد . همه ذخائر گاز ایران هنوز به درستی شناخته نشده، ولی آنچه قطعی است، ما را در ردیف اتحاد جماهیر شوروی و در مقام نخست جهانی قرار میدهد .

انسان‌ها در مقابل هرج و مرج

برای تجزیه و تحلیل و درک صحیح آنچه از یکسال پیش تا کنون در ایران میگذرد، توجه به چند نکته مهم ضرورت دارد .

تاریخ نشان خواهد داد که با رئیس مملکتی که به آینده ملتش دل بسته بود و جهان را به همبستگی و تعاون میخواند، چه رفتاری شد .

برکناری من، از صحنه سیاست جهانی باعث شد که بعضی‌ها بتوانند نظرات مرا بنام خود وانمود کنند و سیاست افزایش قیمت نفت را تا حد ارزش اقتصادی واقعی آن به سود خود اجرا نمایند، حال آنکه من میخواستم این سیاست به نحو هماهنگی اجرا شود و به نفع همگان باشد .

هنگامی که من از قدرتهای بزرگ غربی مصرا " میخواستم که به اندیشه بهره‌برداری از منابع نیروی جایگزین نفت باشند، کسی به اهمیت این موضوع توجه کافی نکرد و هنگامی که کشور ما کوشید خود به این سیاست جامعه عمل بپوشاند در راه پیشرفت ماکارشنکی و ایجاد موانع بسیار کردند.

من بارها به دور رئیس جمهور و یک معاون رئیس جمهور امریکا گفتم که کشور آنها که توانا تر پس ممالک جهان غیر کمونیست است، نباید و نمیتواند به خود اجازه دهد که تامین نفتش در گرو ممالک دیگر باشد.

آیا آنها این گفته مرا بیاد دارند؟ البته اکنون کوشش ایالات متحده برای این است که سیاست کاهش وابستگی خود را به منابع نیروی خارجی به مرحله اجرا در آورد و "بحران ایران" را موجب اجرای این سیاست قلمداد می‌کنند. ولی امروز دیگر این سخن بهانه‌ای بیش نیست.

ظاهراً "کاهش صدور نفت ایران به خارج، موجب بروز یک "هراس واقعی در کشورهای صنعتی جهان" شده و این بیم و نگرانی به ممالک در حال توسعه نیز تسری یافته است.

واقعیت این است که از وقتی که من از صحنه سیاسی و اقتصادی جهان کنار رفته‌ام، یک تهاجم همه جانبه‌ای علیه تعادل و ثبات اقتصادی و سیاسی دنیا آغاز شده است که بیش از همه متوجه قدرتهای بزرگ غربی است. این بحران در حقیقت وسیله‌ای است برای ایجاد و گسترش عدم ثبات در خاور میانه و در اقتصاد جهانی.

به همین سبب امروزه عقیده عمومی برای این است که حوادث اخیر ایران تعادل قوا را در جهان بهم

زده و "وضع جدیدی" بوجود آورده است که انسانها باید خود را با آن تطبیق دهند. متاسفانه این وضع جدید، چیزی جز هرج و مرج و نابسامانی نیست و این بیان دعوتی است از انسانها که خود را با نابسامانیها منطبق سازند، یعنی آنها را بپذیرند.

چرا باید چنین باشد، چرا انسانها نیایند بتوانند با سیاستی مدبرانه اوضاع را تحت تسلط آورند؟

آنچه من می‌خواستم، پیش‌بینی و پیش‌گیری از این نابسامانی و هرج و مرج بود، که سالها پیش از دیگران فرارسیدن آنرا احساس و مشاهده می‌کردیم. من بارها گفتم و تکرار کردم که آینده ایران دیگر نباید درگرو نفت باشد. من بارها گفتم که مردم زمان ما با سرعتی وصف‌ناپذیر، ذخایری را که طی میلیونها سال فراهم آمده مصرف می‌کنند. طبق پیش‌بینی‌های کنفرانس جهانی نیرو که در استانبول منعقد شد، در صورت ادامه آهنگ فعلی مصرف نفت در جهان، ذخایر شناخته شده ناسی و هفت سال دیگر به پایان خواهد رسید. بعداً "چه خواهد شد؟"

سیاست، هنر پیش‌بینی

پیشرفت بشر و ادامه برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی کشورهای جهان هنوز بستگی تام به نفت دارد. توسعه اقتصادی نیز منوط به ادامه وصول درآمد نفت است که در سال ۱۹۷۷ به ۲۱ میلیارد دلار بالغ شده بود. در حدود سی سال دیگر که تعداد نفوس ایران به ۶۵ میلیون نفر بالغ خواهد شد، منابع نفتی ما به پایان می‌رسد. برای آن زمان از هم اکنون باید چاره اندیشید، سیاست چیزی نیست جز

هنر پیش بینی .

در نتیجه ما برآن شدیم که نیروگاههای بزرگ تولید برق اتمی بسازیم. دونیروگاه اول که در نزدیکی بندربوشهر ساخته میشد به آلمانها سفارش داده شد و قرار بود به ترتیب در سالهای ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ به پایان برسد و یکسال پیش متجاوز از هشتاد درصد کارهای آن انجام شده بود. نیروگاههای سوم و چهارم که در کنار شط کارون احداث میگردد، به فرانسه سفارش داده شده بود و تاریخ پایان ساختمان آنها به ترتیب ۱۳۶۲ و ۱۳۶۳ بود. اکنون ساختمان این نیروگاهها تعطیل و تمام وجوهی که معرف آنها شده بود بدور ریخته شده است. احداث چهارده نیروگاه دیگر نیز در دست بررسی است و بودجه آنرا می بایست قدرت تولید برق اتمی مابین ۲۵۰۰ مگاوات برسد.

در بهار سال ۱۹۷۷ به دعوت ایران، پانصد تن از کارشناسان برجسته اتمی جهان برای بررسی درباره استفاده صلح آمیز از نیروی اتم در توسعه اقتصادی و چگونگی ترتیب همکاری بین المللی در این زمینه، در شیراز گرد هم آمدند. در پاسخ پیامی که رئیس جمهوری ایالات متحده بمناسبت این کنفرانس برایم فرستاد، من صریحا "با داور ششم که باید از بروز هرگونه هرج و مرج و فقدمسئولیت در استفاده از نیروی اتم اجتناب کرد، و گرنه انسانیت با مخاطرات جدی روبرو خواهد شد. در این پیام اضافه کرده بودم که کوشش ایران فقط در زمینه استفاده غیر نظامی از نیروی اتم است و در این راه با کلیه کشورهای علاقمند جهان همکاری خواهیم کرد.

سیاست نیرو، که مبانی آنرا فوقا شرح

داده‌ام، یکی از سرزنش‌های اصلی است که نسبت به من ابراز شده، گناه بزرگ من این بود که خواستم به موقع، وقبل از آنکه دیر شده باشد، ایران را از دوران نفت خارج کنم و به عصر اتم برسانم، کسه خوشبختانه حتی در کشور ما خطر تشمشحات اتمی نیز به سبب صحراهای بزرگی که داریم موجود نیست.

پس از بهمن ۱۳۵۷ همه طرح‌های بزرگ ایران در خارج با اشکال تراشی و مقاومت روبرو شد و آنها را "تحقق ناپذیر" و ناممکن جلوه دادند. حال آنکه همین دولت‌ها و مقامات یکسال پیش از آن با شوق و التماس در مقام جلب سفارش‌ها و قراردادهای اجرای آن بودند. گفته شد برقی کردن شبکه خطوط ایران جاه طلبانه و غیر ممکن است. ساختمان راه آهن زیرزمینی تهران، بلند پروازی و تحقق ناپذیر است. شاهراه جنوب به تهران، بی فایده و ناممکن است. ساختمان شاه لوله گاز به شوروی غیر مقدور است و و گناه من این بود که برای میهنم بلند پروازی میکردم و مرا متهم بداشتن "جـاـه طلبی های شخصی" میکردند. مگر نه این است که احتمال زنده ماندنم تا پایان این طرح‌های طویل‌المدت ناچیز بود. من برای خودم هیچ نمیخواستم، هدف و آرزوی من این بود که همه پیش‌بینی‌های لازم برای تامین آینده ایران انجام شود، که وحدت و تمامیت ایران تضمین گردد، کسه ایرانیان مرفه باشند.

خوشبختانه، علی‌رغم همه تبلیغات، درستی هدفها و روشهای من بر کلیه روشن‌بینان جهان و دل‌بستگان به ایران آشکار شده است و سیاست مالی‌خولیائی بازگشت به قرون وسطی و ایجاد رعب و وحشت و اختناق دیگر مقبول هیچکس نیست. هدف من

نه خواب و خیال بود و نه اهریمنی.

قسمت سوم

انقلاب سفید

فصل اول

مبانی انقلاب سفید

در سال ۱۳۳۲ دوازده سال از آغاز مبارزه من برای دفاع از موجودیت و تمامیت ایران میگذشت ، و دیدیم که با چه دشواریهایی روبرو شدم و سرانجام چگونه توفیق بدست آوردم .

لازم آمد که بیست و پنجسال دیگر ، هم برای دفاع از موجودیت و وحدت ایران و هم برای پیشرفت و توسعه کشورم بکوشم . در صفحات بعد مراحل مختلف این کوشش و تلاش را بازگو خواهم کرد . من یک هدف بیشتر نداشتم و هرگز آنرا پنهان نکندم و آن سازندگی ایرانی مترقی و توانا بود که مردمش هم از مواهب و مزایای تمدن مادی برخوردار باشند و هم از اعتلای معنوی و اخلاقی و فرهنگی .

پنج هدف اصلی

برنامه دوم

من بخوبی میدانستم که چنین هدفهای بلند پایه‌ای با منافع و خواسته‌های سیاستهای بیگانه‌ای که همواره ایران را ذلیل و ناتوان میخواستند ، هماهنگ نیست و دیر یا زود با آنها برخورد خواهد یافت . با اینحال ، علی‌رغم فشارهای خارجی و سوء نیت و فساد بعضی از مسئولان داخلی ، دمساز

پای ننشستم وبه تلاش خود ادامه دادم .
طی مدت سی وهفت سال، هیچ چیز مرا از انجام
وکوشش برای رسیدن به آرمانهایم بازنداشت وحتی
سوء قصدهائی که نسبت به من شد اراده ام را
استوارتر کرد .

درسال ۱۳۲۲ هنگامیکه هنوز آتش جنگ فرو
ننشسته وکشورما بادشواریهائی بیمانندی روبرو
بود، من هدفهای اصلی سیاست اقتصادی واجتماعی
کشورم را درپنج خلاصه کردم .

- نان برای همه

- مسکن برای همه

- پوشاک برای همه

- بهداشت برای همه

- آموزش برای همه

این هدفها رابه همه دولتهائی که مباشر امور
مملکتی میشوند، یادآوری میکردم وسرانجام بکلی
تائید ورای ملت ایران، آنرا به مرحله اجراء
آوردم .

فرااموش نباید کردکه پیش از اصلاح قانون
اساسی درسال ۱۳۲۸ پادشاه دارای اختیارات کافی
برای رهبری امورمملکتی نبود . پس ازاین اصلاح
وکسب اختیار انحلال مجلسین ، من توفیق یافتم بعد
از حکومت مصدق، دولتهای جدی، مین پرست وپرکاری
را مصدرا مورنمایم .

براساس پنج اصل فوق وبه تناسب تدریجی
جامعه ایرانی ونیازهایش اندک اندک اصول ومبانی
دیگری برای سیاست اقتصادی واجتماعی کشور اعلام
نمودم، که منتهج آنها نوزده اصل انقلاب سفید
ایران است که درفصول بعدی به تجزیه وتحلیل
آنها خواهیم پرداخت ونتایج اجرای آنها را بازگو

خواهم کرد.

قبلاً" گفتیم که چگونه نخستین برنامه هفت ساله کشور باشکست مواجه شد. راستی که ترازنامه دولت مصدق برای ایران نکبت بار بود. در برنامه دوم، قسمت مهمی از برنامه اول، که اجرا نشده و با ناتمام مانده بود، ملحوظ گشت. هزینه های این برنامه به حدود هفتاد میلیارد ریال (اندکی کمتر از یک میلیارد دلار) میرسید.

قسمت عمده اعتبارات مورد نیاز برنامه هفت ساله دوم می بایست از عواید نفتی کشور تامین شود. به همین سبب بهره برداری صحیح و عقلانی از منابع نفت و گاز کشور، بصورت یکی از هدفهای عمده سیاست اقتصادی مادر آمد که من شما " به آن پرداختم. همچنین نوسازی کشاورزی ایران و ایجاد زیربنای لازم برای توسعه آن، در برنامه دوم از اولویت خاص برخوردار بود. در این زمینه بود که احداث چند سد بزرگ و شبکه های آبیاری و ایجاد کارخانه های کود شیمیائی و مراکز تولید نیرو، در برنامه پیش بینی شد.

پس از سال ۱۳۳۷ طول شبکه خطوط آهن کشور، سه برابر شد. در همین سال کشور ما دارای ۵۰۰۰ کیلومتر جاده های آسفالت و نزدیک به سی هزار کیلومتر راه های درجه سوم شده بود و احداث ۲۴۰۰ کیلومتر شاه لوله نفت ایران آغاز گردید. سرتاسر ایران را شورش از زندگی و پینرفت فرا گرفته بود.

همچنین در سال ۱۳۳۷ بود که توفیق یافتیم سرانجام به کمبودهای مالی و ارزی که از حکومت مصدق بارش رسیده بود پایان دهیم و برای اول بار در تاریخ ایران تعادل پرداختهای خارجی ایران بصورت مثبت درآمد.

زمین از آن کشاورزان

از همین زمان، من اصلاحات ارضی را ضروری ترین تدبیر برای تحول اجتماعی ایران می‌دانستم، که در فعل بعد مفصلاً به آن خواهیم پرداخت.

در سال ۱۳۲۰ املاک اختصاصی خود را به دولت منتقل کردم که متأسفانه کاری با آنها نکرد. در نتیجه ناچار شدم که آنها را باز پس بگیرم و مستقیماً "بر تقسیم اراضی و املاک سلطنتی میان کشاورزان نظارت کنم تا انجام پذیرد. کار تقسیم املاک سلطنتی تا حکومت مصدق به خوبی پیش می‌رفت، ولی چون او به قدرت رسید، اجرای طرح را متوقف کرد. پس از سقوط دولت او، کار از سر گرفته شد و این بار کامیاب شدم که آنرا به آخر برسانم.

برای کمک به روستائیان، بانک عمران روستایی بنیان نهاده شد و علی‌رغم مقاومتها و مخالفتها، قانونی در زمینه تقسیم اراضی خالص و دولتی به تصویب قوه مقننه رسید. در نتیجه نزدیک به ۲۰۰/۰۰۰ هکتار از این اراضی تا سال ۱۹۵۵ میان ۲۴/۰۰۰ زارع تقسیم شد و بالاخره در بهمن ۱۳۴۱ قانون محدودیت مالکیت اراضی مزروعی به تصویب ملی رسید. در این هنگام بود که من نخستین اصول و مبانی ملی و اجتماعی ایران را اعلام کردم و به تأسیس و تصویب ملت رساندم. تا این زمان بیشتر کوشش من متوجه حفظ و صیانت استقلال و تمامیت ارضی ایران بود که در معرض مخاطرات جدی قرار داشت. با وجود همه دشواریها، من در همین مدت بحرانی و پر تلاطم توفیق یافتم که املاک سلطنتی را میان زارعین تقسیم کنم و صدی نود دارائی شخصی خود را

به فعالیتهای فرهنگی و عمرانی و خبریه اختصاص
دهم. با اتکاء به پشتیبانی ملت بود که برنامه
وسیع اصلاحات اجتماعی خود را درکنگره کشاورزان
(زمستان ۱۳۴۱) به اطلاع ایرانیان رساندم. درششم
بهمن ۱۳۴۱ ملت ایران به اکثریت نزدیک به اتفاق
آراء شش اصل اول انقلاب سفید را تصویب کرد و
بدینسان انقلاب ایران بر مبنای رای عمومی و اراده
ملت از قوه به فعل پیوست.

دوران برنامه های عمرانی ملی از هفت سال به
پنج سال کاهش داده شد تا با واقعیات و توانمندیهای
اقتصادی هماهنگی بیشتری پیدا کنند. و پس از آغاز
انقلاب سفید بود که سه برنامه پنجساله عمرانی
کشور (۱۳۴۱ تا ۱۳۵۷) تماما "به خدمت ترقی
اجتماعی و توسعه اقتصادی ایران، یعنی انقلاب
اجتماعی و ملی مادر آمد.

در همین زمان من به هم وطنانم یادآور شدم که
اگر بعضی از احزاب و فرقه های سیاسی مرام و مسلک
خود را تنها راه نجات میدانند و اگر بعضی دیگر،
پیشرفت کشور را در منازعات طبقاتی و برتری جوشیها
جستجو میکنند، نیروی اصلی انقلاب ما آن است که
برای تحقق استیلای یک طبقه اجتماعی و بیا یک نظام
عقیدتی پی ریزی نشده، انقلاب سفید ما بر اساس
شعارهای پیش ساخته و تکراری نیست بلکه در مکتبها
و مراکزها و نظامهای عقیدتی دیگر هر چه راه خیر و
صلاح ملت ایران باشد اختیار میکنیم و بکار می بندیم.
به ایرانیان گفتم که هدف اصلی من آن است که
ایران را طی مدت بیست سال به حد توسعه و پیشرفت
ممالک متمدنی جهان برسانم و مسلما "در مراحل نهایی،
کار دشوارتر خواهد بود.

اصلاحات ارضی در سه مرحله انجام شد. در مرحله

اول مقرر گردید که هیچ مالکی بیش از یک ده نداشته باشد و مازاد این نصاب به کشاورزانی که در اراضی مربوط به بهره‌برداری و فعالیت مشغول بودند، فروخته شد و ترتیب بازپرداخت قیمت اراضی بزرگ مالکسان از طریق فروش سهام کارخانجات دولتی، فراهم گردید. در مرحله دوم اصلاحات ارضی که از سال ۱۳۴۴ آغاز شد مالکانی که راساً به بهره‌برداری اراضی مزروعی خود نمی پرداختند مکلف شدند یا آنها را به صورت طویل‌المدت (سی سال) به زارعان اجاره داده و یا بفروشند.

بالاخره در مرحله سوم، مقرر گردید که صاحبان اراضی استیجاری یا به تقسیم عواید یا مستأجران پردازند و یا براساس قراردادهای اجاره به فروش اقدام کنند.

همچنین مقرر شد که اراضی مزروعی موقوفه عام به اجاره نودونه ساله به زارعان واگذار شود و اراضی مزروعی موقوفه خاص را دولت خریداری کند و سپس به کشاورزان بفروشند.

در عوض مالکان حفظ و مالکیت اراضی بایر به شرط بهره‌برداری و آبادی آنها، برای مالکان باقی ماند. البته بدون آنکه نحوه بهره‌برداری کشاورزی بر بهره‌کشی فردا ز فرد استوار باشد.

نخستین آتش افروزی علیه اصلاحات

به هنگام ارائه اصول شش‌گانه انقلاب بیست و نه ایرانیان یادآور شده بودم که اگر تائید و تهنیت آن به رای عمومی واگذار میشود به آن خاطر است که دیگر هیچکس نتواند در این اصول تغییری بوجود آورد، و نظام ارباب‌ورعی را با یکدیگر تجدید

کند و برتری و استیلای منافع فردی بر منافع عمومی را تحقق بخشد.

ملت ایران در سال ۱۳۴۱ ندای مرادریافت و نظرات و پیشنهادهایم را با شور و هیجانی بی مانند به اکثریتی قاطع تصویب و تائید کرد. اما شش ماه بعد با یک شورش خونین روسای ایلات در جنوب کشور و اغتشاشات دامنه داری در تهران در جهت مخالفت با اصلاحات اجتماعی روبرو شدیم. در مخالفت با پیشرفت ایران آشوبگران و آتش افروزان دنباله کار رفتی‌ها را گرفتند.

شورش جنوب و اغتشاشات تهران بوسیله گروهی از خانها و بزرگ مالکان ترتیب یافت که چاره دیگری برای مبارزه و مقابله با اصلاحات ارضی نمی‌دیدند. اتحاد ملعون میان عوام سرخ و سیاه که در زمان حکومت ممدق آغاز شده بود، اندک اندک انجام یافت اما هنوز مکتب غریب (مارکسیسم اسلامی) یعنی جمع غیرممکن بین اضداد پدیدار نشده بود.

اغتشاشات خرداد ۱۳۴۲ جنبه کاملاً ارتجاعی و غارت و چپاول و آتش افروزی به دست اراذل و اوباش داشت.

محرک اغتشاشات، غارتها آتش افروزیها، فرود ناشناسی بنام آیت الله خمینی بود که مخصوصاً با اصلاحات ارضی و آزادی زنان شدیداً مخالف است می‌ورزید. در این هنگام وی از اعتبار و حمایتی در داخل کشور برخوردار نبود و عملاً مورد عفو قرار گرفت و تبعید شد.

در ده سال متعاقب این حوادث بود که "مارکسیسم اسلامی" در ایران پدیدار شد. برای هر مسلمان معتقد این ترکیب غیر قابل تصور است زیرا مارکسیسم مکتبی است مبتنی بر مادی گرائی مطلق و نفی و

انکار وجود پروردگار و دین را "افیون و مخدر ملت‌ها" میخواند. خوشبختانه در میان روحانیون فقط آشوبگران و متفکران مالیخولیایی یافت نمیشود، بسیاری آنهاست که جدا و صمیمانه به رسالت معنوی و روحانی و اخلاقی خود در اعتلای انسانها، عمل میکنند. اما این گروه نتوانستند مانع فعالیست مارکسیست‌های اسلامی بشوند که تصور میکنند میتوان میان کمونیسم و اسلام تلفیق و تالیفی به عمل آورد. امروزه، روحانیونی که تن به قبول افکار مالیخولیایی حاکم بر ایران نمیدهند یا مجبورند گوشه عزلت اختیار کنند و تنها به عبادت اکتفا و یا حتی جلای وطن کنند. وگرنه باخونت "پاسداران انقلاب" مواجه میشوند و با تحویل "دادگاه‌های انقلاب اسلامی" میگردند که قضاوت نمی‌کنند، بلکه فقط محکوم میکنند.

چگونه میتوان براندیشه‌های مالیخولیایی و عوام فریبانه کسانی که میخواهند کمونیسم را با اسلام تلفیق کنند و سخنان پیامبر خدا را هم‌تراز نوشته‌های ضد دیانت قرار میدهند، صحت نهاد؟ چه بزرگ است مسئولیت کسانی که ایران را بنام دین دچار چنین هرج و مرج بی مانند کرده‌اند.

دنیا بخوبی می‌بیند که از چند ماه پیش بسسه اینطرف، ایران دستخوش ناامنی، آدمکشی، نفاق حکومت وحشت و اختناق و کینه و درآستانه یک جنگ داخلی است.

تاریخ قضاوت خواهد کرد که من ایران را از همه بلیات مصون و محفوظ نگاه داشتم.

پاسخ من به تاریخ جز این نیست.

فصل دوم

اصلاحات ارضی

از همان سال ۱۳۲۰ که بادشواربها و مسئولیتهای بسیار و در مقتضیاتی توان فرما با مسائل ملی و در رو شدم. همواره از خود میپرسیدم آنچه برای ملت ایران از هر چیز دیگر در تلاش برای بقا و هستی و در مبارزه اش با تخریب و نیستی، سودمند خواهد بود چیست؟ طبیعتاً " وحدت ملی در مفهوم جامع و کاملش و نیز حفظ و صیانت روح ایرانی که تغییرپذیر و قابل جایگزینی نبوده و نیست. اما میبایست که به جهات و جوانب مادی زندگی نیز توجه کرد. من طبیعتاً و فطرتاً " یک سیاستمدار حرفه‌ای نبودم و رسالت‌م آن بود که آنچه را برای میهنم تحقق پذیر است، از آنچه نیست تمیز و تشخیص بدهم. من نمیبایست بدنبال آنچه شاید کمال مطلوب، اما تحقق ناپذیر بود بروم. چه در زمینه مسائل معنوی و اخلاقی و چه در زمینه مسائل اقتصادی و مادی، میدانستم که در سیاست باید واقع بین بود. من بخوبی میدانستم حکومتی که از ترکیب افکار کمونیستها و ملاحای در واقع خداشناس الهام بگیرد، تخیلی، خطرناک و بدفرجام بیش نیست و متأسفانه جریان حوادث، درستی پیش بینی های مرانشان داد.

اصول و مبانی

هیچ چیز رانمی توان و نباید از مردم پنهان داشت و من هرگز چنین نکرده بودم. در کتاب انقلاب سفید، یادآور شده بودم که مادر سیاست ملی ایران روش اختناق افکار و تحدید آزادیهای فردی و اجتماعی و حق انتقاد را کنار خواهیم گذاشت، تا توسعه و ترقی ایران یک ظاهر سازی نباشد. در همین کتاب افزوده ام که باید به باورهای معنوی و حقوق فـسـردی و اجتماعی احترام گذاشت، به تشدید و تحکیم همکاری و تعاون بین ملتها پرداخت، اصلاحات بنیادی را بر تدابیر ظاهر فریب ترجیح داد و در مقام ایجاد یک اقتصاد دموکراتیک و اعتلای فرهنگ ملی برآمد.

در زمستان ۱۳۴۱ به هنگام سخنرانی در نخستین کنگره ملی شرکتهای تعاونی روستائی، شش اصل نخستین انقلاب سفید را به ملت ایران عرضه داشتم که عبارت بودند از:

- ۱ - اصلاحات ارضی و الغای نظام ارباب و رعیتی.
- ۲ - ملی کردن جنگلها و مراتع.
- ۳ - تبدیل کارخانه های دولتی به شرکتهای سهامی و فروش سهام آنها جهت تضمین اصلاحات ارضی.
- ۴ - مشارکت کارگران در سود خالص کارخانه ها.
- ۵ - تجدید نظر اساسی در قانون انتخابات به منظور اعطای حقوق کامل و برابر سیاسی به زنان.
- ۶ - ایجاد سپاه دانش، به منظور سواد آموزی و اشاعه فرهنگ در روستاها.

این برنامه کاملاً عملی و قابل اجرا و منطبق با باورها، سنتها و نیازهای ایرانیان و ضرورتهای اقتصادی و اجتماعی زمان بود. سپس بتدریج این

شامل با افزودن سیزده اصل دیگر بشرح زیر تکمیل گردید، که هر یک باقتضای تحسول جامعه و توسعه امکانات ملی و پیدایش نیازها و مقتضیات جدید، به ملت ایران ارائه گردید.

۷ - ایجاد سپاه بهداشت، از مسئولان طبیب و دندان پزشک و پرستار به منظور تأمین نیازهای بهداشتی و درمانی روستاها.

۸ - ایجاد سپاه ترویج و آبادانی به منظور عمران و نوسازی روستاها و شهرها.

۹ - ایجاد خانه‌های انصاف در روستاها، به منظور تعمیم عدالت دردهات کشور و حل مسائل حقوقی کوچک روستائیان بوسیله خودشان در روستاها و براساس کد اخد امنشی.

۱۰ - ملی کردن تمام منابع آبهای زیرزمینی کشور.

۱۱ - نوسازی شهرها و روستاها، با همکاری سپاه ترویج و آبادانی.

۱۲ - انقلاب اداری و آموزشی.

در سال ۱۳۵۴ پنج اصل دیگر افزوده شد که عبارتند از:

۱۳ - تأمین امکان فروش سهام واحدهای بزرگ صنعتی به کارگران.

مقرر شد دولت اعتبارات لازم را بصورت وام در اختیار کارگران قرار دهد که بازپرداخت وامها از محل سود سهام تأمین گردد.

۱۴ - مبارزه با تورم و گرانیفروشی و دفاع از منافع مصرف‌کنندگان.

۱۵ - آموزش رایگان و اجباری در هشت سال اول تحصیل.

آموزش رایگان در همه مقاطع تحصیلی بشرط قبول
اصل خدمت به دولت یا در محلی که دولت معین می‌کند،
در زمانی معادل سالهای استفاده از مزایای آموزش
رایگان .

۱۶ - تغذیه رایگان برای کودکان خردسال در مدارس
شیرخوارگان تا دو سالگی و مادران نیازمند .

۱۷ - تعمیم بیمه‌های اجتماعی به همه ایرانیان .
وبالآخره :

۱۸ - مبارزه با معاملات سوداگرانه اراضی و اموال
غیر منقول، به منظور جلوگیری از افزایش
نامعقول قیمت منازل مسکونی و آپارتمانها و
مال الاجاره .

۱۹ - مبارزه با فساد و رشاء و ارتشاء .

قبلاً" درباره مراحل سه گانه اصلاحات ارضی سخن
گفتم . در پایان مرحله سوم، دیگر از مالکیت بزرگ
اراضی مزروعی در کشور ما خبری نبود و همه کشاورزان
مالک اراضی مزروعی خود شدند .

برای درک اهمیت این موضوع باید توجه داشت
که در سال ۱۳۳۵ معادل ۷۱٪ جمعیت ایران روستا نشین
بود و بیش از نیمی از اراضی مزروعی به بزرگ مالکان
تعلق داشت که حدود سی نفر از آنان، از جمله
بعضی از روسای ایلات ، هریک مالک بیش از چهار
روستا بودند . ۰/۲٪ (دو دهم درصد) مالکان اراضی
بیش از ۳۳/۸٪ اراضی مزروعی را در اختیار خود
داشتند .

این بزرگ مالکان، غالباً "با در تهران و یا در خارج
از ایران می‌زیستند، و اداره املاک آنها با مباحثران
و پیشکارانشان بود که بیشتر با روشهای قرون وسطایی
عمل می‌کردند و عملاً" مانع توسعه و گسترش کشاورزی
نوپن در ایران بودند .

وظایف بانک اعتبارات و توسعه کشاورزی

برای برکردن خلائی که از لغای نظام ارباب ورعیتی پدید آمده بود، به بانک اعتبارات و توسعه کشاورزی مأموریت تقبل و انجام طرحهای مختلف مربوط به اجرای اصلاحات ارضی در کشور واگذار شد. در نهایت امر، این بانک بیش از ۲۰۰ شعبه در سراسر کشور تاسیس کرده بود و وامهای ضروری را در اختیار تعاونیهای روستائی، اتحادیههای کشاورزان و طبیعتاً خودزارعان قرار میداد. گروههای سیار وزارت کشاورزی و بانک منظمًا به مناطق کشاورزی که دچار خشکسالی و یا آفت شده بود، میرفتند و کمکهای لازم را به کشاورزان و دامداران معمول میداشتند.

میان سالهای ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۶ میزان وام پرداختی بانک، به کشاورزان از بیست میلیارد ریال تجاوز کرد. به موازات این اقدامات، شرکتهای تعاونی و تعاونیهای کشاورزی با کمک و همیاری کشاورزان بنیان گرفت و توسعه یافت و چون تعداد کشاورزان فراوان شد به منظور تامین هماهنگی در فعالیت این شرکتهای، ترتیب تمرکز آنان در اتحادیههای منطقه‌ای داده شد. در سال ۱۳۴۲ سازمان مرکزی تعاون روستائی با سرمایه‌ای معادل یک میلیارد ریال بوجود آمد. وظایف این سازمان عبارت بود از آماده سازی و تربیت مدیران و متخصصان لازم برای اداره تعاونیهای روستائی و کشاورزی و اتحادیههای تعاونی آموزش اعضای این شرکتهای، بازاریابی برای محصولات کشاورزی، تشویق و گسترش صنایع دستی روستائی، ایجاد ارتباط میان تعاونیهای روستائی و کشاورزی و تعاونیهای مصرف.

هدف غائی و رسالت نهائی سازمان، می‌بایست آن می‌بود که کشاورزان آزاد و مستقل را به آن حداز توانائی فنی و امکان مالی برساند که خود را " همه امور مربوط به خود را به دست گیرند و سهام سازمان را نیز مجموعاً " خریداری و مدیریت آنرا تقبل نمایند. بانکهای اعتبارات کشاورزی و شرکتهای تعاونی کشاورزی و روستائی، سازمانها و تاسیسات متعارف کشاورزی نوین در همه جهان بشمار می‌رود. ولی لازم است در اینجا به سازمان دیگری در کشاورزی جدید ایران اشاره نمایم، که در کشورهای دیگر مشابه آن تاسیس نشده و میتواند به عنوان تجربه‌ای سودمند و موفق مورد بررسی قرار گیرد. مراد شرکتهای سهامی زراعی است.

شرکتهای سهامی زراعی

هدف از تشکیل این شرکتهای افزایش سازده و بهبود کیفیت محصولات کشاورزی از طریق تجمیع واحدها و مکانیزه کردن کشاورزی و بکار بردن روشهای نوین کاشت و برداشت است.

هر کشاورز، به قدر ارزش زمین خود در شرکتهای سهامی زراعی سهم و شریک میشود ولی به کاشت حصه خود همچنان ادامه میدهد. اما بدون موافقت شرکت حق فروش آنرا ندارد و سهامداران شرکت در خرید آن حق تقدم کامل دارند. وراثت وی نیز بحای زمین، از سهام شرکت بعنوان حق الارث دریافت میدارند و بدین ترتیب از قطعه قطعه شدن زمین که موجب کاهش بازده فعالیت کشاورزی است، جلوگیری میشود.

تشکیل شرکتهای سهامی زراعی، ضمن حفظ اصل مالکیت خصوصی اراضی مزروعی، موجبات تجمیع قطعات کوچک

مزروعی و ایجاد واحدهای بزرگ مکانیزه را فراهم
میاورد و تلفیق مطلوبی است میان مالکیت خصوصی
و بهره برداری جمعی.

تاسیس شرکتهای سهامی زراعی این امکان را
برای کشاورزان صاحب زمین در ایران تامین کرد که
نیروهای خود را برای بهبود و توسعه کارخویش متمرکز
سازند و از عواید قابل ملاحظه‌ای نیز برخوردار شدند.
نتایج پانزده ساله اجرا و تحقق و اصلاحات ارضی را
میتوان در چند رقم خلاصه کرد:

— بیش از دو میلیون خانواده کشاورز ایرانی، مالک
اراضی مزروعی خود شدند.

— پرداخت بیش از ۲۰ میلیارد ریال وام از طریق
۲۸۷۰ تعاونی روستایی به ۲/۸۰۰/۰۰۰ نفر اعضای آنها
— تاسیس ۱۴۷ اتحادیه شرکتهای تعاونی که بیش از
۲۸۰۰ تعاونی فوق الذکر در آنها عضویت یافتند.

— تشکیل ۸۹ شرکت سهامی زراعی با نزدیک شصت هزار
سهامدار و عضو که فعالیت آنها بر مساحتی معادل
چهارصد هزار هکتار اراضی مزروعی شامل میشد.

کلیه این شرکتها سودآور و دارای بهره و بسازنده
اقتصادی رضایت بخش بودند.

— تشکیل ۳۵ شرکت تعاونی کشاورزی تخصصی که در
مساحتی معادل ۸۸۰۰۰ هکتار به فعالیت زراعی اشتغال
داشتند و محیطه کاشت و برداشت آنان بر ۵۷۰۰۰ خانواده
کشاورز شامل میشد.

— ایجاد ۱۰۲۲ خانه فرهنگ روستایی که نزدیک به
دو میلیون تن، از خدمات متنوع آموزشی و فرهنگی آنان
استفاده میکردند. همچنین برابر ۲۵۰/۰۰۰ کودک
روستائین سه تا شش ساله از ۷۴۹ مجتمع مهد
کودک و شیرخوارگاه و کودکستان استفاده کرده، علاوه
بر خدمات بهداشتی و مقدماتی آموزش یک وعده غذای

رابگان دریافت میکردند.

- در طی مدت پانزده سال مورداشاره، تولیدات کشاورزی ایران بطور متوسط سالیانه پنج درصد افزایش یافت، عبارت دیگر در همین مدت مجموعاً دوبرابر شد.

تأثیر انقلاب سفید بر زندگی روستاها

فراموش نکنیم که علاوه بر اصلاحات ارضی که مستقیماً "بدون واسطه زندگی روستائی ایران را دگرگون کرد، همه اصول دیگر انقلاب نیز بر آن تأثیر مثبت و مطلوب نهادند: اصل سوم تأمین اعتبارات لازم برای اجرای اصلاحات ارضی را میسر ساخت، باین معنی که پنجاه و پنج واحد صنعتی به شرکتهای سهامی تبدیل شدند که ارزش سهام آنها به ۷/۷ میلیارد ریال بالغ میگردد.

سرمایه این شرکتهای ۱۵۴/۰۰۰ سهم ۵۰/۰۰۰ ریالی منقسم گردید و بوسیله بانک اعتبارات و توسعه کشاورزی ایران به معرض فروش گذاشته شد و از آن محل امکان تادیه غرامات مالکین اراضی مزروعی، فراهم گشت. این تدبیر نه تنها گردش سرمایه ها و توسعه فعالیت صنعتی را موجب گشت، بلکه قشریون قابل ملاحظه ای از افراد جامعه بصورت شریک و سهامدار شرکتهای بزرگ صنعتی کشور در آمدند و مستقیماً "در بسط و توسعه ملی و ثمرات رونق اقتصادی سهم گردیدند.

بدیهی است بعضی از بخشهای اساسی اقتصاد کشور مانند خطوط آهن، صنایع اسلحه سازی، استخراج معادن ذغال سنگ، تولید برق، صنعت نفت، استخراج و بهره برداری از معادن مس همچنان در مالکیت و اداره دولت، که نماینده مصالح عمومی بود، باقی مانده

حال آنکه کارخانه‌های دولتی در بخشهای صنایع غذایی، ریسندگی و بافندگی، مصالح ساختمانی و... به بخش خصوصی منتقل گردید.

در دوران پانزده سال مورداشاره دولت به نوسازی و تجهیز همه صنایع تحت مالکیت خود پرداخت و تا صنعت ویا واحدی به حد کارآرایی مکفی نرسید، نسبت به فروش آن اقدام نشد. کار تجدیدنمای صنایع کشور به سازمانی خاص بنام گسترش و نوسازی صنایع واگذار شده بود که با برنامه‌ای منظم به این مهم میپرداخت.

فصل سوم

اقدامات سپاه دانش، سپاه بهداشت

وسپاه ترویج و آبادانی

سپاههای دانش، بهداشت و ترویج و آبادانی که هر سه بر اساس اصول انقلاب شاه و ملت تاسیس شد، نقشی بس مهم و اساسی و موثر در آبادانی روستاها و گسترش خدمات بهداشتی، آموزشی و رفاهی و فرهنگی در میسران کشاورزان و همه روستا نشینان، ایفا نمود.

افراد این سپاهها را مشمولان وظیفه مرد و پسران دختران داوطلب تشکیل میدادند. مخصوصاً " شوروشوق و هیجان دختران در این خدمت، حیرت انگیز بود. خود من هنگام بازدید از یک مرکز آموزش دختران داوطلب از آنان پرسیدم کدام یک مایل است دوران خدمت خود را در روستاها بگذارند. بدون استثنا همه اعلام آمادگی و ابراز تمایل کردند.

پیش از سال ۱۳۴۲ فقط ۱۶ تا ۲۴٪ کودکان لازم‌التعلیم، به تناسب مناطق مختلف کشور، به مدرسه میرفتند و دیگران از این نعمت محروم بودند. در مقابل ۷۴٪ کودکان شهرنشین از خدمات آموزشی استفاده میکردند. البته قانون تعلیمات اجباری در سال ۱۳۲۱ به تصویب رسیده بود، ولی امکان اجرای آن وجود نداشت. و در سطح کل کشور و در مجموع طبقات سنی، ۸۵٪ ایرانیان از نعمت سواد محروم بودند و خواندن و نوشتن نمیدانستند.

من بخوبی میدانستم که برای حل این مشکل باید از شور و شوق جوانان ایران یاری جست. آیا

امکان داشت و قابل تصور بود که جوانان مسمول خدمت وظیفه عمومی حاضر به خدمت در روستاها برای سوادآموزی و گسترش آموزش نباشند و پاسخ آنان به این ندای ملی منفی باشد؟ اِدا". پاسخ جوانان ایران مثبت و توأم با شور و هیجان و اخلاص عمل بود و احترام و ستایش همگان را برانگیخت و حتی موجب تعجب و تحسین در ممالک خارجی شد و کشورهای متعدد از این اصل انقلاب شاه و ملت الهام گرفتند.

سپاه دانش توفیقی بی مانند به دست آورد: فقط در سطح روستاهای کشور طی مدت پانزده سال، تعداد دانش آموزان مدارس سپاه دانش ۶۹۲٪ افزایش یافت و در پنج سال اول ۵۱۰/۰۰۰ پسر و ۱۲۸/۰۰۰ دختر همچنین ۲۵۰/۰۰۰ مردسالمند و ۱۲/۰۰۰ زن سالمنند از آموزش این سپاهیان استفاده کرده و خوانندگی و نوشتن فراگرفتند.

در همین مدت سپاهیان دانش موفق شدند با کمک و خودیاری روستائیان ۱۰۷۰۰ مدرسه ساده در روستاها بسازند و ۷۲۰۰ بنای قدیمی را مرمت کنند.

سپاهیان دانش در همین مدت توانستند ۹۵۰ مسجد بنا کنند و ۸۲۰۰ مسجد را تعمیر کردند. همچنین ۵۰۰ حمام عمومی و ۶۰۰۰۰ کیلومتر راه روستائی احداث نمودند که در آنها ۲۴۵۰ پل کوچک و ۲۰/۰۰۰ آب‌رو تعبیه شده بود. اینان در ایجاد و نوسازی ۸۷۰۰ مزرعه نمونه و اجرای برنامه غرس ۱۲/۵۰۰/۰۰۰ اصله درخت بمنظور ایجاد فضای سبز و یاباغات قابل استحصال و تاسیس ۷۵۰۰ باشگاه ورزشی روستائی و نصب ۵۰۰ صندوق پست در روستاها نیز همکاری و مشارکت مستقیم و موثر داشتند.

تا پایان سال ۱۳۵۷ بیست و هشت دوره از پسران

۱۸۹ دوره از دختران به خدمت سپاه دانش رفتند، که مجموع تعداد آنان به بیش از یکصد هزار تن بالغ گردید. بسیاری از این گروه پس از پایان دوره سپاهگیری به خدمت وزارت آموزش و پرورش درآمدند و کار تعلیم نوجوانان و جوانان را ادامه دادند. بعضی دیگر در راهبری خانه‌های انصاف مشارکت موثر نمودند.

هزینه مدارس سپاه دانش ثلث هزینه مدارس متعارف مشابه بود و همه خدمات عمرانی و فرهنگی و اجتماعی جنبی را سپاهیان بر ایگان و داوطلبانسه انجام می‌دادند.

بخشی مهم از این خدمات به عهده سپاه ترویج و آبادانی بود که بر اساس اصل هشتم انقلاب و شاه و ملت دو سال بعد بنیان گرفت و در آغاز کار وظایف مشخص دیگری نیز بر عهده داشت.

سپاه ترویج و آبادانی

نخستین وظیفه هر یک از افراد این سپاه، تهیه "شناسنامه" هر روستا بود. این شناسنامه مشتمل بود بر اطلاعات دقیقی در مورد موقعیت و مشخصات جغرافیایی، کشاورزی، اقتصادی و فرهنگی هر ناحیه. بر اساس تکمیل این پرسشنامه و اطلاعاتی که بدست می‌داد، می‌بایست بررسیهای دقیقتری در مورد مسائل و معضلات محلی به عمل آید و وزارت کشاورزی و عمران روستائی ما موریت داشت که بر اساس مجموع پرسشنامه‌ها شناسنامه جامع و کاملی از همه روستاها و زندگی روستائی ایران فراهم آورد.

کار دیگر این سپاهیان، آموزش و ترویج روشهای نوین کاشت و برداشت بود و می‌بایست در مزرعه نمونه

کوچکی که مساحت آن از یک هزار متر کمتر نباشد، عملاً "طرز استفاده و فواید این راه و روشها به روستائیان آموخته شود. همچنین سپاهیان ترویج و آبادانی وظیفه داشتند شیوه‌های بهبود کیفیت دامداری، تهویه و تنظیف محلهای نگاهداری دامها و تلقیح آنها را به کشاورزان بیاموزند و نیـــــــز فعالیتهای اجتماعی و فرهنگی را در روستاها گسترش دهند.

بعضی از اقدامات و خدماتی که این سپاهیان در ۶۶،۷۵۴ روستای کشورما انجام دادند به قرار زیر است: احداث راهها و شبکه‌های آبرسانی روستائی، انجام کمکهای بهداشتی و درمانی ب روستائیان در غیبت سپاه بهداشت، ساختمان حمامهای عمومی، مدارس، کتابخانه‌ها، نصب موتورهای کوچک مولد برق و بهره‌برداری از آنها، کمک به بهره‌برداری از شبکه پست و تلگراف و تلفن، احداث ابنیه عمومی، از جمله محل استقرار تعاونیهای روستائی و مدارس.....

تشکیلات سپاه بهداشت و پیش‌بینی شبکه

پزشکی از طریق تلویزیون

فوقاً " به فعالیتهای و خدمات سپاهیان دانش و سپاهیان ترویج و آبادانی اشاره کردیم. قسمتی از خدمات سپاهیان بهداشت جنبه عمومی و اختصاص به پاکسازی و بهسازی محیط زیست، تامین آب آشامیدنی و امثال اینها داشت ولی وظیفه و رسالت اصلی آنان، انجام خدمات پیش‌گیری و درمان بیماربها بود. در طی هشت‌سالی که از فعالیت سپاه بهداشت گذشته بود، تعداد روستائیان که از خدمات بهداشتی و درمانی استفاده میکردند، از یک میلیون نفر به

هشت میلیون نفر بالغ گردید. توفیق این سپاه چنان بود که در سال ۱۳۵۲ تصمیم گرفته شد، همه خدمات بهداشتی و درمانی در سطح روستاهای کشور به آنان تفویض شود و بدنبال این تصمیم سازمان سپاه بهداشت و مراکز بهداشتی و درمانی روستاها تشکیل گردید.

در سال ۱۳۵۶ سازمان فوق ۱۴۲۲ مرکز بهداشت و درمان روستائی و ۱۲۴۰ پزشک در اختیار داشت. همچنین چهار صد آزمایشگاه تشخیص طبی و تعداد قابل ملاحظه ای درمانگاههای ثابت و سیار در اختیار این سازمان بود که هزینه تهیه و یا فعالیت بسیاری از آنها را خود روستائینان تقبل کرده بودند. نقش روانی سپاهیان بهداشت را نباید از دیده بدور داشت. حضور آنان در روستاها و خدمات موثر و ملموس و محسوس که انجام میدادند سبب شد که روستائینان به طب جدید اعتماد پیدا کنند و از مراجعه به اشخاص فاقد صلاحیت اجتناب نمایند و بدین ترتیب "سپاهی" به عنوان عامل درمان و نجات و سلامت در دل روستائینان ایرانی مقامی والا یافت.

در حقیقت افراد این سپاه سربازان انقلاب اجتماعی و ملی ایران بودند. سربازانی که در پیکار با فقر و جهل و عقب افتادگی میکوشیدند و از هیچ مانعی هراس نداشتند و در حیطه مسئولیت و عمل خود از هیچ خدمتی برای بهبود شرایط زندگی هم میهنانشان دریغ نمی ورزیدند.

حقوق و مزایای این سپاهیان، دقیقاً "معادل افسران هم‌رتبه آنان در قوای مسلح بود. به عنوان مثال، یک فارغ التحصیل دانشگاه، چه زن، چه مرد، حقوق و مزایای معادل ستوان یکم ارتش دریافته میداشتند. چرا که میان آنان تفاوتی نبود. فراموش نکنیم که طی این دوران، اندک اندک

سطح زندگی و قوه خرید در کشور ما ارتقاء یافت و نتیجه عواید عمومی نیز رو بتزاید رفت و دستگاههای دولتی توانستند بنوبه خود حجم هزینه‌های عمرانی، را در سطح روستاهای کشور افزایش دهند. آنجمله سپاهیان انجام دادند، در حقیقت مکمل و مزید بر برنامه‌های متعارف عمران و توسعه ملی بود زیرا که مفهوم تحول و احساس ترقی را به قلب روستاهای دور و نزدیک ایران بردند و بدین ترتیب کشاورزان و روستائیان از نزدیک دگرگونی کشور خود را احساس نمودند.

تلاش سپاهیان انقلاب، باعث تسریع در همه برنامه‌های عمرانی شد و سرانجام این امکان را به وجود آورد که ایران، از مدار عقب افتادگی خارجی شود و در شمار ممالک متحول درآید. برنامه آینده ما این بود که از طریق ماهواره‌هایی که ایران قصد خریداری آنرا داشته یک شبکه درمانی تلویزیونی بوجود آوریم به نحوی که هر طبیب ساده در یک روستای دور افتاده بتواند با پزشکان متخصص در تهران یا مراکز بزرگ تماس بگیرد، بیمار خود را ارائه دهد و جاره جویی نماید. ایجاد چنین شبکه‌ای می‌توانست امکان مراجعه به برجسته‌ترین متخصصان و پزشکان را برای دور افتاده‌ترین ایرانیان بوجود آورد. با استفاده از ماهواره‌ها و اجرای برنامه‌ای که مجموعاً "سی میلیارد دلار تمام میشد، قرار بود یک شبکه کامل مخابراتی برای سرتاسر کشور احداث شود و در نتیجه ایران از حیث مخابرات دز صف مقدم ممالک دنیا قرار میگرفت. از دیدگاه من، این عمل یکی از جنبه‌های عمده اصلی تمدن بزرگ بشمار میرفت.

توسعه جنگلها و مراتع

اکنون به دواصل دیگر انقلاب اجتماعی و ملی ایران میپردازیم -

یکی ، ملی شدن جنگلها و مراتع
و دیگری ، ملی شدن منابع آب

هردوی این اصول باسنتهای کهن ملی و مذهبسی ایرانیان و ضرورتهای کنونی بسط و توسعه اقتصاد کشورهماهنگی تام و تمام داشت .

متاسفانه مساحت جنگلهای ایران چندان زیاد نیست . بر رویهم ۳،۴۰۰،۰۰۰ هکتار جنگل در دامنه های شمالی کوههای البرز و استانهای ساحلی دریانای خزر وجود دارد و تا سه میلیون هکتار دیگر بطور پراکنده در سایر نقاط کشور و از این مجموع فقط ۱/۳ میلیون هکتار از لحاظ صنعتی قابل بهره برداری است و مابقی بر اثر حوادث و فقدان نگاهداری صحیح در گذشته ، نمیتواند به فوریت مورد استفاده قرار گیرد .

بر اساس اسناد و مدارک موجود ، ایران از عهد عتیق تا اوائل قرن هیجدهم دارای جنگلهای متعدد و متنوع بود . مساحت جنگلهای موجود در داخل سرحدات کنونی ایران ، در زمان هخامنشیان به بیش از ۱۶ میلیون هکتار میرسید . اشهدام جنگلهای ایران از زمان حمله مغول آغاز گشت و مخصوصا "در سه قرن اخیر و اوائل قرن بیستم به حد اعلائی خود رسید . میان سالهای ۱۹۰۳ تا ۱۹۱۳ تقریبا " یکم و سسی هزارتن ذغال خوب از قطع اشجار جنگلی ایران استحصال گردید که بیش از سی و سه هزارتن آن به خارج صادر شد .

در طول تاریخ، جنگل‌های ایران تحت نظام مالکیت شخصی نبود و طبق اصول اسلامی نیز شطها و رودخانه‌ها و جنگل‌ها و مراتع و دریاچه‌ها و مرداب‌ها قابلیت تملک خصوصی و فردی نداشته متعلق به عامه مردم است. در دوران خاننانی وضع قدرت مرکزی، بزرگ مالکان و صاحبان قدرت و نفوذ، بتدریج بخشی مهم از جنگل‌ها و مراتع کشور را به مالکیت خود درآوردند و به نحوی غیر عقلانی مورد بهره‌برداری قرار دادند و تخریب و انهدام آنها را باعث شدند. در نتیجه قسمتی مهم از جنگل‌های ایران از میان رفت و در مناطق مرکزی، صحرای توسعه و گسترش فراوان یافت.

من، در سال ۱۳۴۲ یاد آور شدم که جنگل شروتی است طبیعی و ملی که در پیدایش و گسترش آن دست بشر دخالت نداشته و بنا بر این حاصل کار و کوشش شخصی یا اشخاص معینی نمیتواند باشد، بلکه طبیعت آن را بما ارزانی داشته تا همگان از مواهبش بهره‌مند شوند، طبیعتاً این بیان من بر مراتع نیز شمول داشت. مساحت مراتع ایران به هیجده میلیون هکتار میرسد که حدود ۸ میلیون آن مراتع معمولی بوده میلیون هکتار آن بیشه زار و پاکم و بیش مشجر بود. این مراتع برای تغذیه نیمی از دام‌های کشور کافی بود و نه بیشتر. بهمین سبب دام‌های ایران نحیف بودند و از غذای کافی برخوردار نمیشدند و کمبود مرتع سوء استفاده‌های زیادی را سبب میشد.

تصویب نامه قانونی اجرای اصل ملی کردن جنگل‌ها و مراتع در بهمن ۱۳۴۱ قطعیت یافت و از آن پس همه جنگل‌ها و مرتع‌های ایران بصورت شروتی ملی متعلق به همه ایرانیان درآمد و ترتیبی برای پرداخت غرامات معقولی به مالکان خصوصی داده شد. حفاظت، بهره‌برداری و توسعه جنگل‌های کشور به

سازمان جنگلیانی محول شد. برای تجدید واحیای جنگلها، هرگونه تردد غیر مجاز وبهره برداری در قسمت مهمی از جنگلهای کشور ممنوع گردید وبه شرکت ملی نفت ایران ماموریت داده شد که مراکز متعدد توزیع مواد نفتی در سطح روستاها ونقاط دورافتاده کشور بوجود آورد تا نیاز مردم به مصرف ذغال چوب از میان برود.

در طی این مدت ۹ میلیون اصله درخت ۲۶ نقطه کشور کاشته شد و ۲۸۰۰۰ هکتار کمربند سبز در اطراف شهرهای بزرگ ویا حاشیه راههای اصلی کشور احداث گردید و چندین جنگل بزرگ بصورت پارک جنگلی ملی درآمد.

بعلاوه در مساحتی برابر ۸۰۰۰۰۰ هکتار، نهالها وبوته های مخصوص برای جلوگیری از پیشرفت شبنم در محاری مرکزی ایران کاشته شد.

در زمینه مراتع، مقررات خاصی برای استفاده دامداران از آنها وضع گردید و حقوق وامتیازات بزرگ مالکان سابق بر این اراضی ملغی شد و وزارت کشاورزی ماموریت یافت برنامۀ خاصی برای توسعه وبهره برداری مراتع ملی به مرحله اجرا درآورد.

تلاش ملی برای تامین آب

در سال ۱۳۴۷ اصل ملی شدن منابع آبهای تحت الارضی و سطح الارضی در سرتاسر کشور به تصویب رسید. تصویب این اصل هم برسنتهای ملی دیرین ایرانی به زمان هخامنشیان میرسد، استوار بود وهم برتعالیم دین اسلام.

متأسفانه ایران در طول تاریخ خود همواره با کمبود آب مواجه بوده است تا آنجا که داریوش بزرگ

دعا میکرد که اهورامزدا ایران را از خطر دشمن ،
دروغ و خشکالی محفوظ نگاه دارد .

در حالیکه متوسط میزان سالیانه بارندگی
در جهان ۸۶۰ میلی متر است ، این رقم در ایران
از ۲۳۱ میلی متر تجاوز نمیکند . مجموع منابع
آب ایران ، به نسبت بارندگی مطلوب و یا خشکالی
بین ۲۸۰ تا ۵۲۰ میلیارد مترمکعب متغیر و بطور
متوسط برابر ۳۷۸ میلیارد مترمکعب است .

از این مجموع در حدود ۷۳٪ به جنگلها ، مراتع ، اراضی
غیرمزروعی و یادیم اختصاص میابد و بابه دریاچه ها و
دریاها میریزد . در حدود ۲۷٪ یعنی بطور متوسط
تقریبا " ۱۰۳ میلیارد مترمکعب ، از طریق رودخانه ها
و چشمه سارها ، در دسترس و قابل استفاده است .

در سال ۱۳۴۶ حدود ۶۶/۸ میلیون مترمکعب
برای تامین نیازهای شهری و صنعتی و کشاورزی ایران
کفایت داشت که از این رقم ۲۶/۲ میلیارد مترمکعب
آن فقط به مصرف زراعت میرسد .

این ارقام بخوبی نشان میدهد که اگر فقط
یکسال کمبود باران در کشور باشد چه مشکلی پدید
میآید و اگر خشکالی تکرار شود چه فاجعه ای است .
همچنین افزایش سریع نفوس ، توسعه شهرها ، گسترش
صنایع ذوب آهن فلزات ، پتروشیمی ، تولید برق و
ارتقاء میزان مصرف ، ضرورت و وجوب اتخاذ و اجرای
یک سیاست جامع و درونگر تامین و توسعه منابع آب
و جلوگیری از اتلاف آنرا بر همگان روشن ساخته و
میسازد .

قبل از سال ۱۳۴۲ پنج سد بزرگ و کوچک در کشور
مساخته شده بود . پس از این تاریخ هشت سد بزرگ
بر این رقم افزوده شد که مجموعا " ظرفیت دریاچه های
زیر این سدها بر ۱۳ میلیارد مترمکعب بالغ گردید

وامکان آبیاری ۸۰۰،۰۰۰ هکتار اراضی مزروعی (از جمله ۴۰۰،۰۰۰ هکتار اراضی جدید) را تامین نمود. ظرفیت نصب شده تولید برق این سدها به ۱۰۸۴ مگاوات بالغ گردید. هنگامی که من ناگزیر از ترک ایران شدم، پنج سد بزرگ دیگر در دست ساختمان بود که تنها یکی از آنها، یعنی سد رضاشاه کبیر بر روی شط کارون، میتواند ۱۵۰،۰۰۰ هکتار اراضی جدید زراعی را مشروب و ۱۰۰۰ مگاوات برق تولید نماید. با ساختمان دوسد دیگر بر شط کارون، که در دست بررسی بود، میزان تولید برق در این مجموع به ۳۰۰ مگاوات بالغ میگردد. بعلاوه مطالعاتی برای استفاده از آبهای زیرزمینی این منطقه آغاز شده بود.

طرح دیگری که در زمینه تامین منابع آب در دست انجام و اتمام بود، مرکز شیرین کردن آب دریا در ساحل خلیج فارس بود که میبایست به مدد نیروی برق حاصل از نیروگاههای اتمی تحقق یابد. قرار بود آب حاصل از این طرح، هم به مصارف شهری و خانگی و رفع کمبودهای موجود در شهرها و روستاهای سواحل جنوبی کشور برسد و هم به مصارف صنعتی و کشاورزی.

هدف نهائی و طویل المدت ما این بود که سطح اراضی زیر کشت را از $2/7$ میلیون هکتار به ۱۵ میلیون هکتار برسانیم و برای نیل به این منظور لازم بود که هم نیرو هم آب کافی در اختیار باشد.

تولید نیروی برق ایران در سالهای ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ از $2/388$ میلیون کیلووات ساعت به بیش از ۲۰ میلیارد کیلووات ساعت و ظرفیت نصب شده مراکز تولید برق، از ۸۵۰ مگاوات به ۷۵۰۰

مگاوات رسید و قرار بود که در سالهای ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ ، ۲۴۰۰ مگاوات تولید برق از نیروگاههای اتمی نیز به این رقم اضافه شود. برنامه نهائی ما آن بود که طی بیست سال آینده ۲۵۰۰۰ مگاوات برق اتمی تولید کنیم .

ملاحظه میشود، ارزش اتهاماتی که در زمینه عدم توجه کافی به کشاورزی نسبت به سیاست من وارد آمد، تا چه اندازه بود. در کشوری که با کمبود آب مواجه است ، لازم آن بود که ابتدا سرمایه‌گذاری های سنگین و عمده در این قسمت انجام شود و آنچه در توان بود انجام شد .

فصل چهارم

انقلاب سفید و کارگران

بر اثر انقلاب شاه و ملت، ۲/۵ میلیون خانواده ایرانی، یعنی حدود دوازده میلیون نفر، مالک اراضی مزروعی خود شدند. اگر چنین تحولی خوشایند بزرگ مالکان روحانی و غیر روحانی نبود و نیست، تعجب نباید کرد.

اصل دیگر سیاست ما، تاکید و تکیه بر توسعه سریع صنایع کشور بود. من نمیتوانستم یک آن از خاطر ببرم که با توجه به آهنگ افزایش نفوس در ایران، تعداد جمعیت کشور در سال ۱۳۷۰ از پنجاه میلیون نفر تجاوز خواهد کرد و برای اینان باید منبع درآمد و اشتغال فراهم کرد.

جمعیت تهران در سال ۱۳۳۵ برابر با ۱،۷۰۰،۰۰۰ نفر و در سال ۱۳۵۷ معادل ۴۵۰،۰۰۰ نفر بود. جمعیت اصفهان در سال ۱۳۳۵ برابر ۲۵۵،۰۰۰ و در سال ۱۳۵۷ معادل ۱،۰۰۰،۰۰۰ نفر بود. جمعیت تبریز در سال ۱۳۳۵ برابر با ۳۰۰،۰۰۰ نفر و در سال ۱۳۵۷ معادل ۹۰۰،۰۰۰ نفر بود.

جمعیت مشهد در سال ۱۳۳۵ برابر با ۲۵۰،۰۰۰ نفر و در سال ۱۳۵۷ معادل با ۹۵۰،۰۰۰ نفر بود. جمعیت شیراز در سال ۱۳۳۵ برابر ۱۷۱،۰۰۰ نفر و در سال ۱۳۵۷ معادل با ۷۵۰،۰۰۰ نفر بود.

البتّه پدیده شهرگرایی منحصر و مختص به ایران نیست. اما نمیتوانستیم از توجه به آن در کشور

خود غافل باشیم و پیچیدگی آنرا بدست فراموشی بسپاریم .

تأمین مسکن برای کارگران

تأمین مسکن، یکی از الویتهای اصلی سیاست ملی ما بود . برای نیل به این منظور میبایست که به اصلاحات عمده شهری، ایجاد شهرهای جدید، اصلاح محلات قدیمی شهرهای موجود و بخصوص جلوگیری از معاملات سوداگرانه اراضی بپردازیم .

برای مبارزه با این معاملات سوداگرانه و جلوگیری از افزایش سرسام آور قیمت زمین ، اصل هیجدهم انقلاب اعلام شد . اعلام این اصل در سال ۱۳۵۶ صورت گرفت ، ولی قبل از آن نیز از توجه به این مطلب غافل نبودیم . موثرترین راه جلوگیری از سوء استفاده ها این بود که دولت را " به احداث و ساختمان مسکن برای نیازمندان بپردازد . هم یک برنامه ملی طویل المدت ضرورت داشت و هم یک برنامه فوری و سریع که نیازهای عاجل را برآورد . یکی دیگر از مباحثی سیاست مسکن تأمین شرایط مطلوب و تشویق آمیز برای سرمایه گذاری خصوصی در زمین مسکن بود . به همین منظور بود که شرکتهای متعددی پس از آن و وام مسکن تشکیل شد ، امکانات بانک رهنی ایران افزایش یافت ، بانک ساختمان و صندوق سرمایه گذاری بانکهای ایران در برنامه های خانه سازی بنیان گرفت و بالاخره برنامه وسیعی برای ایجاد و تشویق و گسترش تعاونیهای مسکن تدوین گشت .

طبق آمار موجود ، وزارت آبادانی و مسکن سه تنهائی تا پایان سال ۱۳۵۷ سی و یک هزار واحد مسکونی (خانه های سازمانی ، خانه های ارزان قیمت

خانه‌های کارگری ساخته و تحویل داده و احداث نزدیک به چهل هزار واحد مسکونی دیگر را آغاز کرده بود. بعلاوه ۲۰۵۶ طرح شهرسازی و عمرانی در شهرها و ۶۸۹۲ طرح عمرانی و نوسازی در روستاها به انجام رسیده بود.

چنین مقرر بود که هر واحد بزرگ صنعتی، هر موسسه اقتصادی ملی با کمک دولت و استفاده از اراضی ملی بتواند به خانه‌سازی برای کارگران و کارمندان خود بپردازد و این خانه‌ها هر چه ممکن است به محل کار نزدیک باشد تا از رفت و آمد و اتلاف و بروز مشکل عبور و مرور جلوگیری شود. در این مدت ۲۱۱۵ طرح رفاهی و فرهنگی برای جوانان نیز به انجام رسید که مشتمل بود بر ساختمان مدارس و دانشگاه‌ها و بیمارستان‌ها و درمانگاه‌ها و مراکز ورزشی و تفریحی اردوگاه‌های تابستانی و امثال آنها. همچنین اجرای ۸۷۹ طرح دیگر در حال پیشرفت بود.

البته باید به این طرحها، مجموع فعالیتهای عمرانی و بهسازی سپاه ترویج و آبادانی در سطح روستاها و حتی شهرهای کوچک کشور مان افزوده شود. به منظور کمک به تامین مسکن دوازده میلیون مترمربع زمین در اختیار شرکتهای تعاونی مسکن گذاشته شد و طی مدت ده سال ۵۴۴/۰۰۰ نفر از وامهای طویل‌المدت ساختمان و با خرید مسکن استفاده کردند که مجموع این وامها به رقم ۱۰۳ میلیارد ریال بالغ گردید.

با تمام این تفصیلات باید قبول کنیم که برنامه تامین مسکن برای کارگران از نقاط ضعف سیاست ما محسوب میشود، چراکه با تمام کوششهایی که انجام گرفت، موادی مثل سیمان و آجر و امکانات کافی برای نیل به همه برنامه‌ها و هدفهای خود

تامین بهداشت و سلامت کارگران

شمول بیمه های اجتماعی بر همه کارگران، یکی دیگر از هدفهای عمده کشور محسوب میشود. ایران در این زمینه، نیم قرن از کشورهای دیگر عقب بود و من میبایست که این تاخیر را سریعاً جبران کنم. اصل شانزدهم انقلاب به تامین خدمات پزشکی و درمانی جهت زنان باردار و نوزادان اختصاص یافت که مجموعاً هر سال حدود صد ها هزار تن از مزایای این اصل بهره مند میشوند. اعلام و تصویب و اجرای این اصل، گامی دیگر در راه تحقق طب ملی و تامین موجبات و وسائل درمان برای همگان بود. به همراه اعلام این اصل، اجرای برنامه وسیعی در زمینه پیش گیری بیماریهای ساری و انجام تلقیحات ضروری و بهسازی و پاکسازی محیط زیست آغاز گردید. تصمیم بر آن بود که برای هر یک از شهروندان، دفترچه درمانی خاص تهیه گردد که در آن همه سوابق و اطلاعات مربوط به سلامت وی مندرج باشد و به این ترتیب کار تلقیح و دریابی بیماریها و درمان آنها تسهیل گردد.

من همواره، کوشش برای تامین بهداشت عمومی و گسترش خدمات درمانی را از هدفهای مقدم و اصلی دولتها تلقی میکردم. گرچه خوانندگان ایرانی این سطور غالباً با اسامی و مشخصات سازمانهایی که ذکر میکنم آشنا هستند، معذالک یادآوری نام آنها را به منظور تجلیل از خدماتشان ضروری میدانم:

نخست شیروخورشید سرخ ایران که قدیمی ترین سازمان خدمات درمانی و بهداشتی و امداد کشور ما محسوب

میشود: دیگر سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی، و بنگاه حمایت مادران و نوزادان و بنیاد پهلوی. هر سه این سازمانها در زمینه درمان، مبارزه با بیماریهای همهگیر، گسترش خدمات بهداشتی، تامین سلامت گروههای مختلف اجتماعی، خدمات امدادی، بهسازی و نوسازی محیط زیست، خدمات وسیع و متنوعی را به عهده داشتند.

موسسات دیگری که هر یک به نوبه خود در کار بهداشت و درمان فعالیت داشته و به اجرای برنامه‌های دولت کمک و یا آنها را تکمیل میکردند، به قرار زیر هستند: جمعیت آموزشی و بهزیستی فرح پهلوی، بنیاد ملکه پهلوی، سازمان ملی حمایت از نابینایان و ناشنوایان، انجمن ملی حمایت کودکان، انجمن ملی مبارزه با جذام، انجمن ملی مبارزه با سرطان، سازمان ملی خون و.....

کوششهای اجتماعی و انسانی شهبانو

بسیاری از سازمانهایی که به آنها اشاره کردم، تحت ریاست عالی شهبانو خدمت میکردند که با قلبی رئوف و کوششی بسیار به آنها میپرداخت. کافی است تنها به یک مورد اشاره کنیم: امروزه درمان جذام، کاری عادی است اما تجدید زندگی فعال جذامیان شفا یافته و بازگشت آنان به اجتماع، با مقاومت افراد و پیش‌داوریهای مختلف روبرو میشود. برای پیروزی بر این مشکل، شهبانو راه حل خاصی ارائه دادند: برای جذامیان شفا یافته دهکده خاصی با برخورداری از همه تاسیسات اجتماعی و فرهنگی و رفاهی ساخته شد که در آن استقرار یافتند.

جذابیت این دهکده چنان بود که روستائیان بسیار بدان روی آوردند و با بیماران فعلی یکجا به فعالیت پرداختند و کار ادغام، خود به خود جامه عمل پوشید و روزی که شهبانو برای بازدید به این دهکده رفتند، با استقبالی پر شور و هیجان مواجه گردیدند.

تلاش مداوم شهبانو برای ارتقاء و پیشرفت زنان ایرانی با موانع و مشکلاتی ناشی از سنتهای قدیم و باورهای اجتماعی روبرو میشد که لازم آمد به تدریج در رفع آنها اقدام شود. اندک اندک در مناطق مختلف کشور کلاسهای مختلط بوجود آمد، زنان پذیرفتند که پزشکان مرد به معاینه و مداوای آنان بپردازند، رفت و آمد پرستاران زن موتور سوار که برای انجام خدمات درمانی به روستاها میرفتند امری عادی شد. همه اینها انقلابی بزرگ در زندگی روستاها و شهرهای ایران بود.

شهبانو ریاست عالییه انجمن ملی حمایت کودکان را بعهده داشتند. این انجمن با همکاری کارشناسان سازمانهای بین المللی که بدانها وابسته بود، با صلاح و تکمیل قوانین مربوط به کودکان توجه خاص مبذول داشت و همچنین بیمارستانها، درمانگاههای تخصصی، شیرخوارگاهها اردوهای تابستانی برای کودکان در سرتاسر کشور تاسیس نمود.

هدف همه سازمانهای اجتماعی و درمانی که بر ریاست عالییه شهبانو فعالیت میکردند، تکمیل و تسهیل کار دستگاههای دولتی با استفاده از خدمات داوطلبانه و کمکهای بخش خصوصی بود و در این زمینه توفیق بسیار بدست آوردند.

مناسب است اشاره ای هم به بیمارستان قلب ملکه پهلوی بکنیم که به همت مادر مبنیان یافت و از مجهزترین و بهترین بیمارستانهای تخصصی در جهان

بشمار میرفت ، این موسسه که همه پزشکان آن ایرانی بودند ، علاوه بر خدمات درمانی ، وظیفه مهمی در آموزش تخصصی بیماریهای قلب و عروق بعهدہ داشت .

سیاست تامین اجتماعی

اصل ہفدہم انقلاب شاہ و ملت ، بہ تامین اجتماعی و گسترش و تعمیم آن بہ همه گروہهای حرفہای و اجتماعی اختصاص داشت . هدف غائی و نہائی سیاست ملی ما آن بود کہ همه افراد فعال جامعہ ، در مقابل خطرات ناشی از حوادث ، بیماریها ، ناتوانیهای ناشی از کار بیمہ شوند و نیز همه ایرانیان بتوانند از نوعی بیمہ ایام پیری و سالخوردگی یعنی بازنشستگی بہرہ مند گردند . همچنین میبایست تدابیر و مقررات خاصی برای حمایت از نوجوانان خانوادہهای نوپا و نیز کودکان استثنائی در این مجموعہ مقررات و نظامات ملحوظ و منظور گردد .

باید صراحتاً بگویم کہ قوانین و مقررات تامین اجتماعی در کشور ما ، از مرقی ترین و کمترین قوانین جهانی در این زمینہ بشمار میآید . بعنوان مثال در پیشرفتہ ترین ممالک ، حقوق بازنشستگی از ۵۰ الی ۶۰ درصد حقوق تجاوز نمیکنند ، حال آنکہ این رقم در ایران در بعضی موارد حتی بہ صد درصد اصل حقوق میرسید و کوشش بر آن بود کہ میزان مقرری بازنشستگی از حداقل مصوب حقوق و دستمزد کمتر نباشد و بانوسانهای شاخص ہزینہ زندگی منطبق گردد .

مشارکت کارگران در سود خالص کارخانه‌ها

اصل چهارم انقلاب شاه و ملت، یعنی مشارکت کارگران در سود خالص کارخانه‌ها، در سال ۱۳۴۲ اعلام شد و به تصویب رسید. اجرای این اصل بر انعقاد الزامی قراردادهای دسته‌جمعی کارنهاده بود که حتی الامکان بدون مداخله مستقیم دولت، کارگران و کارفرمایان بتوانند از طریق نمایندگانی اتحادیه‌های خود به ترتیب مشارکت کارگران را در سود خالص واحدهای صنعتی و صرفه‌جویی‌های ناشی از کاهش ضایعات بدهند.

فقط در سال ۱۳۵۶ تعداد ۵۴/۰۰۰ تن از کارگران بخش خصوصی و بخش دولتی توانستند اضافه درآمدی معادل ۱۲ میلیارد ریال از این مرتب‌تحصیل نمایند که تقریباً "برابر یک تا دو ماه دستمزد متعارف آنان بود. در طی چهارده سال اجرای این اصل، میزان کل دریافتی از این بابت، یکصد و بیست و هشت برابر شد.

در این رهگذر، بانک رفاه کارگران مأموریت یافت که با اعطای وام به کارگران، ایجاد تعاونیه‌های کارگران را تسهیل نماید. بر رویه‌م چندین میلیارد ریال در این زمینه پرداخت شد که از محل آن کارگران توانستند به خرید ویاتعمیر منازل ویاتهییه وسایل زندگی بهتر پردازند. نرخ بهره وام‌های بانک در بعضی از موارد فقط ۲٪ یعنی بسیار با صرفه بود.

بدین ترتیب، همکاری واقعی و موثر کار و سرمایه در ایجاد و توسعه واحدهای بزرگ صنعتی

وهمبستگی و اشتراک منافع همه عوامل انسانی تولید کارگران، متخصصان فنی، مهندسان و مدیران از قسوه به فعل پیوست.

سه اصل عمده حاکم بر قوانین و مقررات کارگری ما عبارت است از:

۱ - هر کارگر ایرانی دارای حق اشتغال و حقوق برخوردار است و از تامین اجتماعی است و اگر کار خود را از دست بدهد و دچار بیکاری شود از بیمه بیکاری استفاده خواهد کرد.

۲ - حداقل دستمزد، با توجه به نوسانات شاخص هزینه زندگی، هر سال تعیین میشود. این حداقل، با توجه به بخشهای مختلف صنعت و موقع جغرافیایی واحدهای صنعتی معتبر است. طبقه بندی مشاغل بمنظور تعیین عادلانه دستمزدها، الزامی است.

۳ - بازده کار در تعیین میزان دستمزد موثر است. تاکید برای اجرای دقیق این اصل می بایست، بهره‌وری کار را بتدریج افزایش دهد.

همچنین، کوشش ما بر آن بود که آموزش حرفه‌ای را در جوار فعالیت صنعتی هر چه بیشتر توسعه دهیم تا میزان مهارت و تخصص کارگران با توجه به نیازهای روز افزون کشور، افزایش یابد. در این رهگذر، توجه کامل بعمل آمد که در هر یک از مراکز استانها، واحدهای بزرگی برای آموزش حرفه‌ای تاسیس شود که هم به تربیت کارگران جوان و آماده سازی آنان بپردازد و هم به تکمیل مهارت کارگران شاغل در حین خدمت. همچنین مراکز بازآموزی فعال و پرتحرکی تاسیس شد که با استقبال فراوان کارگران ما مواجه گشت چرا که طبق قوانین کار ایران، هر کارگر حق داشت تا بالاترین سطوح تخصصی

تحصیلات تخصصی و مهارت فنی خود را در این مراکز تکمیل کند.

بالاخره باید گفت که همکاری اتحادیه‌های کارگری و سازمانهای کارفرمایان بایکدیگر و بسا دولت همواره در سطحی رضایت بخش بود، چرا که همیشه منافع عالی و نهایی اقتصاد کشور و کارگران ایرانی را مد نظر داشتند.

مشارکت کارگران در مالکیت واحدهای صنعتی

در زمینه مشارکت کار و سرمایه به آنچه فوقاً گذشت، اکتفا نکردیم. برای من، مشارکت کارگران در سود خالص واحدهای صنعتی، سرآغازی پیش نبود و میخواستیم که بتدریج کارگران ایرانی در مالکیت واحدهای صنعتی شریک و سهمی باشند تا هر نوع دوگانگی و تضاد میان عوامل اصلی تولید از میان برداشته شود.

در تابستان ۱۳۵۴ اصل سیزدهم انقلاب در زمینه گسترش واحدهای صنعتی به تصویب رسید. واحدهای بزرگ صنعتی که حداقل پنجمال از تاسیس آنها میگذشت، مکلف شدند وضع خود را به شرکت سهامی عام تبدیل و تا معادل ۴۹٪ از سهام خود را در درجه اول به کارگران و کارمندان همان واحد و در مرحله بعد به عامه مردم بفروشند.

واحدهای صنعتی بخش عمومی نیز متعهد شدند تا ۹۹٪ سهام خود را به معرض فروش بگذارند تا به این ترتیب مالکیت واحدهای تولیدی و صنعتی هر چه بیشتر عمومیت یابد و همگان در بطن و توسعه اقتصاد ملی شریک و سهمی شوند. تصویب این اصل، یکی از مبانی دموکراسی اقتصادی در ایران بود و نقطه

عطفی در تحول اجتماعی، و سیاسی جامعه ما محسوب
میشد، زیرا که میبایست همبستگی و اشتراک منافع
گروههای عمده صنعتی را در راهبری اقتصاد صنعتی
و پیشرفت و توسعه ایران به مرحله تحقق رساند و
همچنین از پیدایش انحصارهای بزرگ و کارفرمایی
بصورت فئودالهای دیروز جلوگیری کند.

اعلام و تصویب این اصل، ابتدا با تعجب و
انتقاد و حتی مخالفت بسیار مواجه شد. اما پس از
یکسال، خود کارفرمایان متوجه شدند که روابط
صنعتی و بازده کار بهبود یافته و در نتیجه سود بیشتری
هم نصیب خود آنها خواهد شد.

آشوبگران وابسته به حزب توده و عوامل
ارتجاع بیش از همه با این اصل مخالف بودند، زیرا
که مشارکت کارگران در مالکیت واحدهای صنعتی و رفع
تضادهای طبقاتی، آنان را خلع سلاح میکرد و بهترین
بهانه تخریب و براندازی را از آنان سلب مینمود.
آنها، شکست این تجربه را الزامی و غیر قابل
اجتناب میدانستند و از عدم تحقق پیشبینی های خود
سخت دل آزرده و عصبی شدند. چرا؟ پاسخ به این
سؤال دشوار نیست.

قرار بود سهام بیشتر واحدهای صنعتی بخش
دولتی، البته با استثنای صنایع اساسی و کلید چون
نفت و گاز و پتروشیمی و راه آهن و اسلحه سازی و برق
و فولاد، در پائیز ۱۳۵۷ به معرض فروش گذاشته شود.
در همین اوان بود که در تهران و مشهد و اصفهان
و تبریز و قم، اغتشاشات و تظاهرات خشونت آمیز
همراه با قتل و غارت و آتش افروزی به وقوع پیوست
و شهرهای ما را به خون و آتش کشید. همین حوادث
بود که سرانجام به تغییراتی منتهی شد که مطبوعات
بین المللی آنرا "هرج و مرج پایان نا پذیر"

و "کلاف سردرگم" نام گذارده‌اند.

قبل از این تاریخ، ۱۵۳ واحد بزرگ صنعتی که به خانواده‌ها و یا گروه‌های معدودی از سهامداران تعلق داشت، سهام خود را به معرض فروش گذاشته و ۱۶۲/۰۰۰ تن از کارگران آنها، این سهام را خریداری کرده بودند. کارفروش سهام ۳۲۰ واحد بزرگ صنعتی دیگر با سرمایه‌ای معادل ۱۷۰ میلیارد ریال نیز در دست اجرا و انجام بود.

در غالب موارد، خرید سهام بوسیله کارگران از طریق اعطای وام‌های خاص تسهیل شد و شورای بنام نظارت برگسترش مالکیت واحدهای صنعتی برای این مهم نظارت داشت. وام‌های پرداختی می‌بایست در مدت ده سال از محل سود سهام خریداری شده مستهلک شود.

در خاتمه، بدینست به ذکر چند رقم بپردازم:

پانزده سال پیش حداقل دستمزد یک کارگر ساده معادل ۲۰۰۰ ریال در ماه بود. در سال ۱۹۷۸، حداقل دستمزد یک کارگر ساده معادل ۱۰۰۰۰۰ ریال در ماه بود که می‌باید تقریباً "۲۰٪ هم بابت حق مشارکت در سود خالص واحدهای صنعتی به آن اضافه کرد.

کارگران در غالب موارد از خانه‌های ارزان قیمت، غذای ارزان قیمت در کارگاه و امکان خرید پنج کالای اصلی یعنی نان و گوشت و قند و برنج و روغن به قیمت‌های ارزان و تشبیت شده بهره‌مند بودند بسیاری از فروشگاه‌های کارگری طبق گزارش‌هایی که به من رسیده، طی آشوب‌ها و اغتشاشات سال گذشته به آتش کشیده شده و نابود گردیدند. بالاخره باید گفت که فرزندان و کودکان این کارگران می‌توانستند از آموزش رایگان در همه مقاطع تحصیلی استفاده کنند.

در سال ۱۳۵۴ به هنگام بازدید از کارخانه قند
قوچان یکی از کارگرها در پاسخ سؤال من از وضع
زندگی‌شان گفت که نزدیک به ۸۰٪ کارگران دارای
وسیله نقلیه شخصی هستند و نیمی از آنان از خدمه
خانگی استفاده میکنند.

چنین بود و چنین است، پاسخ من به تاریخ
درباره توسعه اقتصادی و اجتماعی و رفاه کشاورزان
و کارگران.

فصل پنجم

انقلاب در دستگاه قضاوت

گفته‌اند که دستگاه قضاوت در ایران، که گاه تحت تاثیر و نفوذ ارباب قدرت و ثروت و غیر عادلانه بوده است، شاید چنین باشد. اما من شخصا جز رضایت و خوشنودی از حاصل کارخانه‌های انصاف، که بر اثر انقلاب شاه و ملت ایجاد شد، در مردم ندیدم. پدرم، دستگاه قضائی ایران را بکلی نوسازی کرد و قوانین مدنی، جزائی و تجاری جدیدی با الهام از قوانین اروپائی، بخصوص فرانسوی بتصویب رساند. از آن پس، دستگاه قضائی ایران از مداخلات و نفوذ روحانیون بدور ماند و با اصطلاح "غیرمذهبی" گردید. ولی البته دستگاه جدید قضائی کشور چنانکه باید و شاید نبود، شبکه آن در سرتاسر کشور گسترش نداشت و مخصوصاً روستا نشینان از آن بی بهره بودند. هزینه‌های قضائی سنگین بود و ساکنان روستاها که غالباً از نعمت سواد محروم و فاقد توانائی مالی کافی بودند، نمیتوانستند در مقابل دستگاه دادگستری از حقوق خود بطور شایسته دفاع نمایند. مسائل روستا نشینان غالباً بسیار ساده و بیشتر به حصه زمین آنان و اختلافاتشان با همسایگان بر سر تعیین حدود اراضی، استفاده از حق آب و یا مالکیت دامها بود. در مورد این دعاوی کوچک، میبایست به دادگستری شهرها مراجعه کنند، از خدمات وکلای دادگستری استفاده و مراحل

مختلف قضائی را طی نمایند. مراجعه به دیوان عالی کشور، در مرحله تمیز، مستلزم آمد و رفت به پایتخت کشور بود.

همه این دشواریها باعث میشد که روستائیان بجای مراجعه به دادگستری، با آنهمه هزینه رفت و آمد و انتظار، در بسیاری از موارد مسائل فیما بین خود را با نیرنگ و خشونت حل نمایند و در نتیجه پرونده های متعدد اختلافات محلی بر سر زمین و دام بوجود آمده، بیشتر وقت و نیروی ژاندارمری و مراجع دولتی قضائی را بخود اختصاص داده بود.

یک جنبه مساله این بود و جنبه دیگر آنکه روستائیان بهتر از قضات حرفه ای، قادر به درک و حل و فصل دعاوی کوچک و مربوط به آب و زمین و دام و امثال آن بودند و طبیعتاً " طرفین دعوا را با روابط خاص محلی بهتر و بیشتر میشناختند. پس چنین بنظر آمد که اگر برای حل و فصل این قبیل مسائل و دعاوی از ریش سفیدان و سالخوردگان و خبرگان محلی و مورد اعتماد روستائیان کمک گرفته شود، هم مشکلات مردم زودتر حل میشود، هم از اتلاف وقت و نیرو و هزینه بسیار جلوگیری میگردد و هم کار دستگاههای اداری قضائی سبک و سهل خواهد شد.

خانه های انصاف

اساس کارخانه های انصاف بر حل و فصل مسائل و دعاوی کوچک از طریق کدخدا منشی و اطلاعات محلی نهاده شد. نخستین خانه انصاف در زمستان ۱۳۴۲ در روستای مهیار از توابع اصفهان گشایش یافت. تعداد خانه های انصاف در پایان سال ۱۳۵۶ به ۱۳۵۷

رسید که نزدیک به ۱۹۰۰۰ روستای کشور درحیطه عمل وصلاحیت آنان بود.

خانه انصاف درحقیقت یک دادگاه واقعی روستائی است که پنج تن قضات آنرا اهل هرده برای مدت سه سال انتخاب می‌کنند. اعضای خانه‌های انصاف افتخارا " خدمت می‌کنند و درنتیجه عدالت و قضاوت رایگان در اختیار روستائیان قرار می‌گیرد. آئین دادرسی درخانه‌های انصاف ساده و بی‌پیرایه بود و قضات درانتخاب راه و روش تحقیق و تجسس آزاد بودند و چون همه نسبت بیکدیگر آشنائی داشتند کارهای مردم سریع و آسان فیصله می‌یافت.

فعالیت خانه‌های انصاف با استقبال و توفیق فراوان روبرو شد. این خانه‌ها، درنخستین سال فعالیت خود به ۱۸۰۰۰ پرونده رسیدگی و آنها را حل و فصل کردند و درپایان سال ۱۳۵۶ تعداد کل پرونده‌هایی که درخانه‌های انصاف رسیدگی شده و فیصله یافته بود از سه میلیون تجاوز کرد. چه هزینه‌ها که بدین ترتیب صرفه جویی شد.....

توفیق کار و فعالیت خانه‌های انصاف تنها جنبه کمی و مقداری نداشت. بررسی کارشناسان و متخصصان نشان می‌دهد که آراء صادره بوسیله خانه‌های انصاف عادلانه، منصفانه و منطقی و عاری از فساد و اعمال نفوذها بوده است. استادان حقوق و قضات بسیاری از این نتیجه مثبت و درخشان اظهار تعجب کردند. اما من، که روشن بینی و ذکاوت و شم قوی روستائیان ایرانی را بخوبی می‌شناختم، از ابتدای کار نسبت به نتیجه آن خوشبین بودم.

بر اثر، همین توفیق بود که تصمیم گرفته شد درشهره‌های نیز برای رسیدگی به دعاوی کوچک و محلی دادگاه‌های منتخب اهل هر محله و شهر تشکیل شود.

این مراجع در ۱۳۴۵ آغازکار کردند و شوراهای داوری نام گرفتند.

آنها نیز از پنج قاضی اهل محل برای مدت سه سال تشکیل میشدند. فقط میبایست یکی از این پنج تن از میان افراد آشنا به حرفه قضائی و مسائل حقوقی (قضات شاغل یا بازنشسته، وکلای دعاوی و...) انتخاب شود زیرا که مسائل و دعاوی شهری مشکلتر و پیچیده تر و تا حدی فنی تر بود. خدمات شوراهای داوری، که غالباً "در محل مدارس و شهر داریه‌ها و عمارات وابسته عمومی دیگر تشکیل میشد، رایگان بود.

در پایان سال ۱۳۵۶ در ۲۰۳ شهر ایران مجموعاً ۲۸۳ شورای داوری به فعالیت مشغول بود که از ابتدای تاسیس بیش از ۷۵۰/۰۰۰ پرونده رسیده و آنها را حل و فصل کرده بودند.

در سال ۱۳۵۶ تصمیم گرفته شد که حیطه صلاحیت خانه‌های انصاف و شوراهای داوری گسترش یابد و رسیدگی به بیشتر دعاوی در مرحله بدایت به آنان محول شود تا در کار قضاوت تسریع قابل ملاحظه‌ای بوجود آید و از اتلاف وقت و هزینه بسیار اجتناب شود.

توفیق خانه‌های انصاف و شوراهای داوری، همانند کامیابی سپاهیان دانش و بهداشت نشان‌دهنده برتری راه حل‌های انقلابی بر راه‌های متعارف در حل و فصل مسائل اجتماعی در یک جامعه در حال بسط و توسعه سریع بود.

در طی مسافرت‌های متعدد به شهرها و روستاهای کشور، غالباً "از روستائیان درباره خانه‌های انصاف و فعالیت و نتایج کارشان پرسش میکردم، پاسخها همه جا گرم و آمیخته با تاثیر بود و نشان

میداد که مردم به آراء آنها اعتماد و اطمینان دارند. درحقیقت فعالیت خانه‌های انصاف دارای جنبه کدخدامنشی و حل و فصل دعاوی بطور دوستانه و خانوادگی بود و از تبدیل موضوعات بسیار کوچکی به دعاوی و اختلافات پیچیده و احیاناً "سیاسی" جلوگیری میکرد.

تشکیل خانه‌های انصاف، یک ابتکار انقلابی و موفق و یک تجربه شجاعانه بود. مشارکت قضات منتخب مردم در امور قضائی، جنبه و جلوه‌ای از سیاست کلی توسعه و تصمیم مشارکت مردم در راهبری امور عمومی بود که همواره بدان توجه فراوان داشتم. بدینسان، ما به همگان نشان دادیم که سرآمدان و نخبگان برگزیده مردم قادرند مسائل آنها را حل و فصل کنند و به حکومت عامه جامعه عمل بیوشانند. در حال حاضر همه کوشش کسانی که مدعی حکومت برایران هستند بر این است که سرآمدان و نخبگان جامعه ایرانی را از میان ببرند و با از کشور برانند و تاحدی هم توفیق یافته‌اند. اما سرانجام باشکست روبرو خواهند شد و نخواهند توانست به مقصود خود نائل شوند.

ابتکار تشکیل خانه‌های انصاف و شوراهای داوری در زمینه دستگاه قضائی، پاسخ من به تاریخ بوده است.

فصل ششم

انقلاب آموزشی و اصلاحات فرهنگی

دفاع از تمدن ایرانی و هویت ملی

همه دیدند و می دانستند که من بیش از هر چیز به اندیشه آینده ایران بودم. هم رسالت و وظیفه من این بود و هم اقتضای منش و طبیعتم. مفهوم سازندگی آینده ایران، توجه به آموزش جوانان بود. به همین سبب درکنار تأمین بهداشت و سلامت ایرانیان سیاست آموزشی، ازالویت خاص برخوردار بود.

به هنگام آغاز سلطنت پهلوی فقط صدی یک از ایرانیان باسواد بودند. آری، درکشوری که صدها تن از برجسته ترین نوابغ انسانیت، چون فارابی و رازی و حلاج و ابن سینا، غزالی و فردوسی و سعدی و مولوی و حافظ و نظامی و خیام و روزبهان و رودکی و شیخ بهایی و فرخی سیستانی، منوچهری و سنائی و عطار و خاقانی و خواجه نظام الملک و پروین اعتصامی و را تربیت کرد، تنها یک درصد از نفوس خواندن و نوشتن می دانستند و اثری از آموزش واقعی نبود. طبیعتاً "آغاز هرکار دشوارتر است و امکانات ما هم محدودتر بود. طبق سرشماری ۱۳۳۵، ۱۴/۹٪ از ایرانیان باسواد بودند و از چهار میلیون نفر کودکان لازم التعلیم فقط ۱/۷۲۰/۰۰۰ تن آنان توانستند در آن سال به مدرسه راه یابند. پس می بایست در جستجوی راه حل های انقلابی برای مبارزه با بیسوادی و گسترش آموزش بود. من

قبلاً" باین تدابیر و راه‌حلیها، یعنی تشکیل سپاه دانش، اشاره کردم.

حاصل کار سپاه دانش و کوششهای متعارف اداری را در زمینه گسترش آموزش عمومی میتوان در چند رقم بیان و خلاصه کرد.

طی پانزده سال میزان افزایش تعداد دانش - آموزان در مقاطع مختلف تحصیلی به شرح زیر است:

کودکستانها	۱۳۵۰%
مدارس ابتدائی	۵۶۰%
دوره راهنمایی	۲۶۳%
مدارس متوسطه	۳۳۱%
مدارس حرفه‌ای و فنی	۱۵۵۰%
مدارس سپاه دانش	۶۹۲%

تعداد کل دانش‌آموزان و دانشجویان کشور، طی همین مدت از ۱/۵ میلیون نفر به بیش از ده میلیون تن رسید. این کامیابی بزرگ بیش از همه مرهون و مدیون سپاه دانش است که نه تنها به کار اطمینانی خود یعنی آموزش بیسوادان پرداخت و میلیونها تن را از نعمت خواندن و نوشتن، برخوردار ساخت، بلکه شور و شوقی وصف‌ناپذیر نسبت به دانستن و آموختن در همه گروههای جامعه بخصوص در میان روستائیان بوجود آورد. بپراکندگی کوشش سپاه دانش، نسبت به تعداد دانش‌آموزان در روستاها طی مدت پانزده سال از ۲۹/۴% به ۵۲/۸% کل دانش‌آموزان کشور بالغ گردید که این درصد تقریباً " با تناسب جمعیت روستائیان در مجموع نفوس مملکت برابر است.

باید افزود که با احتمال قریب به یقین میزان افزایش بودجه آموزش و پرورش ایران طی این مدت، در دنیا بی نظیر است:

بودجه آموزش و پرورش در برنامه سوم عمرانی کشور

تاریخ و فرهنگ و تمدن ایرانی و زبان و ادبیات فارسی و آداب و سنن محلی و منطقه‌ای بعمل آید. در منشور انقلاب آموزشی، توسعه سریع آموزش فنی و حرفه‌ای به موازات مدارس ابتدائی و متوسطه و تجدید نظراساسی در برنامه مدارس اخیرالذکر توصیه شده بود که همه اینها متعاقبا" به مرحله اجرا درآمد.

اجرای سیاست عدم تمرکز در مدیریت آموزش و پرورش و تفویض اختیارات به مسئولان در سطوح مختلف اداری و استانها و شهرستانها نیز یکی دیگر از تدابیری بود که در منشور انقلاب آموزشی مورد توجه خاص قرار گرفت.

بمنظور توسعه و گسترش آموزش فنی و حرفه‌ای، بهره‌گیری از وسایل سمعی و بصری و ترتیب برنامه‌های بازآموزی در خارج از ساعات کار، توصیه شده بود. چنانکه قبلا" یادآور شدم، ایران در صددهیهه ماهواره بود که از طریق آنها رساندن تصاویر تلویزیونی و آموزش تلویزیونی به دورافتاده‌ترین روستاهای کشور نیز میسر و مقدور باشد. گسترش و تشویق پژوهشهای علمی اصیل، برقراری رابطه همکاری میان هیجده دانشگاه و یکصد وسی و هفت مؤسسه آموزش عالی کشور با بخشهای صنعت و کشاورزی همچنین توسعه ورزش و تربیت بدنی در همه مدارس کشور نیز در منشور انقلاب آموزشی مقام مهمی داشت در زمینه ورزش، برنامه وسیعی به منظور احداث ورزشگاههای عمومی و زمینهای ورزشی و تجهیز مدارس و ترتیب مسابقات و تشویق و بزرگداشت قهرمانان به مرحله اجرا درآمد که همه دیده‌اند و میدانند.

برگزاری بازیهای آسیائی ۱۳۵۳ در تهران، که کشور ما در آن مقام دوم رایافت، توفیقی بزرگ

تاریخ و فرهنگ و تمدن ایرانی و زبان و ادبیات فارسی و آداب و سنن محلی و منطقه‌ای بعمل آید. در منشور انقلاب آموزشی، توسعه سریع آموزش فنی و حرفه‌ای به موازات مدارس ابتدائی و متوسطه و تجدید نظراساسی در برنامه مدارس اخیرالذکر توصیه شده بود که همه اینها متعاقبا" به مرحله اجرا درآمد.

اجرای سیاست عدم تمرکز در مدیریت آموزش و پرورش و تفویض اختیارات به مسئولان در سطوح مختلف اداری و استانها و شهرستانها نیز یکی دیگر از تدابیری بود که در منشور انقلاب آموزشی مورد توجه خاص قرار گرفت.

بمنظور توسعه و گسترش آموزش فنی و حرفه‌ای، بهره‌گیری از وسایل سمعی و بصری و ترتیب برنامه‌های بازآموزی در خارج از ساعات کار، توصیه شده بود. چنانکه قبلا" یادآور شدم، ایران در صددهتهیه ماهواره بود که از طریق آنها رساندن تصاویر تلویزیونی و آموزش تلویزیونی به دورافتاده‌ترین روستاهای کشور نیز میسر و مقدور باشد.

گسترش و تشویق پژوهشهای علمی اصیل، برقراری رابطه همکاری میان هیجده دانشگاه و یکصد وسی و هفت مؤسسه آموزش عالی کشور با بخشهای صنعت و کشاورزی همچنین توسعه ورزش و تربیت بدنی در همه مدارس کشور نیز در منشور انقلاب آموزشی مقام مهمی داشت در زمینه ورزش، برنامه وسیعی به منظور احداث ورزشگاههای عمومی و زمینهای ورزشی و تجهیز مدارس و ترتیب مسابقات و تشویق و بزرگداشت قهرمانان به مرحله اجرا درآمد که همه دیده‌اند و میدانند.

برگزاری بازیهای آسیائی ۱۳۵۳ در تهران، که کشور ما در آن مقام دوم رایافت، توفیقی بزرگ

برای ایران بود. حال آنکه ایرانیها برجیسن و هندوستان که جمعیتشان بیش از بیست برابر ایران بود سبقت جستند.

هدف‌نهایی سیاست آموزشی ما این بود که بتوانیم زنان و مردانی تندرست و توانا و آگاه برای جامعه فردای ایران تربیت کنیم. زنان و مردانی که قادر به مقابله با مسائل دشوار تمدن جدید و حل و فصل آنها باشند. زنان و مردانی که از حسن میهن دوستی و اعتماد به نفس و صفات اخلاقی برخوردار باشند.

آموزش رایگان برای دانشجویان

در ابتدای سلطنت من، قانون آموزش اجباری و رایگان از تصویب قوه مقننه گذشت، اما کشور امکانات و وسائل اجرای آنرا نداشت. انجام سپاه دانش و گسترش آموزش رایگان در سطح روستاهای کشور، گامی بزرگ در این راه بود. من آرزو داشتم که آموزش در همه سطوح برای همه ایرانیان رایگان باشد. به همین سبب اصل پانزدهم انقلاب شاه و ملت اعلام شد که بر طبق آن همه دانش‌آموزان و دانشجویان در مقابل تعهد خدمت به دولت، و یادر محل و وظیفه‌ای که دولت معین نماید، از آموزش رایگان کامل برخوردار شوند. این تدبیر مخصوصاً برای دانشجویان بسیار مفید بود زیرا نوعی بیمه و تعهد دولت در مقابل آنان برای تهیه شغل مناسب محسوب میشد. بر اثر اجرای این اصل مجموعاً ۷/۴۰۰/۰۰۰ نفر از آموزش رایگان بهره‌مند شدند که نزدیک به شش میلیون نفر آنان از تغذیه رایگان در مدارس برخوردار بودند.

یکسال پیش تعداد دانشجویان مادر دانشگاهها و مدارس عالی کشور نزدیک به ۲۰۰/۰۰۰ تن و در خارج نزدیک به یکصد هزارتن بود که نیمی از گروه اخیر در ایالات متحده امریکابه تحصیل اشتغال داشتند. پردیس دانشگاه نوبنیاد پهلوئی در شیراز و دانشگاه اصفهان که هر دو در دست ساختمان بود، میبایست از زیباترین و مجهزترین مجموعه های آموزش عالی در سرتاسر جهان شود.

بیشتر دانشجویان ما علاوه بر آموزش رایگان از کمک هزینه تحصیلی استفاده میکردند و طبیعتاً "سن آنان اجازه نمیداد که بدانند بیست و چند سال قبل که هنوز متولد نشده بودند، کشورشان با چه تنگناها و چه دشواریهایی مواجه بود و آنچه را که داشتند و در اختیارشان بود کاملاً" عادی میدانستند.

امروزه که من به وقایع دو سال گذشته میاندیشم گهگاه به خود میگویم که شاید مادر اتخاذ بسیاری از این تدابیر شتاب کردیم.

شاید میبایست شرایط ورود به دانشگاهها را دشوارتر میکردیم. اشتباه دیگر من آن بود که در سیاست کلی کشور مقام و اعتباری که باید و شاید برای استادکاران، کشاورزان ماهر، ارباب حرف و صنایع و امثال آنها که بعدد بازوی خود کار میکردند قائل نشدیم و لاجرم همه بسوی دانشگاهها روی آوردند و مدرک گرائی به کلیه گروههای اجتماعی و طبقات سنی سرایت کرد.

ما فکر میکردیم که باید خود را برای مقابله با عصر صنعت خودکار و الکترونیک آماده کنیم، پس بی حساب در دانشگاهها را گشودیم و شاید توجهی که میبایست به جنبه های معنوی و روانی آموزش معطوف نداشتیم.

بسیاری از دانشجویان ما ، فرزندان خانواده‌های ساده روستائی بودند که پدرانشان حتی روستاهای خود را ترک نکرده و به شهرهای بزرگ نیامده بودند .

اینها یکباره وارد بهترین دانشگاههای داخل و خارج کشور شدند و در شهرهای بزرگ و محیط سردوخشن آنان به زندگی پرداختند . این جهش در شرایط زندگی ، خالی از نتایج دشوار و بعضاً نامطلوب انسانی و روانی نبود . گروهی به تنبلی و بیکاری گرائیدند و گروهی دیگر به خشونت اعتراض و فزون طلبی دادم .

ادامه این خشونتها در یکسال اخیر دانشگاههای ایران را دچار نابسامانیهای فراوان و هرج و مرج کرد . استادان مورد اهانت قرار گرفتند و اکنون عملاً همه مدارس عالی کشور ما بحالت تعطیل درآمده است . بعنوان نمونه از دوهزار تن افراد هیات علمی دانشگاه تهران ، نزدیک به ۱۲۰۰ نفر آنان یا بوسیله کمیته‌های مجهول الهویه تصفیه شده و یا تقاضای بازنشستگی کرده و یا اعازم خارج شده‌اند .

در این شرایط ، سرنوشت جوانان مستعد ما چه خواهد شد! اگر دانشگاهها تعطیل شوند ، اگر فراگیری دانشها و فنون جدید برای فرزندان ایران میسر نباشد ، چه نتیجه‌ای جز بازگرداندن کشور به گذشته و توقف پیشرفت ملی بدست خواهد آمد؟

بزرگداشت فرهنگ و هنر ایرانی

من هرگز فرهنگ را مختص گروهی خاص و محدود

نمیدانستم و گسترش و اعتلای فرهنگ ایران را از مبانی اصلی سیاست ملی و مملکتی تلقی میکردم که مخصوصاً "شهبانو توجه و دقت بسیار معطوف بدان کرد."

نخستین کوشش ما، حفظ و صیانت هنرهای سنتی و باستانی ایران و تجدید حیات آنها بود. همچنین توجه بلیغ به شکوفایی فرهنگ و هنر اصیل و نویسن ایران معطوف شد. ایجاد کتابخانه‌های متعدد موسسات تحقیقاتی و آموزشی، موزه‌ها، فرهنگسراها، برپائی جشنواره‌ها، تشویق نویسندگان و شاعران و هنرمندان، همه برای اجرای این اصل تکیه داشت و آنقدر روشن است که نیازی به تفصیل در بازگفتن آن نیست.

بسیاری از مردم ایران تصور میکردند که هر چه متعلق به گذشته است، کهنه و مخالف ترقی و حتی ارتجاعی است. این باور، یکنوع بی‌اعتنائی به فرهنگ و سنتی و گونه‌ای غرب‌گرایی افراطی در بعضی گروههای اجتماعی بوجود آورده بود. مبارزه با این طرز تفکر برای ما از اهمیت خاص برخوردار بود تا ایرانیان به بزرگی و تنوع و جامعیت فرهنگ و تمدن و هنرهای خود بیشتر و بهتر پی ببرند و بدینسان مبانی وحدت و هویت ملی تحکیم شود.

در همین دیدگاه بود که به شعرا و ادبیات و تاریخ ایران، مقامی والادربرنامه‌های تحصیلی اختصاص داده شد. همچنین تلویزیون ملی ایران در حفظ و اشاعه موسیقی ملی و سنتی ایران سهم قابل ملاحظه‌ای ایفا کرد.

به موازات این برنامه‌ها، به شناسائی و شناساندن هنر پیشرو نیز توجه کامل مبذول شد که جشنواره شیراز تخت جمشید، میعادگاه نوپردازان هنر جهانی، نمونه‌ای شایسته از آن است.

میل دارم در اینجا تعدادی از برجسته ترین
 شاعران و هنرمندان معاصر و نوپرداز کشورمان
 را نام ببرم: نخست نیما یوشیج، بنیان گذار شعر نو
 در ایران. سپس شاعرانی چون فریدون مشیری، نادر
 نادرپور، ابتهاج (سایه)، اخوان ثالث، سهراب
 سپهری، احمد شاملو، فروغ فرخزاد، سیمین دانشور،
 سیمین بهبهانی..... در زمینه هنرهای
 نمایشی: بیژن واردوان مفید (که برادر دیگرشان
 بهمن به سینما پرداخت) آربی اوانیان.....
 در زمینه سینما: پرویز کیمیائی، جلال مقدم،
 گلستان، هژیر داریوش، داریوش مهرجویی، بهرام
 بیضائی، کیمیاوی.....

در میان نقاشان و مجسمه سازان، بهمن محمصی،
 اویسی، پرویز تناولی، دریا بیگی، آغداشلو،
 ابوالقاسم سعیدی، فرامرز پیلارام، یکتاشی،
 زنده رودی، ایران درودی، پروانه اعتمادی،
 محجوبی.....

بدیهی است نامهای بسیاری را ذکر نکرده‌ام که
 همه را اهل نظر بخوبی می‌شناسند.

در دوران سازندگی ستابان کشور، مسائل ناشی
 از معماری، دارای اهمیت خاص بود. تعدادی از
 مهندسان و معماران ایران، گرایش محسوسی به تقلید
 از غرب نشان دادند، بسیاری از ساختمانهای قدیمی
 و محلات سنتی شهرهای مامتا سفانه به بهانه نوسازی
 ویران شد و جای خود را به بناهای بی هویت و نسا-
 هماهنگ با آب و هوا و شرایط محیط و زندگی ایرانی
 داد. در این زمینه نیز شهبانو به تلاش برخاست
 و توفیق یافتیم بسیاری از بناهای قدیمی را مرمت
 کرده و از تخریب محلات و نقاط سنتی جلوگیری کنیم.
 خوشبختانه باید بگویم که بسیاری از معماری

ایرانی نیز با الهام از شرایط اقلیمی و سنت‌های ملی هنر ایرانی، در ابداع سبک جدید معماری ایران توفیق یافتند و به نحوی مطلوب شیوه‌های نورا با خصائص قدیم ایرانی تلفیق کردند.

فصل هفتم

کوشش برای انقلاب اداری

دیوان سالاری (بوروکراسی) مشکلی است جهانی که اختصاص به ایران ندارد ولی متأسفانه از دیر باز در کشور ما بصورت یک تاسیس اجتماعی و مقاوم درآمد، قبلاً پادآور شدم که بخشی از اصل دوازدهم منشور انقلاب ما اختصاص به انقلاب اداری و مبارزه با دیوانسالاری داشت. ما میدانستیم که در این رهگذر به مبارزه با هیولائی میپردازیم که در گذشته همواره پیروز بوده است:

هیولای کاغذ بازی، کند کاری، کار امروز به فردا نهادن، که برای پیروزی بر آن بیش از هر چیز به تغییر بنیادی در رفتارهای فردی، روانی و اخلاقی ضرور است و میدانستم که این تغییر بنیادی، کاری آسان نیست.

اصلاحات آموزشی، شرط لازم اصلاحات اداری

عقیده من همواره بر آن بود که دستگاه اداری باید در خدمت مردم باشد و کارمندان موظفند با حسن مسئولیت و روح قاطعیت و سرعت عمل به حل و فصل مسائل مردم و تمشیت امور مملکت بپردازند. ولی میدانستم که باید در رویه سازمانهای اداری نسبت به مردم تغییر حاصل شود و هم در رفتار مردم در برابر دستگاه اداری.

ضرورت انقلاب اداری از این جهت احساس میشد

که حجم کار دستگاههای اداری مملکت به سبب افزایش سریع نفوس و بسط و توسعه اقتصاد ملی و اجرای اصل عدم تمرکز و ایجاد سازمانهای جدید روزبه روز افزایش می یافت .

ما به دشواری تلاش خویش آگاه بودیم و می دانستیم که باید به اصلاحی بنیادی در سازمان اداری ایران پرداخت . به همین سبب انقلاب اداری و آموزشی را لازم و ملزوم یکدیگر می دانستیم . هدف انقلاب آموزشی در همه سطوح و مقاطع تحصیلی آن بود که مردم ایران از درایت و بینش و تدبیر لازم برخوردار شوند و طبیعتاً " این برخورداری حسن جریان امور اداری مملکت را باعث می شد .

باید مجدداً " به این نکته اشاره کنم که یکی از اهداف تشکیل سپاههای دانش ، بهداشت و ترویج و آبادانی نیز این بود که در سطح روستاهای کشور از سنگینی دستگاه اداری کاسته شود و روحیه جدیدی بوجود آید . آرزوی من آن بود که بر اثر انقلاب آموزشی ، این روحیه بر همه افراد جامعه تسری یابد و هر ایرانی ، با دانش و آگاهی لازم ، خود را عضوی موثر و مسئول از جامعه متحول ایران بداند .

بر اجرای انقلاب اداری ، یک شورای مرکزی تشکیل شد و نمایندگان آن مأموریت یافتند که در همه سازمانهای دولتی به تغییر و اصلاح روشهای اداری بپردازند . در این زمینه ، نتایجی بدست آمد ، بعضی از تشریفات سبکتر و آسانتر شد و در چند جا اصل عدم تمرکز حاکم تحقق پوشید . همچنین کوششی قابل ملاحظه برای آشنا ساختن مسئولان اداری با روشهای جدید مدیریت و استفاده از " کامپیوتر " در سازمانها معمول گشت .

مقاومت سرسخت دیوان سالاری

تأسیس بازرسی شاهنشاهی

در طی سالهای ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۷ اندک اندک بر همه مشهود گشت که دیوان سالاری و دیوانسالاران ، سخت در برابر این اصلاحات مقاومت میکنند و نفوذ ناپذیرند . هیولای دیوانسالاری تغییر شکل میافتد اما توانا و پابرجاست .

ما ، در سال ۱۳۲۸ سازمان بازرسی شاهنشاهی را تشکیل داده بودیم . تشکیل این سازمان در حقیقت چیزی نبود جز احیای یک سنت قدیمی ایرانی که در زمان هخامنشیان " چشم و گوش شاه " مینامیدند ، که بازرسانی از جانب پادشاه در همه نقاط ایران مأمور مراقبت در امور و رسیدگی به شکایات مردم بودند . تاسیسات مشابهی در بعضی از کشورها منجمله ممالک اسکاندیناوی وجود دارد .

هیات بازرسان شاهنشاهی ، مستقیماً " در مقابل خود من ، مسئول بودند و وظیفه داشتند که مشکلات و نارسائی ها را ، بی اغماض یادداشت کنند و به من گزارش دهند . هر ایرانی میتواند به این بازرسان مراجعه و شکایت خود را عنوان و طرح نماید و این بازرسان موظف بودند ، دقیقاً " به این مراجعات رسیدگی کنند ، ولو ناچیز و اندک بوده باشد .

بندوبست ، نادرستی ، کندکاری چنان در خلیقات گروهی از اعضای دستگاه اداری ، و مراجعان آنها ، ریشه داشت که وجود همین بازرسی تا حد زیادی از بروز آنها پیشگیری میکرد .

بازرسی شاهنشاهی ، در سال ۱۳۴۰ منحل شد

ودرسال ۱۳۵۵ با شکلی نوین بنام "کمیسیون شاهنشاهی تجدید حیات یافت" در این کمیسیون نمایندگان سازمانهای اداری، حزب رستاخیز ملت ایران، اطایقهای بازرگانی و صنایع و معادن و وسائل ارتباط جمعی شرکت داشتند. کمیسیون شاهنشاهی ماموریت یافت دقیقاً "به برنامه های وزارتخانه ها و سازمان های دولتی رسیدگی کند و هر جا اشتباه، کندی، نقص و بیاستی در کار باشد گوشزد نماید و احیاناً" خاطیان و مقصران را تنبیه کند.

کمیسیون شاهنشاهی، در حقیقت شکلی جدید در نحوه تجزیه و تحلیل و انتقاد امور عمومی بشمار میامد و من تصور میکردم که در عمل موثرتر از نحوه کار احزاب سیاسی کشورهای غربی خواهد بود. متأسفانه، نتایج کار کمیسیون شاهنشاهی مانند بسیاری دیگر از تدابیری که در سالهای اخیر اتخاذ شده بود، بر اثر حوادث زمستان گذشته مشهود نگردید و این طرح به ثمر نرسید.

در میان همه اصول انقلاب ما، انقلاب اداری دشوارتر بود چراکه تحقق آن با یک دگرگونی بنیادی در روحیات مردم و روشهای اداری بستگی داشت. به موازات این کار، ما به اجرای اصل عدم تمرکز پرداخته بودیم که لازمه آن ایجاد و تاسیس سازمانهای جدید در سطوح مختلف کشور بود. در حقیقت پیشرفت این دو برنامه به موازات یکدیگر سابقه ای بود با زمان که فرصت توفیق در آن دست نداد.

تحقق بعضی از برنامه های بنیادی، احتیاج به مدت زمانی طولانی دارد. در زمینه اصلاحات اداری، متأسفانه من وقت کافی نیافتم و متأسفانه دستگاه اداری ایران در این رهگذر یاری نداد.

فصل هشتم

آزادی زنان

در نهضت بزرگ نوسازی ایران، که به آن "تمدن بزرگ، نام دادم، زنان ایران، سهم و مسئولیت مادی و معنوی بزرگی داشتند. به حکم انصاف و عدالت، برابری کامل زنان و مردان در همه حقوق، از جمله سیاسی، امسری الزامی بود. به همین سبب بر اساس اصل پنجم انقلاب شاه و ملت، قانون جدید انتخابات، زنان را از حق انتخاب کردن و انتخاب شدن، برخوردار نمود.

آزادی زنان

بر اساس ماده ۱۰ قانون انتخابات قبلی، زنان در ردیف مجانین و ورشکستگان به تقصیر و متکدیگان حرفه‌ای و محکومین دادگستری، از حقوق سیاسی محروم بودند.

این طرز فکر هم اکنون بار دیگر، با کسانی که قدرت و حکومت را در ایران غصب کرده‌اند، در کشور ما حاکم شده. ولی ما، که می‌خواستیم ایران را به شاهره ترقی هدایت کنیم، چگونه می‌توانستیم دختران و خواهران و همسران و مادران خود را در شمار مجانین و مجرمین تلقی نمائیم؟

اسلام و قرآن، برخلاف آنچه غاصبان کنونی حکومت و قدرت در ایران تصور و عمل می‌کنند، مخالف احترام و رعایت حقوق زنان نیست. حقوق زن در اسلام، بمراتب

بیشتر از آن است که غالباً " تصور میشود. از جمله این حقوق مسلم، یکی استقلال کامل مالی و حق اداره ثروت و دارائی شخصی است که تا این اواخر در بسیاری از ممالک مرفعی اروپائی بطور کامل وجود نداشت. ما، با الهام از فرهنگ و تمدن کهن ایرانی که برای زنان مقامی والا قائل شده و با الهام از فلسفه و معنویت اسلام، عقیده داشتیم که باید در جامعه نوین ایران برای زنان ایرانی سهم و مقامی فراخور تعداد و امکانات آنان بوجود آورد، و به این راه رفتیم. در آئین باستانی زرتشت، حقوق زن و مسرد برابر است و دین مقدس اسلام نیز مخالفتی با حقوق سیاسی و اجتماعی ندارد. بهمین سبب، مسدود وضع زنان را در جامعه ایرانی، غیر منصفانه و غیر عادلانه و نامعقول میدانستیم. تحول اجتماعی نشان خواهد داد که حق با من بود و آنچه اکنون در زمینه سلب حقوق سیاسی، فردی و فرهنگی از زنان ایران صورت میگیرد، ارتجاعی و صریحاً " مخالف توسعه و ترقی است.

چگونه میتوان قبول کرد که باردیگر، نیمی از نفوس مملکت ما، از همه حقوق محروم شوند و نتوانند در زندگی و سازندگی اجتماعی مشارکت نمایند.

سخنان علی ابن ابیطالب (ع)

اکنون باردیگر چادر در ایران عملاً " احساری به خواهران و مادران ما تحمیل شده، امکان ورزش کردن از دختران جوان ایرانی سلب گردیده و این فعالیتها برای دختران "شیطانی" تلقی می شود. برای من حتی تصور نیست که مشارکت

زنان در زندگی اجتماعی عملی "شیطانی" باشند .
ارتجاع، کهنه پرستی، تزویر و عوام فریبی غاصبان
قدرت و حکومت در ایران در زمینه سلب حقوق
و امکانات زنان ایرانی، مشتمل کننده است .

اگر بعضی از زنان، خود آزادانه بخواهند چادر
بسر کنند، امری طبیعی است و من هرگز مخالف آن
نبوده‌ام . اما چگونه و به چه عنوان و حقی میتوان
نیمی از جمعیت کشور را از لذاثذ ورزش محروم کرد؟
کهنه پرستان و مزدورانی که اکنون برای ———
حاکمند، نمیدانند که توسعه ورزش نوعی پیش‌گیری
از شیوع بیماریها و امری مفید بلکه لازم در زمینه
تامین بهداشت عمومی است . آنها نمیدانند ———
نمیخواهند بدانند که تندرستی بزرگترین سرمایه
هر ملت است .

چگونه زنی که چادر بسردارد میتواند زندگی
کند، در کارهای اداری شریک و سهم باشد، طبیب
باشد، قاضی باشد.....؟ در طی پانزده سال
اخیر زنان ایران در کلیه شئون زندگی، حرفه‌ای
صنعی و اجتماعی با توفیق کامل شرکت کردند و نشان
دادند که برای تقبل همه مسئولیتهادر سطوح
مدیریت، کفایت و لیاقت دارند . در این پانزده
سال زنان ما به مقامهای وزارت، سفارت، معاونت
و کالت، استادی دانشگاهها و همه مناصب و مقامات
مهم مملکتی دست یافتند و بخوبی و شایستگی از عهده
انجام وظایف و مسئولیتهای خود برآمدند .

دختران جوان ما، سهمی بزرگ در مبارزه با
بیسوادی و کامیابیهای تردید ناپذیر سپاه بهداشت
داشتند . اکنون آخوندها میخواهند زنان ایرانی را
از همه این دستاوردها محروم کنند .

بیم من از آن است که بازگشت به خرافات

و پیش داوریهای صدسال پیش، تحصیل مجدد چادر به زنان و سلب حقوق و امتیازات قانونی را سبب شود که نتوانند چنانکه باید و شاید وظایف مادری حسود را در زمینه تربیت فرزندان ایران برای قرن آینده انجام دهند. بدیهی است اگر نیمی از جمعیت یک کشور از حقوق و امتیازات اجتماعی و سیاسی محروم و حتی آزادانه و بالامانع قادر به تحصیل و کسب علم در همه شئون نباشد، نیم دیگر نیز نخواهد توانست به همه مدارج ترقی و تکامل دست یابد.

آینده نگران، عقیده دارند که بر اثر بسط و توسعه صنایع خودکار انسانها در قرن آینده هفته‌ای سه یا چهار روز بیشتر کار نخواهند کرد. آیا قابل تصور هست که در چنین جامعه‌ای زنان حتی از حق ورزش کردن بطور آزادانه محروم باشند و مادران ایرانی مجبور گردند که چادر بپوشند و خود را اسیر کفن سیاه نمایند؟

قبلاً به آشوبهایی که در سال ۱۳۴۲ بوسیله ارتجاع سیاه برای مبارزه با اصلاحات اجتماعی ایران فراهم شده بود، اشاره کرده‌ام. خوشبختانه این آشوب‌دیری نپاشید و نور بر ظلمت پیروز شد و کشور ما توانست مقامی شایسته و فراخور خود در میان ممالک جهان بدست آورد.

در این رهگذر، اکثریت قاطع روحانیون ایران، به ضرورت ترقی و تحول اجتماعی و قسوف یافتند و بسیاری از آنان صمیمانه در این راه کوشش و همکاری کردند.

آیا لازم است یادآور شوم که طبق قانون اساسی ایران، پادشاه حافظ و نگاهبان مذهب شیعه اثنی عشری است و من همواره در این زمینه کوشا و بسوگوگرد خود سخت پای بند بوده‌ام.

نمیخواهم در اینجا از کسی نام ببرم، چنانچه
 بسیاری روحانیون موجهی که شدیداً "باگفتار و
 کردار شخصی که اکنون در قم حاکم است مخالفند.
 حضرت علی ابن ابیطالب (ع) فرموده است
 "فرزندان خود را برای جهان فردا پرورش دهید"
 آیا سکوت روحانیون در مقابل اعمال ارتجاعی و
 خرافاتی که در ایران صورت میگیرد، مخالف فرموده
 امام شیعیان نیست؟

عدالت، اساس و عصاره اسلام است

من هرگز از انجام تعهد و سوگند خود در حفظ
 و صیانت مذهب شیعه اشنی عسری و دفاع از آن در مقابل
 حملات مادی گرایان، باز ننشستم و اکنون عمیقاً
 متأسفم که طرز تفکر "مارکسیست اسلامی" یعنی جمع
 غیر قابل تصور بین اضداد در میان گروهی از
 روحانیون ایران نفوذ کرده است.

برداشت من از اسلام، همواره دقیق و مستند به
 متون معتبر بوده است، حال آنکه شخص حاکم بر قم
 و بعضی دیگر از "روحانیون" ایران دین را به نفع
 مصالح شخصی و مادی و امراض وهوی و هوسهای خسود
 تفسیر و به بازیچه‌ای تبدیل نموده‌اند.

نص صریح قرآن و روح و معنویت اسلام شدیداً
 کینه و نفرت و انتقام و آدمکشی و غارت و دزدی را که
 از زمستان ۱۳۵۷ تاکنون بر ایران حکومت دارد
 محکوم میکند. اساس عصاره اسلام چیزی جز عدل
 و انصاف نیست و انقلاب شاه و ملت که برای تحقق
 عدالت اجتماعی و مشارکت ملی بنیان نهاده شد،
 مستقیماً "از اصول و تعالیم اسلام الهی
 گرفته است."

اعتقادات عمیق مذهبی، اساس زندگی معنوی و اخلاقی هر جامعه است که اگر دستخوش مادی گراشی شود، با مخاطرات بسیار روبرو خواهد شد. ایمان، بهترین و موثرترین ضامن سلامت فکری جوامع بشری است که باعث میشود انسانها بمراتب و مدارج عالی روحانی و معنوی دست یابند و از بند مادیات و خودپرستی رها شوند.

در سطح جوامع نیز، ایمان و اعتقاد بزرگترین نیروهاست. وهیچ مرام سیاسی و نظام عقیدت‌ساز نیست، که انسانها را از اعتقادات مذهبی و معنوی بی نیاز گرداند.

بخت بزرگ ایرانیان این بود و هست که در پرتو روحانیت و معنویت تعالیم مقدس و مشرقی اسلام زندگی میکنند و در مراحل دشوار زندگی اجتماعی و تاریخی خود همواره از این منبع کسب فیض کرده‌اند، همه کسانی که برای تحقق و پیشرفت انقلاب اجتماعی و ملی کوشیدند، میدانستند و میدانند که تلاش آنها دقیقاً منطبق با تعالیم عالی اسلام و ملهم از آن بوده‌است و باید از این جهت مفتخر و سربلند باشند.

اعتقاد راسخ من به اسلام و کوششی که برای حفظ و صیانت و توسعه آن انجام میدادم مانع احترامی عمیق به سایر ادیان حقه نبود و همواره با الهام از سنتهای ملی ایرانی کوشیدم که ایران سرزمین همزیستی میان همه افکار و ادیان باشد، که متأسفانه اکنون نیست و دستخوش تعصب و خشونت و خرافات شده است.

مانسبت به همه کسانی که در ایران میزیستند احترامی عمیق داشتیم، ولو اینکه اهل دینانی جز اسلام باشند و تعلیم اسلام نیز جز این نیست بی - احترامی بذهاب دیگر و تعصب و خشونت و سلب حقوق سیاسی

ایرانی نیز با الهام از شرایط اقلیمی و سنت‌های
ملی هنر ایرانی، در ابداع سبک جدید معماری
ایران توفیق یافتند و به نحوی مطلوب شیوه‌های
نورا با خصائص قدیم ایرانی تلفیق کردند.

فصل نهم

مبارزه با تورم، سوداگری و فساد

اصرار و تاکید همیشگی من بر آن بود که مصالح عمومی باید برتر از منافع خصوصی باشد و همین امر باعث شد که بعضی از گروه‌های جامعه به مخالفت با سیاستی که اعمال می‌کردم برخیزند. حتی قبیل از آنکه ائتلاف شوم سرخ و سیاه کمر قتل و ویرانگری کشورمان را به بندد.

دو هدف از اهداف انقلاب سفید مربوط به مبارزه با فساد و سوداگری بود. من بخوبی میدانستم که برای کوشش برای مبارزه با فساد و معاملات سوداگرانه، افراد صاحب نفوذ و ثروتمند بسیاری به مخالفت با من خواهند پرداخت و چون منافع خود را در خطر ببینند از توسل به هیچ چیز امتناع نخواهند داشت. دو اصلی که به آنها اشاره کردم، اصول چهاردهم و نوزدهم انقلاب سفید است: یکی مبارزه با تورم و گرانفروشی و معاملات سوداگرانه و دیگری مبارزه با فساد. در کنار تقسیم اراضی و اصلاحات ارضی از یک طرف و مشارکت کارگران در سود خالص و سهام واحدهای صنعتی از طرف دیگر، اجرای دو اصل مورد اشاره باعث شد که اتحاد جدیدی از دشمنان ایران علیه سیاست من بوجود آید.

اصل چهاردهم (که در سال ۱۳۵۴ اعلام شد)، مربوط به تعیین و تثبیت قیمت‌ها بود تا از تورم بی‌رویه جلوگیری شود و اقدامات ضروری در جهت حفظ و صیانت

حقوق مصرف‌کنندگان بعمل آید. اعلام این اصل بر اثر احساس روزافزون فشار تورمی در کشور و افزایش سریع قیمت‌ها، لازم و ضروری به نظر آمد. پیدایش فشارهای تورمی ناشی از افزایش سریع درآمدها (در حدود ۴۰٪ در سال است) بود که به ارتقاء سطح تقاضای کالاهای مصرفی و واردات انجامید و همین فزونی عرضه بر تقاضا موجب ترقی قیمت‌ها گردید.

تورم

تورم ناشی از این وضع، با وجود رونق عمومی اقتصاد کشور، در حدود ۲۰٪ و نتیجتاً "خطرناک" به نظر می‌رسید، قوانین و مقررات موجود آن روز کشور کافی و وافی به مقصود، یعنی جلوگیری از افزایش قیمت‌ها، نبود.

باید یادآور شوم که در بیشتر کشورهای باختری، جستجوی سود فراوان از جانب فروشندگان سوداگری، انحصارات مواد اولیه، تعدد واسطه‌ها و مسابقه جهانی بین دستمزدها و قیمت‌ها، از عوامل اصلی تورم بشمار می‌رود که اگر بدان توجه کافی مبذول نشود ممکن است به اضمحلال جهان غیر-کمونیست منتهی گردد.

در ایران از ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۷ جلوگیری نسبی از فشار تورمی میسر گردید و حتی در بعضی موارد کاهش‌هایی در قیمت‌ها مشاهده شد، بدون آنکه علی‌رغم افزایش حجم پول در جریان، کندی در آهنگ بسط و توسعه اقتصادی پدید آید. اما از اوایل ۱۳۵۷ آهنگ افزایش قیمت‌ها سریع و سریع‌تر شد. قوانین و مقررات مملکتی و منطقه‌ای و شهرداری برای تعیین و تثبیت قیمت‌ها مراعات نگردید و هر چه دولت کوشید از طریق

برانگیختن حس وظیفه شناسی عمومی و جلب همکساری بازرگانان و خرده فروشان و بدون سختگیری، عمل نماید، متمر شمر واقع نگردید. اینجا بود کسه ما اشتباهاتی بزرگ مرتکب شدیم و از دانشجویانی که خود داوطلب شده بودند خواستیم به کارمراقبت در نرخ کالاها بپردازند و در بسیاری موارد، طرز رفتار آنان به عکس العملهایی منجر شد و ناراضیاتی هائی بوجود آورد، بدون آنکه تعدیل موثری در سیر صعودی نرخ کالاها پدید آورد. خرده فروشان از یک طرف تحت فشار عمده فروشان و واسطه ها قرار داشتند که مرتباً " قیمتها را افزایش میدادند و از طرف دیگر تحت فشار سختگیری بازرسان کم تجربه ای که میخواستند با سختگیری موجبات تنزل نرخها را فراهم آوردند. احتمالاً" بعضی از این دانشجویان با زرس، تسوده ای بودند و سختگیری عمدی آنها به گسترش ناراضیاتی کمک کرد. بعضی از بازاریان از این سختگیریها ناراضی بودند و به صف مخالفان پیوستند. عکس العمل دادگاههای صنفی در مقابل گرانفروشان خشن و غالباً عادلانه بود، اما به ناراضیتهای گروهی از بازاریان و کسبه دامن زد. البته این شدت عمل به خورده فروشان و کسبه جزء منحصر نبود و گروهی از تجار عمده، مدیران واحدهای صنعتی و فروشگاهها و شرکتهای چند ملیتی تحت تعقیب قرار گرفتند و کالاهائی که انحصار کرده بودند صادره و به معرض فروش گذاشته شد و با پروانه کسب آنان لغو گردید. با تمام این احوال باید گفت که حاصل کار منفی بود و توفیقی در مبارزه با تورم بدست نیامد.

مقررات مربوط به اعلام دارائی مستخدمین دولت

اصل نوزدهم انقلاب که به سال ۱۳۵۶ اعلام شد،

مکمل اصل چهاردهم بود. براساس این اصل تدابیر مختلفی برای جلوگیری از هرگونه سوء استفاده، اعمال نفوذهای نامشروع و فساد، اتخاذ شد.

براین اساس صاحبان همه مقامات و مشاغل دولتی میبایست در آغاز شروع کار خود در هر قسمت دارای خود و همسر و فرزندان صغیر خود را رسماً اعلام نمایند و اگر دارای سهام شرکتها بودند میبایست یا آنها را به اسناد خزانه و اوراق قرضه ملی تبدیل کنند و یا اداره آنها را به بانکهای مجاز و شرکتهای سرمایه گذاری سپارند تا از هرگونه اعمال نفوذ و غرض ورزی احتمالی جلوگیری شود. اعلام این اصل قسمتی از برنامه کلی مبارزه با فساد بود و این امکان را بوجود میآورد که از هر نوع سوء استفادهای جلوگیری شود و اگر بعضی از مستخدمان دولت شروتهای نامشروع اندوخته باشند، به مسئولان مکشوف گردد و اقدام قانونی لازم در مورد آنان بعمل آید.

هیچیک از ما موران عالیرتبه دولت، حتی نخست وزیر، وزیران و استانداران و سفرا، از مشمول این اصول مستثنی نبودند زیرا ما لازم میدانستیم که زندگی فردی و اجتماعی مسئولان از هرگونه شبهه و خدشه بدور باشد و اقوام و یادوستانشان نتوانند به هیچ قیمت از نفوذ و روابط سیاسی آنان بهره مند گردند.

از طرف دیگر ضروری بود که مستخدمان دولت حقوق و مزایای مکفی دریافت کنند و زندگی آنان از هر جهت در حدود شئون اجتماعی ایشان، تأمین باشد.

این بود برداشت من از حکومت عامه و دموکراسی، مبنای برابری کامل حقوق و امتیازات و تکالیف

افراد جامعه در مقابل قانون که هرکس بتراند به
تناسب کار و خدمت و زحمت خود از مواهب و نعم جامعه
برخوردار شود و از نابرابریهای غیر عادلانه جلوگیری
گردد.

من قبول میکنم که در کشورهای روبه توسعه،
بر اثر افزایش مستمر درآمد، فساد امری غیر قابل
اجتناب است، امانه در سطح دولت.

فصل دهم

بنیاد پهلوی

دارائی شخصی من

باتوجه به آنچه در مورد سایر مقامات گفتیم، باید اکنون به دارائی شخصی خود و چگونگی وضع بنیاد پهلوی بپردازم.

اگر مندرجات بعضی از جراید را بپذیریم، من ثروتی بی پایان دارم اما واقعیت چیز دیگر است. به تصمیم من، بنیاد پهلوی در سال ۱۳۳۲ ایجاد شد و از همان آغاز وظیفه و رسالتی اجتماعی و فرهنگی برای آن تعیین گردید. در سال ۱۳۳۹ مقررات و آئین نامه بنیاد رسماً به تصویب رسید و امکانات لازم و کافی در اختیار بنیاد گذاشته شد.

این امکانات عبارت بود از اراضی و دارائیهای شخصی من، اموال غیر منقول، مهمانخانه‌ها و سهام شرکتهای مختلف مانند بانک عمران و بیمه ملی. ریاست عالی بنیاد با خود من بود و اداره امور آن را نایب‌التولیه و هیات مدیره به عهده داشتند. یک هیات عالی مرکب از نخست وزیر، روسای مجلسین، رئیس دیوان عالی کشور و تنی چند از مقامات و شخصیت‌های خوشنام و موجه مملکتی بر امور بنیاد نظارت کامل داشتند و هر سال گزارش مالی و ترازنامه آن را دقیقاً رسیدگی میکردند که سپس چاپ و منتشر میشد و در اختیار همگان قرار میگرفت.

پرداخت سیزده هزار و ام شرافتی به دانشجویان

فعالیت بنیاد پهلوی، مخصوصاً " در قسمت فرهنگی، گسترش فوق العاده یافت و جوانان دانشجوی بسیاری از کمکهای آن برخوردار شدند. در آغاز سال ۱۳۵۷ طبق آمار موجود ۱۳۰۰۰ دانشجوی ایرانی در داخل و خارج کشور از کمک هزینه تحصیلی بنیاد برخوردار بودند. البته تعداد زیادی از دانشجویان ایرانی از کمکهای دولت برای ادامه تحصیل خود استفاده میکردند ولی به تحقیق میتوان گفت که دانشجویان برخوردار از کمک هزینه بنیاد پهلوی برجستهترین و مستعدترین جوانان ایرانی بودند.

در ایالات متحده آمریکا، بنیاد پهلوی به احداث آسمان خراش عظیمی در نیویورک پرداخت که از محل عواید آن میتوانست همه این قبیل هزینهها را تامین و پرداخت نماید.

یکی دیگر از مهمترین فعالیتهای بنیاد بنگاه ترجمه و نشر کتاب بود. تا سال ۱۳۵۶ این بنگاه بیش از ۵۰۰ عنوان کتاب در زمینههای جامعهشناسی، ادیان، شعر و همچنین از شاهکارهای ادب ایران و جهان انتشار داده بود.

هر سال بمناسبت عید نوروز نویسندگان و مترجمان بهترین کتب سال، جوایز خود را که به وسیله بنیاد پهلوی تامین میشد دریافت میکنند. برندگان این جوایز راهیاتی از برجستهترین دانشگاهیان انتخاب میکردند. همچنین بنیاد پهلوی بمناسبت عید نوروز هر سال هدایایی برای بهترین دانشآموزان مدارس ابتدائی و متوسطه در سراسر کشور ارسال میداشت.

دیگر از فعالیتهای موثر بنیاد پهلوی مرمت مساجد و تکایا و تامین هزینه آب و برق و نگاهداری آنها بود. گروه کثیری از طلاب علوم دینی بویژه شهر قم، از کمک هزینه بنیاد برای ادامه تحصیل خود استفاده میکردند و نیز تعدادی از نشریات مذهبی از کمکهای مالی بنیاد بهره‌مند بودند.

یقین دارم که بسیاری از افراد و سازمانهایی که از مساعدت بنیاد بهره‌مند شده بودند، این کمکهای ذیقیمت را از یاد نبرده‌اند.

برنامه‌های خانه‌سازی بنیاد

باید به توضیحات فوق اضافه کنم که بسیاری از فعالیتهای اجتماعی، فرهنگی و نیکوکاری که زیر نظر شهبانو انجام میگرفت، از کمکهای مالی قابل ملاحظه بنیاد پهلوی بهره‌مند بود. همچنین بنیاد پهلوی، به منظور تعدیل مال الاجاره و باقیمت خانه‌های مسکونی، به انجام یک رشته برنامه‌های وسیع خانه‌سازی با توجه به امکانات کشور در تولید سیمان و آجر دست‌زد، در این رهگذر ساختمان شش هزار واحد مسکونی در سال ۱۳۵۷ درست انجام بود.

ثروت شخصی من

من هرگز کوچکترین درآمد و سودی از محل بنیاد پهلوی نداشتم بلکه در زمستان ۱۳۵۷ باقیمانده دارایی خود را نیز به این بنیاد بخشیدم. مهم نیست که زمان برای اتخاذ این تصمیم مناسب بود یا نبود. من به ضرورت و وجوب اتخاذ چنین تصمیمی اعتقاد داشتم و از این کار متأسف نیستم.

باید اضافه کنم که واگذاری دارائی شخصی من به بنیاد پهلوی جنبه وقف داشت. بنابراین کسانی که امروز بر ایران حاکمند، از لحاظ اصول مذهبی حق ندارند در تحقق نیت واقف‌تغییری به عمل آورند آیا آنها مثلاً به اهمیت پرداخت کمک هزینه تحصیلی به دانشجویان شایسته و نیازمندان ایرانی آگاهند؟ متأسفانه نه.

واقعیت اینست که اگر من در ایران میماندم به حکم ضرورت ناچار بودم مخارج زندگی خود را گاهش دهم و اگر به ایران بازگردم باز هم ناچار به این کار خواهم بود چراکه قسمت مهم از این هزینه‌ها را شخصاً می‌پرداختم.

حملات و انتقادات نا جوانمردانه بود. به همین منظور بود که چندماه پیش از آن فرمان خاصی در مورد طرز رفتار افراد خانواده سلطنتی امضاء کردم و متعاقب آن دستور دادم هیاتی مرکب از سه قاضی عالی‌رتبه برای رسیدگی بشکایات احتمالی تشکیل شود.

آیا چنین کاری تیغ دادن بر کف زندگی مست نبود؟

البته باید در انتظار پاسخ به تاریخ باشیم.

فصل یازدهم

بسوی تمدن بزرگ

چه بسیار از کارهای من انتقاد شده و بعضی از این انتقادهای درست بوده است، اما کمتر کسی است که امروز بتواند دشواریهای فراوانی، که بر آن پیروز شدیم حتی مجسم نماید، و مسلماً "نادرندگانی که بگویند اگر کوششهای من نبود اکنون ایرانی وجود نمیداشت، چنانکه خوانندگان ملاحظه کرده اند مرحله نخست تلاش من تضمین استقلال و وحدت و تمامیت ایران در سالهای ۱۳۲۴ - ۱۳۲۵ و سپس نجات کشور از آشوب و هرج و مرج در سال ۱۳۳۲ بود. سپس به بازسازی و توسعه اقتصاد ایران، استقرار و حاکمیت ملی به منافع نفت پرداختیم و پس از سال ۱۳۴۲ بود که ایران، با تأیید کامل ملت، به شاهراه ترقی قدم نهاد. راهی که من آنرا تمدن بزرگ نام نهادم.

مازکسیسم اسلامی، مکتبی غریب

در زمستان ۱۳۵۶ بمناسبت یک صدمین سالروز تولد پدرم رضاشاه کبیر، کتابی تحت عنوان تمدن بزرگ انتشار دادم. روی سخن من در این کتاب با هم میهنانم بود و در طی فصول آن هم تروریسم و هم خشونت فدتروریسم را شدیداً محکوم کرده و گفته بودم که خونریزی و ایجاد رعب و وحشت از هر سو که باشد، حاصلی جز فلج کردن پیشرفت جامعه و تخریب

مبانی مودت و تفاهم بین افراد آن نخواهد داشت .
نکته اینست که این فکر گرایش به تخریب —
جامعه ، در حقیقت مبنای مکتبی است که بخود
"مارکسیسم اسلامی" نام داده . برای من که عمیقا
خداپرست و متدین هستم ، حتی تصور تلفیق میان
معنویت مذهبی و مادی گرائی مطلق مارکسیسم میسر
نیست .

مارکسیسم اسلامی چیزی نیست جز جمع اعداد .
مگر نه اینست که لنین و پیش از او مارکس مذهب
را افیون توده ها میخواندند؟
خوشبختانه باید بگویم که بیشتر روحانیون
حقیقی ایران، حتی کسانی که برای مذهب یک نقش
سیاسی قائلند، این مکتب را مردود شمرده اند . بعضی
دیگر گفته اند که برخی از آراء و عقاید اشتراکی میتواند
مفید واقع شود . آری ممکن است چنین باشد ، ولی باید
پرسید مفید برای چه کسی؟

امروزه بسیاری از روحانیونی که با مکتب
غریب مارکسیسم اسلامی مخالف بودند یا گوشه عزلت
گزیده و مهر سکوت بر لب زده و یا اینکه مورد تعقیب
و آزار و شکنجه به اصطلاح پاسداران اسلامی قرار
گرفته اند که بنام "خدا و انقلاب" هر چه میخواهند
میکنند .

چطور میتوان قبول کرد که انقلابی هم از مرام
اشتراکی الهام بگیرد و هم از دیانت مقدس اسلام
که مادی گری را به هر شکل و هر نوع و هر صورت محکوم
میکنند؟

چطور میتوان آیات مقدس قرآن و سخنان
پیامبر اسلام را با نوشته های متفکرینی که هدفشان
مبارزه بادیین و اشاعه مادی گری بوده است در یک
سطح قرارداد؟

ما در حقیقت بر سردوراهی قرار داشتیم و مسز راه
 معنویت و اعتلای انسانها را انتخاب کرده بودم. اکنون
 ایران تحت تسلط ائتلافی از ارتجاع سیاه و کمونیسم
 قرار گرفته و به سوی نیستی و ویرانی میرود. در این
 راه مسئولیت روحانیونی که دست در دست کمونیستهای
 خدانشناس و ضد مذهب نهاده اند و با آنان به سابقه
 در عوام فریبی پرداخته اند، بس بزرگ و نا بخشودنی
 است. متأسفانه برای این روحانیون دیگر راه برگشت
 وجود ندارد و به حکم تجربه چند سال اخیر محکوم و
 اسیر کمونیستها هستند. در آینده نزدیک دیگر کسی
 در کنار آنها نخواهد ماند و کمونیستها آنها را خواهند
 بلعید و باید در مقابل تاریخ پاسخگوی جنایاتی
 باشند که بنام مذهب مرتکب شده اند. متأسفانه
 این خطر وجود دارد که سرانجام بر اثر ائتلاف
 ارتجاع سیاه و کمونیسم مادی گراشی سرخ بر ایران
 مسلط شود و آنوقت همین روحانیونی که امروز دست
 در دست کمونیستها نهاده اند بوسیله خود آنها
 محکوم خواهند شد.

بسیج دائم ملی برای پیشرفت

من بخوبی میدانستم که در راه وصول به تمدن
 بزرگ، موانع و دشواریهای بسیار وجود خواهد داشت
 صعود، همواره مشکل است. رسیدن به قله ها و بلندیها
 آسان نیست. نزول مشکل نیست. هیچکس نمیدانسد
 حد انحطاط و سقوط چیست.
 تمدن بزرگ، از دیدگاه من، درست نقطه مقابل
 حالت اختناق و فساد و انحطاط و هرج و مرجی است که
 اکنون بر ایران حاکم است.
 از دیدگاه من، تمدن بزرگ پیش از هر چیز کوششی

است برای ایجاد تفاهم ملی و صلح و صفای اجتماعی و پیدایش شرایط مناسبی که همه افراد جامعه بتوانند به کاروتلاش برای پیشرفت ملی بپردازند... یک ملت بزرگ نمیتواند کوشش دسته جمعی خود را در راه توسعه و ترقی متوقف نماید و به گفته ها و افکار عوام فریبانی که از واقعیات جهانی بی خبرند گوش فرا دهد. کشوری چون ایران با توجه به موقع خاص و بسیار حساس جغرافیائی که دارد، برای تضمین بقا و تأمین موجبات ترقی خود باید در حال بسیج و آمادگی دائم باشد. ولی نه چنانکه لنین میگفت، در حال "انقلاب دائم".

هر ملت حق دارد، و باید، به تمدن بزرگ برسد و با چون ما ایرانیان به آن بازگردد. این بیان ناشی از طبیعت تکامل تاریخ است. و ما ایرانیان از طریق تلفیق ارزشهای سنتی و ملی خود با بهترین دستاوردهای تمدنهای دیگر همواره در این راه کوشا بوده ایم.

در جهان هیچ ملتی نیست که بتواند به پیشرفت مادی بی اعتنا باشد و یا خود را از حاصل و نتیجه اکتشافات و اختراعات سایر ملل بی نیاز بداند. هیچ ملتی نمیتواند بدون رابطه و دادوستد با ملتهای دیگر زندگی کند. و گرنه دستخوش رکود و سکون، اسیر پیشداوریها و محکوم به فناست.

برای ما و صلح به تمدن بزرگ در درجه اول، انتخاب بهترین دستاوردهای تمدنهای دیگر بود ولی عقیده داشتیم که برای این کار باید هویت ملی خود را حفظ کنیم. عقیده داشتیم که باید ایرانی بمانیم تا بتوانیم از پیشرفتهای دیگران بهره گیریم.

آیا امکان توفیق وجود داشت؟

این بود آرمانی که من ۳۷ سال بخاطر آن کوشیدم، آرمانی که راهنمای من در هر تصمیم و هر عمل بود.

امروزه بعضیها عقیده دارند که من باشکست کامل مواجه شدم. ولی کافی است ببینیم چه پیشرفتهای بزرگی نصیب ایران شد. شاید هم پیش از آنچه برای دیگران قابل تحمل بود.

از آغاز انقلاب سفید در سال ۱۳۴۲ تا حوادث اخیر، درآمد ناخالص ملی ایران براساس قیمت‌های ثابت از سیصد و چهل میلیارد ریال به پنج هزار و شصت و هشتاد و دومیلیارد ریال رسید، یعنی پانزده برابر شد. در همین مدت میزان ذخائر ارزی کشور از ۴۵ میلیارد به ۱۵۰۹ میلیارد ریال بالغ شد. میزان رشد سالیانه اقتصاد کشور ما در این اواخر از همه کشورهای جهان بیشتر بود و در سال ۱۳۵۷ به ۱۳/۸ درصد بالغ گردید. درآمد سرانه و سالیانه ۱۳۴۲ برابر با ۷۴ دلار و در سال ۱۳۵۷ برابر با ۲۵۴۰ دلار بود و همین مابعد از سال ۱۳۵۳ یکی از ده قدرت اقتصادی مهم جهان در میان ممالک عضو صندوق بین‌المللی پول بشمار می‌آمد.

در زمان مصدق بودجه سالیانه ایران ۳۰ میلیارد ریال یعنی در حدود ۴۰۰ میلیون دلار بود، رقم آخرین بودجه ملی که از تصویب قوه مقننه گذشت ۵۷ میلیارد دلار بود که ۲۰ میلیارد دلار آن از عواید نفتی و بقیه از سایر منابع مانند مالیات‌ها تأمین می‌گردید.

ما موفق شدیم طی مدتی کوتاه در قوا نیکن و

مقررات ایران ، حقوق و امتیازاتی برای کشاورزان و کارگران تامین کنیم که در کشورهای دیگر همین گروهها قرنهای برای بدست آوردن آنها تلاش کرده بودند. بسیاری از امتیازاتی که قوانین ایران برای کارگران صنایع قائل میشدند در کشورهای صنعتی سوسیالیست و غیر سوسیالیست نیز وجود ندارد.

سالهای طولانی لازم آمد تا زنان کشورهای پیشرفته بتوانند حقوق مدنی و سیاسی کسب کنند. در کشور ما بر اثر انقلاب شاه و ملت ، زنان از حقوق برابر با مردان در همه شئون برخوردار شدند که متأسفانه میدانید اکنون بر آنها چه میگذرد.

تصمیم کامل آموزش همگانی در اروپا و ایالات متحده امریکا قریب به یک قرن و نیم طول کشید. ولی پس از انقلاب ملی و اجتماعی ما آهنگ گسترش آموزش در ایران بسیار سریع بود ، حتی مخالفین من هم مجبور به قبول این نکته هستند زیرا همواره از چندین ده هزار دانشجویی سخن میگفتند که برضد من تظاهرات میکردند.

مبانی تمدن بزرگی که ایران میرفت به آن دست یابد همینها بود. چه کسی میتواند با این پیشرفتهها مخالف باشد؟ من سخما " فکر میکردم که کسی مخالفتی نخواهد داشت ، ولی دیدیم که چنین نشد.

هدف من ترقی هرچه بیشتر ایران بود و میخواستم آنچه از نظر سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی میسر است برای وطنم فراهم شود ، و آنچه در امکان بود انجام دادم. مسئله اینست که آیا امکان توفیق کامل وجود داشت؟

خیلی ها درباره سیاست من از خواب و خیال

وبلند پروازی صحبت کرده اند. کوشش من برای پیشرفت ایران بلند پروازی بود، اما خواب و خیال نبود، زیرا که تا حد زیادی کامیاب شدیم. اما واقعیت دیگری که اکنون مشاهده میکنیم، سقوط مملکت و کوششی است که برای تدنی و انحطاط آن انجام میگیرد.

آنچه اکنون بر ایران میگذرد، در آرمانها و عقاید پیشین من کوچکترین تغییری به وجود نیاورده است. ولی بخوبی میبینیم که اکنون در مقابل ایران پسا خطر مرگ و نیستی وجود دارد و یا امکان بروز عکس العملهای شدید و خونین. و مسئول این وضع متعصبین مرتجعی هستند که برنامه‌های جز کشتن، سوزاندن و نابود کردن ندارند. اکنون جهل و بلاهت و وحشت بر ایران حکومت میکند. چنین حکومتی پایدار نخواهد ماند. زیرا نمیتوان برای مدتی طولانی به ملتی بزرگ و هوشمند دروغ گفت.

تجاری از تاریخ

تمدن بزرگ، اکنون برای ملت ایران به یک افسانه شبیه است. ایرانیان اکنون دستخوش نومیدی شده‌اند، اما تاریخ نشان میدهد، که ملت ما از این گرداب فنانیزجات خواهد یافت، مانند آن سیل عظیمی که به زیر سنگلاخها و کوهسارها فرو میریزد و ناپدید میشود و اندکی بعد مجدداً به منصف ظهور میرسد.

رستاخیز ملت ایران، رستاخیزی شگفت‌انگیز خواهد بود. رستاخیزی بر اساس همه ارزشهای ملی، بر اساس سنتهای تمدن ایرانی، بر اساس نیروی کوشش و آفرینش ایرانیان، بر اساس اندیشه و هنر و استعداد ملتی که در طول زندگی خود دشواریها، شکستها و

پیروزی های مادی و معنوی بسیار دیده است .
اگر اکنون بسیاری از ارزشهای ملی ایرانیان
تحت الشعاع روح عوام فریبی و نفاق و انتقام قرار
گرفته ، تردیدی ندارم که این ارزشهای جاودان در
آینده ای نزدیک تجدید حیات خواهد یافت . اکنون
هرچم خون و انتقام بدست اشباح سیاه در ایران به
اهتزاز درآمده . هنوز دوران ویرانی و وحشت ادامه
دارد . ملت ایران با تحیر به فجایع و خرابیهائی
که گروهی متمصب مرعوب یا مجذوب بوجود آورده اند ،
مینگرد . زندانهای ایران انباشته از بی گناهان
است . از عمق تاریکی و نومیدی ، ملت ایران به
روشنائیهای دوران تاریخ پرافتخار خود باز خواهد گشت
و دوران امیدواری و سربلندی دوباره آغاز خواهد شد
و سرانجام هستی بر نیستی و روشنائی بر تاریکی
پیروزی خواهد یافت .

تنها سئوالی که اکنون مطرح است اینست :
بازگشت به روشنائی چقدر طول خواهد کشید و
ایرانیان تاکی به این سراب باور خواهند داشت .

فصل دوازدهم

ارتش ایران در سال ۱۳۶۲

من همواره یادآور شده بودم که ایران هیچ گونه سیاست توسعه طلبی، برتری جویی و ادعاهای ارضی ندارد. ما نمیخواستیم دیدگاههای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خود را بر هیچکس تحمیل کنیم. نمایندگان ایران در سازمان ملل متحد همواره در جهت تفاهم، تعدیل و آشتی اقدام میکردند.

ملت ایران در حال پیشرفت بود، و برای ادامه پیشرفت نیاز به صلح داشت. ما خواهان صلح بودیم هم برای خود و هم برای دیگران.

با این وجود، سیاست مستقل ملی ما ایجاب میکرد که وسائل و امکانات لازم برای دفاع از استقلال خود در اختیار داشته باشیم؛ این وسائل و امکانات چیزی نبود جز ارتش ایران.

سیاست من همواره آن بود که تسلیحات ارتش ایران در حد لازم و کافی برای تضمین امنیت و استقلال ایران باشد. این یک سیاست مخفی نبود و آنرا به صدای بلند اعلام میکردیم. شاید هم همین سیاست باعث سقوط من شد.

بدنیست در اینجا بگویم که ارتش مادر سال ۱۳۶۲ چه میتواند باشد:

تعداد کل قوای مسلح ایران میبایست از ۵۴۰ هزار نفر به ۷۶۰ هزار تن بالغ گردد. ارقامی که ذیلاً میآورم بخوبی نمایانگر قدرت عظیمی

است که ایران در شرف دست یافتن به آن بود :
- ۱۵۰۰ تانک موسوم به "شیرایران" که از طرف
مهندسان انگلیسی برای شرایط ایران طراحی شده
و از هر جهت به تانکهای مشابه برتری داشت . این
تانکها قرار بود به موتور جدید، توپ ۱۲۰ میلیمتری
تله متر بالیزر و زرهی از نوع تازه مجهز باشند و
همه دستگاههای آن با کامپیوتر تنظیم و رهبری
شود .

- ۸۰۰ تانک "جیفتن" با موتور جدید و دستگاههایی
که فوقاً ذکر شد .

- ۴۶۰ تانک "۶۰-ام" مجهز به دستگاههای جدید
و توپ ۱۰۵ .

- ۴۰۰ تانک "۴۷-ام" با طرح تجدید نظر شده و توپ
۹۰ میلیمتری که امکان جایگزینی آن با توپ
۱۰۵ وجود داشت .

- ۲۵۰ تانک "اسکورپیون" مخصوص عملیات اکتشافی،
- تانکهای دیگری از نوع فوق میبایستی متعاقباً
سفارش داده شود .

از نظر توپخانه واحدهای ارتش ایران میبایست
دارای قدرت آتش مشابه با واحدهای ارتش پییمان
آتلانتیک شمالی باشد و ما میتوانستیم در آینده بسیار
نزدیک در کارخانههای داخل کشور توپهای ۱۰۵ ، ۱۲۰ ،
۱۵۰ و حتی قوی تر تولید نمائیم .

برنامه تکمیل نیروی هوایی ایران تا سال
۱۳۶۲ به این شرح بود :

- ۷۸ هواپیمای "۱۴-اف" مجهز به موشکهای
فونیکس با برد ۹۰ مایل و دارای رادار با برد ۱۵۰
مایل، این هواپیماها به شش دستگاه پرتاب موشک
مجهز هستند و میتوانند در آن واحد موشکهای خود
را به شش جهت مختلف پرتاب نمایند .

- ۲۵۰ هواپیمای فانتوم که مرتبا " تعمیر و ترمیم " می‌شوند و آمادگی کامل برای عملیات مختلف داشتند .
قدیمی ترین نوع این هواپیما مجهز به بمبهای لیزر
و جدیدترین آنها دارای دستگاههای انحراف موشکهای
دشمن بودند .

- بیش از ۱۰۰ هواپیمای " ای - ۵ - اف " -
بیش از ۱۰۰ هواپیمای " ۱۴-۷ " یا " ۱۵-۷ " تراپری
به تناسب برنامه‌های تولید این هواپیماها در ممالک
متحده امریکا .

- ۱۶۰ هواپیمای " ۱۶ اف " که سفارش داده شده بود
و برای خرید ۱۴۰ هواپیمای دیگر از همین نوع در
مذاکره بودیم .

- ۷ رادار پرنده که می‌توانست در ارتفاع ۲۵۰۰۰ پا
پرواز نماید و خرید آنها موجب صرفه‌جویی در تهیه
۳۰ رادار زمینی می‌شد .

- ۲۴ هواپیمای بوئینگ ۷۴۷ و ۷۰۷ برای رسانیدن
سوخت به هواپیماهای در حال پرواز . این هواپیماها
با طرح مخصوصی به راهنمایی خود من ساخته شده بود
و در اختیار داشتن آنها به ما اجازه و امکان می‌داد
که بیشترین تعداد هواپیماهای جنگی را در حال
پرواز نگاهداریم و مذاکراتی برای خرید هواپیمای
دیگر از این نوع در جریان بود .

- ۵۷ هواپیمای حمل و نقل ۱۳۰ - سی (هرکولس) .
- مدها هلی کوپتر از انواع مختلف . ساختمان و
احداث ماشینهای کارخانه هلی کوپتر سازی ایران
عملا " در پایان سال ۱۳۵۷ به اتمام رسیده بود و به
این ترتیب تعداد هلی کوپترهای ارتش ایران با
هریک از ممالک عضو پیمان آتلانتیک شمالی هم‌آهنگ
می‌گردید .

باید اضافه کنم در کارخانه‌های اسلحه سازی

ایران مادارای امکان تولید سلاحهای زیربودیم:

- موشکهای ضد هوایی "۷ سام" شوروی.
- موشکهای هوا به زمین ماوریک امریکائی باکلاهدک تلویزیونی که بسیار دقیق و دارای برد ۱۲ میل هستند. به من گزارش داده اند که کارخانه سازنده این موشکها در شیراز پس از حوادث اخیر بکلی تخریب و ویران گردیده.
- موشکهای ضد تانک TOW. مادر فکر آن بودیم که به نوع متعارف این موشکها که دارای سرعت کمتر از صوت است اکتفا نکرده و به ساختن موشکهای فوق صوت "TOW" بالمیزر پردازیم.
- موشکهای ضد تانک شوروی.
- دستگاههای پرتاب موشک تله گیده از نوع دراگون برای نیروی زمینی با بردی دوبرابر متعارف یعنی ۱۰۰۰ متر بجای ۵۰۰ متر.
- ارتش ایران در پایان سال ۱۳۵۷ دارای سه تیپ هوا برد بود که می بایست در سال ۱۳۶۲ به پنج تیپ افزایش یابد.
- برنامه نیروی دریائی ما بشرح زیر بود:
 - چهار رزم ناو هشت هزار تنی با دستگاههای پرتاب موشک دریا به هوا با سرعت MACH-3 (سه برابر صوت) و دستگاههای پرتاب موشک دریا به دریا با سرعت کمتر از سرعت صوت و برد ۹۰ کیلومتر. مطالعاتی برای افزایش سرعت این نوع موشکها به مافوق صوت و امکان پرتاب آنها از زیر دریائی در جریان بود.
 - دوازده ناوشکن سه هزار تنی مجهز به موشکهای دریا به دریا از نوع فوق الذکر.
 - دوازده ناوچه جنگی ساخت فرانسه.
 - سه زیر دریائی که سفارش داده شده بود و نه زیر دریائی که قرار بود در اروپا (احتمالاً آلمان فدرال و هلند)

ساخته شود.

- پنجاه هلی کوپتر مخصوص نیروی دریائی.

- تعداد لازم کشتی های نیروبر، کشتی های تانکر سوخت و غیره

- هواپیما های نوع " ORION " ساخت کارخانه لاکهید، با برد طولانی ما مورانجام وظایف اکتشافی نیروی دریائی.

بعلاوه ایران قادر بود در کارخانه های تسلیحاتی خود توپ های ۲۳ میلیمتری ضد هوائی روسی و نوع جدیدی از توپ ۳۵ میلیمتری ضد هوائی دولوله بهتر از سی و پنج میلیمتری سوئیسی و توپ جدید ۲۰ میلیمتری ضد هوائی و تقریباً تمام سلاح های مورد احتیاج ارتش، غیر از هواپیما را سازد حتی قسمت عمده تانک ها را می توانستیم بسازیم و همه را تعمیر و تعمیر نماییم یک کارخانه تعمیر موتور هواپیما در دست ساختمان بود که در نوع خود بی نظیر و تمام احتیاجات نیروی هوائی و هواپیما های شرکت ملی و سایر هواپیما ها را در ایران رفع میکرد.

وظیفه و ما موریت نیروی دریائی ایران نه تنها در محدوده خلیج فارس بلکه انجام هر ما موریت و عملیاتی در دریای عمان و سرتاسر اقیانوس هند بود. من همواره تاکید کرده بودم که ایران قصد بدست آوردن سلاح های اتمی ندارد. ولی هدف و برنامه مسا این بود که از لحاظ تجهیزات متعارف و غیر اتمی یکی از توانا ترین، متحرک ترین و موثرترین ارتش های دنیا را در اختیار داشته باشیم که هم قادر به حفظ و سیانت حدود و صغور و دفاع از استقلال و تمامیت ایران باشد، هم بتواند منافع ما را در خلیج فارس تامین کند و هم در صورت لزوم در حفظ صلح و ثبات در اقیانوس هند مشارکت نماید.

یکبار، سفیر اتحاد جماهیر شوروی، در گفتگوشی با من از اینکه رادارهای پرنده ما خواهند توانست تا پانصد کیلومتری داخل سرحدات شوروی را تحت مراقبت قرار دهند، اظهار نگرانی کرد. من به وی جواب دادم که ماهواره های شوروی قادرند همه چیز را در سرتاسر خاک ایران بدقت ببینند و مراقبت نمایند.

در این منطقه از دنیا، تنها ایران دارای چنین نیروی نظامی بود که می توانست از هرگونه اختلال و اغتشاش بطور موثر جلوگیری نماید. تنها ایران دارای امکانات مالی و بخصوص نیروی انسانی کافی بود که بتواند چنین ارتشی را در منطقه ای به این حد از اهمیت و حساسیت اداره کند.

بسیارند کسانی که از سیاست دفاعی و نظامی ما انتقاد می کردند و هدفهای مرامبتنی بر بلندی پروازی های بی مورد و فزون طلبی و نیز موجد مخارج زاید می دانستند. بنابراین لازم است که توضیح بیشتری بدهم.

هنگامی که ایران را ترک کردم ذخائر ارزی کشور به بیش از ۱۲ میلیارد دلار بالغ می شد. درآمدهای ارزی ایران به حدی بود که قدرت جذب همه آن هنوز در اقتصاد کشور وجود نداشت و زیربنای اقتصادی ایران احتیاج به تکمیل داشت: می بایست شبکه راههای داخلی در ایران توسعه و گسترش یابد. بعلاوه ایران دارای تعداد کافی متخصصین فنی و مواد اولیه صنایع خود نبود. هنگامی که من ایران را ترک کردم نه تنها در کشور ما مطلقاً "بیکاری وجود نداشت"، بلکه یک میلیون تن خارجی در ایران کار می کردند. برنامه های وسیعی برای تربیت مهندسان و متخصصان فنی و کارگران ماهر در دست انجام بود.

متأسفانه با فشارهای تورمی ناشی از عوامل مختلف
و از جمله آنچه درسطور فوق یادآور شدیم، روبرو بودیم.
بنابراین اقتصاد ایران، ناتوان نبود و به
موازات اجرای برنامه‌های وسیع عمران و توسعه
ملی ما قادر بودیم که بدون حذف طرحهای مفید
برای آینده مملکت به تقویت نیروهای دفاعی خود
بپردازیم، بخصوص که این عمل برای حفظ وصیانت
استقلال و تمامیت ایران و تضمین امنیت کشور لازم و
ضروری بود.

فصل سیزدهم

مبانی سیاست خارجی ایران

قبلاً درباره هدفها و دستاوردهای سیاست داخلی ایران سخن گفتم و دیدیم که چگونه کشور ما توانست، پس از نابسامانیهای زمان ممدق، بسط و توسعه ملی را در محیط ثبات و آرامش آغاز نماید.

توفیق ایران در این زمینه و کامیابیهای انقلاب شاه و ملت، بدون یک محیط حسن همجواری و دوستی با کشورهای همسایه و سایر ممالک جهان و بدون تحقق یک سیاست خارجی واقع بینانه میسر نمی شود و اکنون به توجیه جنبه های مختلف این سیاست خارجی و نتایج آن می پردازم.

روابط ایران

با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی

هدف اصلی من در سیاست خارجی این بود که ایران بهترین روابط را با کلیه کشورهای همسایه و هم مرز داشته باشد. من در این زمینه توفیق یافتم زیرا مانند هر نظامی با وجدان از جنگ نفرت دارم و صلح را برای کشور خود واجب می دیدم. کوشش من بر آن بود که میان ایران و همسایگانش احترام متقابل و متساوی برقرار باشد. سیاست ما با کلیه همسایگان مبتنی بر صلح و صفا بود، ولی

میبايست به آنها تفهيم كنيم كه در صورت هجوم به ايران و اعمال سياستى خصم آميز نسبت به كشور ما ، با مقاومت سرسخت روبرو خواهند شد .

خوشبختانه ما توفيق يافتيم كليده مسائل فيما بين رابا اتحاد جماهير شوروى به خوبي حل و فصل كنيم . از جمله اين مسائل ، يكي اختلافات مرزى بود و ديگرى چگونگى تقسيم آب رودخانه ارس كه طبق حقوق بين المللى بر اساس پنجاه و پنجاه به انجام رسيد . بر اساس توافق ، دو كشور مشتركاً " سد بزرگى بر روى رودخانه ارس بنا كرديم كه هم مقادير قابل ملاحظه اى برق توليد ميكند و هم منطقه وسيعى را آبيارى مى نمايد . برنامه هاى مشترك ديگرى هم در اين زمينه طرح ريزى شده بود كه ميبايست سرانجام توليد مشترك برق از تاسيسات سد ارس به يك ميليون كيلووات در ساعت برسد .

حجم مبادلات بازرگانى ما با اتحاد جماهير شوروى سوسياليستى قابل ملاحظه و اين كشور يكي از طرفه اى عمده تجارت خارجى ايران بود . بر اساس فروش و صدور گاز ايران به اتحاد شوروى ، اين كشور در شرايط رضايتبخشى مجتمع عظيم ذوب آهن ايران را بنا كرد . فراموش نكنيم كه در زمان رياست جمهورى ژنرال آيزنهاور امريكائىها از قبول تقاضاى ايران براى احداث يك مجتمع ذوب آهن سرباز زده بودند . روسها همچنين در زمينه اكتشافات و بهره بردارى معادن آهن و ذغال سنگ در جنوب خراسان و در استان كرمان به ما كمكهاى شايانى كردند . بالاخره بايد گفت كه قسمتى مهم از صادرات و واردات ايران به اروپا از طريق خطوط آهن اتحاد شوروى انجام ميگرفت .

افزافه مى كنم كه ما معادل چند صد ميليون روبل

وسا ئل نظامی و جنگ افزار از اتحاد جما هیرشوروی خریداری کردیم و قرار بود مقادیر مهمی اسلحه از چکسلواکی خریداری نمایم .
 با استفاده از فرصت باید بگویم که من همواره چه در چکسلواکی و چه در سایر کشورهای اروپائی با استقبال گرم و محبت آمیز روبرو شدم و روابطی بس دوستانه با رهبران بعضی از این ممالک چون چکسلواکی، بلغارستان، لهستان و رومانی داشتم .
 مخصوصاً "خاطره ای بس دلپذیر از گفتگوهای متعدد خود با آقای چائوشکو، رهبر رومانی دارم که در رفتارش نسبت به من، حتی پس از آنکه مجبور به ترک وطنم شدم، تغییری حاصل نشده است . وی بنظر من مردی است توانا که از هیچ چیز برای حفظ و صیانت استقلال کشورش فروگذار نخواهد کرد .

ترکیه، دوست و متحد ایران

در روابط ما با ترکیه هرگز مشکلی وجود نداشت از زمانی که پدرم به دعوت کمال آتاتورک به ترکیه سفر کرد، روابط دو کشور همواره بردوستی و همبستگی کامل مبتنی بوده است . ایران همواره خواهان عظمت، رونق و پیشرفت ترکیه بوده و برای آن اهمیتی وافر قائل شده است . امروز نیز من از صمیم قلب خواهان سعادت ملت شجاع ترک هستم .
 ترکیه و ایران در چهار چوب پیمان بغداد با یکدیگر متحد بودند . پس از امضاء این قرارداد در سال ۱۹۵۶ سفری به مسکو رفتم و خروشچف که از انعقاد پیمان بغداد ناراضی بود به من گفت :
 "این پیمانی است تهاجمی که بر ضد ما تدارک و منعقد شده!"

به او گفتم ، در محافل سیاسی و مطبوعاتی از یک خط دفاعی در کوههای زاگرس صحبت می‌شود و پرسیدم .

— کوههای زاگرس در کجاست ؟ در روسیه یا در ایران ؟
جواب داد :

— در ایران

به وی گفتم :

— پس روشن است که پیمان بغداد جنبه تدافعی دارد ، نه تهاجمی .

خروشچف لحن صحبت را عوض کرد و گفت :

— با من شوخی نکنید ، خودتان بخوبی میدانید که ما میتوانیم انگلستان را با هفت بمب اتمی و ترکیه را با ۱۲ بمب اتمی نابود کنیم .

چه مفهومی میبایست برای این سخنان قائل شد ؟ اندکی بعد خروشچف اعلام داشت که این پیمان مانند یک حباب صابون منفجر و نابود خواهد شد . بعد از یک ربع قرن باید قبول کرد که حق با خروشچف بود .

تلاش برای صلح

در کنفرانس نفتی الجزایر در سال ۱۹۷۵ فرصت یافتم که مفعلاً با آقای صدام حسین رئیس جمهوری کنونی عراق مذاکره کنم . ما توانستیم در همه مسائل به توافق برسیم . و با حسن نیت کاملی که از دو طرف ابراز شد ، به اختلافات قدیمی دو کشور پایان دادیم و سوء تفاهمهایی را که از دوران استعمار باقی مانده بود از میان برداشتیم .

از جمله توافقیهای دو طرف ، حل مسئله شط العرب بر اساس اصول حقوق بین الملل بود .

من همواره عقیده داشتم که رونق وثبات عراق

و خوشبختی ملت آن، مانند سایر همسایگان، یکی از شروط اصلی امنیت ایران است.

بر اساس همین طرز فکر بود که به کمک افغانستان شتافتیم تا بر مشکلات اقتصادی که با آنها روبرو بود، فائق آید. چندی بعد تغییرات عمده در حکومت و سیاست افغانستان روی داد، بدون آنکه دولتهای بزرگ غربی از خود عکس العملی نشان دهند. ما بلافاصله حکومت جدید افغانستان را به رسمیت شناختیم و به کمکهای اقتصادی خود ادامه دادیم. ولی هنوز هم از بی اعتنائی دول بزرگ غربی نسبت به تغییرات و تحولات افغانستان متحیرم و از خود می پرسیم که آیا نباید این رویه را به آغاز یک تغییر جهت بنیادی در سیاست ابرقدرتها تعبیر کرد؟ من نخستین رئیس کشوری بودم که پس از استقلال پاکستان به آن کشور سفر کردم. ما همواره خود را دوست و متحد پاکستان میدانستیم و در حد مقدور از هیچ کمک اقتصادی و نظامی به آن کشور دریغ نکردیم. ولی همواره برای بهبود و تثبیت روابط میان کشور اسلامی پاکستان و هندوستان کوشیدیم و من بطور کلی هر نوع برخورد و مخاصمه میان دو کشور را برای صلح جهانی بسیار خطرناک میدانستم.

در همین رهگذر بود که با اغتنام از حضور ژنرال یحیی خان رئیس جمهوری پاکستان در تخت جمشید بمناسبت برگزاری آئین دوهزاروپانصدمین سال بنیان گذاری شاهنشاهی ایران ملاقاتی میان ایشان و آقای پادگورنی صدر هیئت رئیسه اتحاد جماهیر شوروی ترتیب دادم. امید من آن بود که بدین ترتیب از خطر برخورد میان هند و پاکستان بکاه مناسبت بحران بنگلادش اجتناب شود.

مناسفانه سخت گیری وعدم انعطاف ژنرال یحیی

خان مانع حصول نتیجه شد و امیدهای من به باد رفت .

همسایگان مادر خلیج فارس

روابط ما با کشورهای جنوبی خلیج فارس پیوسته دوستانه بوده است ، بویژه با عربستان سعودی . من چندین بار به عربستان سعودی ، کشوری که استقلال و تمامیت آن برای ما مسلمانان واجد اهمیت بسیار است ، سفر کردم . از جمله دوبار توفیق زیارت خانه خدا را یافتم . من هم مانند هر مسلمان مومن و معتقد امیدوارم عربستان سعودی بتواند پیوسته با قدرت ثبات ، رسالت خود را در دفاع از اماکن مقدسه اسلام که هر سال میلیونها نفر به زیارت آنها می‌شتابند ، انجام دهد .

تاریخ ، ابن سعود بنیان گذار عربستان سعودی را مردی بزرگ ، شجاع ، غیرتمند ، مدیر و مدبّر می‌شناسد . با توجه به اوضاع دلخراش کنونی ایران باید واقعا " خوشحال بود که عربستان سعودی آزادی و استقلال خود را حفظ کرده و باید دعا کرد که در آینده نیز چنین باشد .

چند سال پیش آقای رابرتز فرستاده مخصوص وزارت امور خارجه ، بریتانیای کبیر در ملاقاتی به من اطمینان داد که کشورش " هر اندازه که لازم باشد " حضور خود را در خلیج فارس حفظ خواهد کرد . سه ماه بعد از این مذاکره ، انگلیسها با شتاب خلیج فارس را رها کردند و رفتند . اگر اشتباه نکنم این اقدام مقارن بود با ورود و عضویت بریتانیای کبیر در بازار مشترک اروپا .

پس لازم بود که بهر قیمت هست ، امنیت خلیج فارس حفظ شود و کدام قدرت غیر از ایران میتواند است

حنین مسئولیتی را تقبل نماید؟

به همین سبب بود که ایران درست یک روز قبل از آنکه انگلیسها از خلیج فارس بیرونند حاکمیت خود را با ردیگر سر جزایر تنب کوچک ، تنب بزرگ و ابوموسی مستقر کرد .

در بحرین ایرانیان فقط یک ششم جمعیت را تشکیل میدادند . در نتیجه دولت ایران قبول کرد که برای تعیین سرنوشت این جزیره به آراء مردم آن مراجعه شود و آنها استقلال بحرین را برگزیدند . در سال ۱۹۷۳ به درخواست صریح سلطنت نشین عمان من تصمیم گرفتم کمک نظامی به آن کشور بدهم تا بتواند استقلال و تمامیت خود را در مقابل شورشیان ظفار ، که از حمایت کمونیستها و یمن جنوبی برخوردار بودند ، حفظ و حراست کند .

چینیها نیز که ، ابتدا از شورشیان عمان حمایت میکردند ، پس از برقراری روابط سیاسی و دوستانه با ایران دست از این حمایت برداشتند . در اینجا به خوبی دیده میشود که چین در سیاست خارجی خود همواره نقشی صریح و روشن دارد و من در مذاکراتم با آقای هوآکوفنگ رهبر چین که در پائیز ۱۳۵۷ انجام گرفت ، با ردیگر متوجه صداقت سیاست خارجی چین و بینش و برداشت صحیح این کشور از اوضاع جهانی شدم .

در عمان سربازان ما با دلاوری به وظائف خود عمل کردند تا آنکه دوست من سلطان قابوس توانست بر اوضاع مسلط شود و نظم و امنیت را برقرار کند .

تلاش برای تشکیل بازار مشترک کشورهای ساحلی اقیانوس هند

افریقا در برابر مداخلات و برتری جونی کمونیستها

در مقابل خطرات روزافزونی که منطقه ما را تهدید میکرد، بنظر من لازم آمد که یک سیاست مشترک همبستگی و همکاری میان کشورهای ساحلی خلیج فارس تدوین و اتخاذ شود تا بتواند امنیت این منطقه حساس را تامین و تضمین نمایند.

من عقیده داشتم که کشورهای ساحلی اقیانوس هند، یعنی ایران، پاکستان، هندوستان، بنگلادش، بirmانی، مالزی، تایلند، سنگاپور، استرالیا، و حتی زلاندنو و البته با کشورهای ساحلی شرق آفریقا باید مشترکاً و متفقاً "امنیت این منطقه را تامین نمایند. فراموش نکنیم که هدف از انعقاد پیمان جنوب شرقی آسیا تامین همین نظر بود که متأسفانه توفیقی حاصل نشد و اکنون این پیمان در حال نزع است.

در همین رهگذر بود که در مسافرتی به استرالیا در سال ۱۹۷۴ من پیشنهاد کردم بازار مشترک کشورهای ساحلی اقیانوس هند بوجود آید. متعاقب آن، همین پیشنهاد را در سنگاپور به آقای لی کوآن یو رهبر مدبر آن کشور، و دولت هند نیز ارائه دادم.

طبق پیشنهاد من میبایست پس از مطالعه دقیق مبادلات نیازها و امکانات کشورهای عضو، برنامه‌های جامعی برای بازرگانی و همکاری میان آنها تنظیم و تدوین شود. بعنوان مثال، من اعلام کرده بودم که ایران حاضر است در زمینه صنعتی کردن

هندوستان و بهره‌برداری از منابع معدنی و اراضی کشاورزی آن، تشریک مساعی و کمکهای لازم را معمول دارد.

بدون آنکه این بازار مشترک تشکیل شده باشد، کمکهای اقتصادی قابل ملاحظه‌ای به بعضی از کشورهای افریقائی ساحل اقیانوس هند انجام دادیم و حتی قدم فراتر نهاده و از کمک به کشورهای چون سنگال که در کنار اقیانوس اطلس واقع است و یابعضی از ممالک داخلی قاره افریقا، دریغ نکردیم. من بارهبران افریقای جنوبی برای یافتن راه حل مطلوبی در زمینه مسئله نامیبیا به مذاکره و تبادل نظر پرداختم. همچنین همه رهبران جنبشهای سیاهپوست مختلف رودزیا را، به حضور پذیرفتم و آنان را جدا "تشویق کردم که در جستجو و تحقق راه حلی عادلانه و صلح‌آمیز برای مسائل آن کشور همکاری و تشریک مساعی نمایند. این اقدامات من در زمینه استقرار صلح در قاره افریقا موجب ابراز تشکر و حق شناسی امریکائی ها و انگلیسها شده بود.

فراموش نکنیم که ایران از قاره افریقا چندان دور نیست و فقط شبه جزیره عربستان و دریای احمر با اقیانوس هند ما را از آن قاره جدا میکند. ایران نمیتوانست نسبت به توسعه نفوذ کمونیسیم در قاره افریقا بی اعتنا بماند. این توسعه در سه محور انجام میگردد: محور نخست از لیبی بسوی چاد، سودان و سومالی یعنی همان محور مدیترانه دریای احمر، اقیانوس هند است. محور دوم در جهت ارتباط میان مدیترانه و اقیانوس اطلس است و محور سوم میخواهد قاره، افریقا را در حد آنگولا و موازمبیک بدون نیسم قسمت نماید. حتی من این اندیشه را در سرپرورده بودم که ایران به تامین اعتبار مالی جهت

ساختمان خط آهن سرتاسری شرق و غرب آفریقا کمک نماید .
خوشبختانه در حال حاضر مصرومراکش ، بر اثر رهبری پرزیدنت سادات و سلطان حسن دوم ، استوار برجای خود ایستاده اند و از استقلال و آزادی تمامیت خود دفاع میکنند . من در جای دیگر به تفصیل از این دو دوست خود و این دو شخصیت استثنائی جهان و همچنین از آقای سنگور رئیس جمهور مدبر سنگال سخن خواهم گفت .

باید مجدداً " این نکته را یادآور شوم که محورهای نفوذی کمونیسم در آفریقا در جهت از بین بردن تعادل این قاره ترسیم شده اند و نشانه وجود و اعمال یک سیاست سوق الجیشی طویل المدت هستند که اگر به این نکته توجه نشود فردا ، آفریقای سیاه تبدیل به آفریقای سرخ خواهد شد .

من عمیقاً " عقیده دارم که تشکیل یک منطقه صلح و شبات در اطراف اقیانوس هند میتواندست با عث شود که دیگر ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی دخالتی در این منطقه نداشته باشند . پیشنهاد من قابل تحقق و منطقی بود . ولی آیا ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی میتوانند قبول کنند که این پیشنهاد به مرحله عمل درآید و حضور نظامی آنان در اقیانوس هند غیر لازم تشخیص داده شود؟

تلاش برای همبستگی جهانی

شاید ضرورت نداشته باشد که به روابط کشور خود با ممالک غربی تاکید کنم . به گمان من ایران از لحاظ مرامی و سیاسی جزئی از اردوی کشورهای دمکراتیک غربی است و از لحاظ اقتصادی قسمت اعظم

مبادلات مابا ایالات متحده امریکا و سایر کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی صورت میگیرد. باید اضافه کنم که ما در این اواخر کوشیدیم مبادلات بازرگانی و روابط اقتصادی خود را با سایر کشورهای امریکای شمالی و نیز ممالک امریکای مرکزی و امریکای جنوبی بسط و توسعه بخشیم.

من همواره صراحتاً گفته‌ام که سیاست خارجی ما تنها در خدمت مصالح ایران بود. اما بدیهی است که مصلحت ایران ایجاب میکند که همسایگان ما پیوسته در حالت صلح و ثبات و ترقی بسر برند. به همین سبب پیوسته به سیاست حسن همجواری عمل کردیم و تاجائی که میتوانستم از معاضدت و یاری به آنان دریغ نورزیدم. باز به همین دلیل است که عقیده داشتیم که باید در سیاست خارجی خود اصل تعادل میان دنیای غرب، اتحاد جماهیر شوروی، کشورهای اروپای شرقی و جمهوری خلق چین را مراعات نمائیم. ما به همبستگی عمیق و راستین میان همه ملل جهان عقیده داشتیم و آنرا یکی از مبانی سیاست خارجی خود میدانستیم و امیدوار بودیم که سایر کشورهای جهان نیز به این اصل عمل کنند.

من در سال ۱۹۷۳ پیشنهاد کردم که دوازده کشور صنعتی عمده جهان به دوازده کشور عضو اوپک ملحق شوند و به اشتراک صندوق بین المللی کمکهای اقتصادی را بوجود آورند و هر یک ۱۵۰ میلیون دلار سرمایه آنرا تقبل نمایند. بر پایه پیشنهاد من میبایست دوازده کشور از ممالک جهان سوم نیز در شورای این صندوق شرکت داشته باشند تا متفقاً به طرحهای پیشنهادی ممالک در حال توسعه رسیدگی شود و تاکید کرده بودم که باید به اولویت طرحهای

که به استقلال اقتصادی این کشورها کمک می‌کنند
توجه بیشتر به عمل آید.

پس از سال ۱۹۷۳ به عامل جدید در این رهگذر
پدیدار شد: نخست افزایش تعداد اعضای اوپک، دوم
تزلزل وضع دلار که در آن هنگام پولی محکم بود،
سوم قیمت نفت، البته اگر قرار باشد که در حال
حاضر به پیشنهاد من توجه شود، باید عوامل فوق
را هم در نظر گرفت.

بر پایه پیشنهاد من قرار بود سرمایه ایمن
صندوق سه میلیارد دلار باشد و اکنون مبلغ ضروری،
بیشتر از سه میلیارد است و صلاح خواهد بود که سرمایه‌گذاری
اولیه هر کشور عضو یا میزان درآمد آن متناسب باشد
بدیهی است نمی‌توان از عربستان سعودی و گابن یک
اندازه کمک انتظار داشت.

پیشنهاد من واقع بینانه بود

بر اساس نظر من، بانک جهانی سرمایه و توسعه
و صندوق بین المللی پول می‌بایست به عنوان مشاور
فنی و عامل انجام و تسهیل سرمایه، سرمایه‌گذاریها،
با صندوق همکاری نمایند و با اتکاء به منافع آن
وامهای بیست ساله با نرخ سالیانه ۲/۵ درصد در
اختیار کشورهای در حال توسعه قرار دهند. آقای
مکنا مارا رئیس بانک جهانی و همچنین مدیر کل صندوق
بین المللی پول، این پیشنهاد را به تأیید و حسن
اعتبار فراوان تلقی کردند. فراموش نکنیم که بر
اساس این طرح از یک طرف کمک موثری به توسعه
اقتصادی و صنعتی در کشورهای جهان سوم به عمل
می‌آمد و از طرف دیگر ممالک صنعتی از سفارش‌های
زیادی برخوردار می‌شدند و صادراتشان رونق می‌گرفت.

نتیجه نهائی، تحکیم همکاری و همبستگی بین المللی بود.

از دیدگاه من این صندوق میبایست با بی طرفی کامل سیاست عمل کند و امکانات خود را در اختیار همه کشورهای نیازمند، بدون توجه به نظام حکومتی آنان، قرار دهد.

چنین سازمانی میتواند در حقیقت یک بنیاد جهانی و تعاونی همکاریهای بین المللی باشد. این پیشنهادها در چهارچوب یک طرح بین المللی به منظور حل بحران جهانی نیروارائه شده بود که متأسفانه نه کشورهای صنعتی با آن موافقت کردند، و نه کشورهای عضو اوپک.

بی شبهه این طرح، شجاعانه و ابتکاری بود. اما تخیلی و دوراز واقع بینی نبود و به تحقیق همبستگی و همکاری بین المللی به منظور نیل به ثبات اقتصادی و سیاسی در جهان، تکیه داشت. روشن است آنهایی که پیوسته در جستجوی ناسامانی جهانند، نسبت به این طرح نظر خوبی نداشتند.

درست تجسم کنید: اگر اتحاد سرخ و سیاه در ایران شکست خورده بود و ایران میتواند به قیمتهای فعلی، روزانه پنج تا شش میلیون بشکه نفت صادر کند، چه امکاناتی در اختیار ایران بود و به چه پیشرفتهای حیرت انگیزی که نائل نمیشد. با این امکانات ما میتوانستیم به هدفهای انقلاب شاه و ملت برسیم و در حل و فصل مشکلات جهانی، از جمله مسائلی که در کنفرانس شمال، جنوب مطرح شده بود، بطور موثر کمک نمائیم.

در مورد مسائل کنفرانس اخیر الذکر، من مکرراً با آقای ژسکار دستن رئیس جمهوری فرانسه به مذاکره و تبادل نظر پرداختم. میان ما اتفاق نظر

کامل وجودداشت و هر دو معتقد بودیم که مسائل بزرگ اقتصادی و سیاسی جهان ، از جمله مسئله نیرو را باید یکجا و بطور کلی حل و فصل کرد . امیدوارم رئیس جمهور فرانسه بتواند ، علی رغم دشواریهای موجود ، به کوشش و تلاش خود در این زمینه ادامه دهد .

فصل چهاردهم

بزرگان جهان ما

در زمان سلطنت پدرم، سفیران در امور مربوط به سیاست خارجی سهم و نقش عمده‌ای داشتند، و البته در مورد روابط مابا کشورهای خارجی، متأسفانه سهم سفرای آنها در ایران به مراتب بیشتر بود.

امروزه سرعت و سهولت مسافرت چنان است که رهبران کشورها میتوانند غالباً "بایکدیگر ملاقات کرده، مستقیماً" به حل و فصل مسائل و معضلات بپردازند. من به سهم خود در طی سی و هفت سال سلطنت همواره از این شیوه نوین دیپلماسی حسن استفاده کردم.

حتی یک کتاب مستقل برای نقل و تحریر تاریخ و وقایع و داستانهای مربوط به این ملاقاتها کافی نخواهد بود. این دید و بازدیدهای سیاسی، در صورت وجود حسن نیت، بهترین روش از میان بگذردن دشواریها و نیل به هدفهای صحیح سیاسی است. بهمین سبب است که شاید در طول تاریخ، هرگز رهبران کشورها به قدر دوران معاصر، بیدار یکدیگر نرفته باشند.

وطن پرستی سرسختانه ژنرال دوگل

هنگامیکه ژنرال دوگل در راه مسافرت به مسکو، در سال ۱۹۴۳ به تهران سفر کرد، من پادشاهی جوان

بودم و از همان نخستین لحظه دیدار، مجذوب شخصیت
استثنائی این مرد بزرگ شدم. هنگامیکه دوگنل از
فرانسه سخن میگفت، من همه آمال و آرزوهای خود
را درباره وطنم، درسختان او باز یافتم. هدف
اوتجدید استقلال وعظمت فرانسه، در داخل وخارج
بود. او از آرمانهایش با فصاحت وبلاغت وصراحت
سخن میگفت ومن نیز، احساس میکردم، که آرزوهای
وامیدهای مشابهی برای ایران دارم، پس از این
چندین ملاقات دیگر، چه در پاریس، چه در ایران
با ژنرال دوگنل دست داد و هر بار رشته های مودت و
احترام متقابل ماستوارتر شد. باید اضافه کنم
که غالباً " از طریق مبادله نامه نیز با یکدیگر
ارتباط داشتیم.

پس از مرگ ژنرال دوگنل، من برای حضور در مراسم
مذهبی که بیاد اودر کلیسای نتردام ترتیب یافته
بوده پاریس رفتم. تقریباً همه رهبران بزرگ
جهان در این آئین حضور داشتند. در میان آنان تنها
کسی که در منزل شخصی خانم دوگنل با ایشان ملاقات
کردم من بودم و شدیداً تحت تاثیر این توجه خاص
که نشانه روابط استثنائی من با ژنرال دوگنل بود،
قرار گرفتم.

من پیوسته این وطن پرست بزرگ را همانند
معلم و راهنمایی برای خود تلقی میکردم. برای
شناخت خدمتی که او به فرانسه کرده است کافی
است وضع این کشور را در سال ۱۹۵۶ با زمانی مقایسه
کنیم که دوگنل از ریاست جمهوری استعفا کرد.
آنوقت درخواستیم یافت که او برای فرانسه چه کرد.

رهبران سه کشور بزرگ در تهران

برگزاری کنفرانس سه کشور بزرگ در تهران

برای من این امکان را فراهم آورد که برای نخستین بار با دو تن از رهبران بزرگ جهان یعنی روزولت و استالین ملاقات کنم. لازم به یادآوری است که قبلاً وینستن چرچیل را دیده بودم.

در این میان، ژوزف استالین تنها کسی بود که با رعایت اصول تشریفاتی سیاسی، سخماً "بیدار من یعنی رئیس کشور میزبان، آمد. برای دیدار روزولت و چرچیل لازم آمد که به سفارت شوروی بروم.

درباره ملاقاتم با استالین گفتنی بسیار است. به عنوان مثال، هرگز فراموش نخواهم کرد که وی با صراحت به من گفت: "برای پنجاه سال آینده آسوده خاطر باشید!" آیا میبایست این بیان را همانند تضمینی تلقی کنم که تزارها به سلسله قاجار داده بودند؟

استالین به حد افراط مبادی آداب بود. تا آنجا که درنگ و توجه کرد که من قبل از شروع به نوشیدن جای کنم. ما از موضوعات بسیار سخن گفتیم و او هم بر هر موضوعی با دقت خاص توجه میکرد. نکته فوق العاده مهم برای من، تجدید تسلیحات ارتش ایران بود و عجله داشتم که نیازمندیهای خودمان را به تانک و هواپیما باوی در میان بگذارم.

به محض اشاره به این مطلب، استالین پیشنهاد کرد که تجهیزات و جنگ افزارهای لازم برای یک هنگ زرهی و یک هنگ هوایی را در اختیار ایران بگذارد که شرایط و نحوه واگذاری و ترتیب آموزش افراد بعداً به توافق طرفین معین گردد. البته من به گرمی از این پیشنهاد استالین سپاسگزاری کردم. زیرا میدانستم در صورت حصول توافقی عادلانه این عمل گامی بسوی تجدید حیثیت و تحکیم استقلال کشورم خواهد بود. چند هفته بعد نماینده مخصوص

استالین شرایط این پیشنهاد را به من اطلاع داد. این شرایط سخت و نامطلوب بود. روسها میخواستند که هنگ زرهی در قزوین و هنگ هوایی در مشهد، یعنی هر دو قسمت شمالی کشور مستقر شود و تا پایان جنگ فرماندهی آن زیر نظر ستاد ارتش شوروی باشد. چون این شرایط مخالف استقلال و حق حاکمیت ملی ایران بود، از قبول آن سر باز زدیم و در نتیجه روابط من با استالین تیره شد.

با همه این تفصیلات، باید قبول کنم که استالین سرداری بزرگ و در حقیقت فاتح جنگ جهانی دوم بود. در کنفرانسهای تهران، یالتا و پوتسدام بازیگر اصلی استالین بود که توانست عملاً نظرات خود را به دو همتای دیگرش تحمیل کند و شرایط مناسبی برای اتحاد جماهیر شوروی در صحنه جهانی تحمیل نماید که این کشور هنوز هم از آن منتفع است.

اکنون که به بحث درباره روابط خود با اتحاد جماهیر شوروی و استالین پرداخته‌ام بدینست بگویم که مناسبات من با جانشینانش همیشه آسان نبود. من از مرام اشتراکی و نظام عقیدتی حاکم بر اتحاد جماهیر شوروی بکلی دور بوده و هستم و در تمام مدت سلطنت خود با آن مبارزه کردم و میدانستم که این مبارزه خطراتی را در بر دارد و این خطرات را پذیرفتم. عدم تفاهم میان شورویها و من تا سال ۱۹۵۶ که برای نخستین بار به مسکو سفر کردم، کم و بیش بطول انجامید. ملاقات من با خروشچف چند روزی بعد از انعقاد پیمان بغداد صورت گرفت. قبلاً جریان این ملاقات و عکس العمل خروشچف را با زنگو کرده‌ام. مذاکره با نیکیتا خروشچف آسان نبود. او مردی سخت و گاه لجاجت بود اما در شخصیت و رفتارش یک جنبه ساده و در عین حال محیل روستائی وجود داشت.

که خالی از لطف نبود. بهر حال مابه توفیق رسیدیم که روابط دو کشور باید بر حسن همجواری استوار باشد و از آن پس هر دو دولت به این سیاست عمل کردند.

با آقای لئونید برژنف هم در ایران و هم در مسکو ملاقات و مذاکره داشتم. گرچه این مذاکرات گهگاه بسیار حساس و دقیق بود، ولی من از آنها خاطره‌ای بس دلبزیدارم و صرف نظر از اختلافات مرامی و عقیدتی برای آقای برژنف احترامی خاص قائل‌م و او را سیاستمداری توانا و کم نظیر می‌دانم.

آقای برژنف به اجرای سیاست همزیستی مسالمت-آمیز و اصول قطع نامه‌های هلسینکی سخت دلبستگی دارد. او موفق شده است کشورش را به جدا علی قدرت برساند. اتحاد جماهیر شوروی اکنون بزرگترین نیروی اتمی جهان را در اختیار دارد، و بزودی دارای تواناترین نیروی دریائی جهان خواهد شد. برتری نیروهای زمینی، هوائی و هوایرد اتحاد جماهیر شوروی چنان است که نیاز به مقایسه و بازگوئی آن نیست.

بازگردیم به کنفرانس تهران و ملاقاتهایی که داشتم. طی این کنفرانس بود که الزاما "جهت دیدار روزولت به سفارت شوروی رفتم. در این هنگام روزولت در جدا علی قدرت و نفوذ جهانی خود بود و چقدر متعجب شدم وقتی بالحنی جدی از من خواست که پس از پایان دوران ریاست جمهوری او را به عنوان متخصص جنگلکاری در ایران استخدام کنم؟! نمیدانستم این تقاضا را چگونه تلقی کنم؟ آیا می‌بایست فکر کنم که از نظر روزولت آینده ایران آنقدر مطمئن است که باید به فکر جنگلکاری زمینهایش بود؟!!

نخستین ملاقات من با ونستون چرچیل هنگامی

صورت گرفت که وی در راه سفر به مسکو توقفی کوتاه در تهران داشت. در این ملاقات ما به تفصیل پیرامون چگونگی رهبری عملیات جنگی به تبادل نظر پرداختیم با وجود جوانی، من دیدگاههای نظامی و سیاسی خود را برای چرچیل شرح دادم. عقیده من آن بود که متفقین باید از جنوب یعنی از ایتالیا و بالکان به اروپا حمله کنند، زیرا این دو منطقه را ضعیفتر میدانستم و دلایل دیگری نیز برشمردم.

چرچیل، مطابق معمول برصندلی راحتی لسم داده و با تعجب و تحیر به من نگاه میکرد. در تمام مدتی که من صحبت میکردم مستقیماً "به چشمان من نگاه میکرد چون سخنانم به پایان رسید سکوت کرد و چیزی نگفت.

سالها بعد، به هنگام مطالعه خاطراتش دریافتم که چرچیل عقاید آن روزی مرا تأیید میکرد. او با همت و خونسردی فراوان کشورش را به پیروزی هدایت کرد.

پس از جنگ چندبار با چرچیل ملاقات داشتم. در یکی از این دیدارها، که چرچیل مچهددا" نخست وزیر انگلستان شده بود، طی ناهاری در خانه شماره ۱۰ دانینگ استریت، بانو چرچیل نظر مرا درباره نقش آینده همسرش در سیاست انگلستان پرسید. او فکر میکرد که شاید چرچیل بتواند پس از پایان دوران نخست وزیری، نقش یک مرشد و راهنما و مشاور غیر فعال سیاسی را در کشورش ایفا کند. من با این عقیده موافق نبودم و به خانم چرچیل گفتم که حیثیت و اعتبار جهانی شوهرش چنان است که باید نقطه پایان زندگی سیاسی اش همان مقام رهبر پیروزمند جنگ و نخست وزیری باشد نه چیز دیگر.

هنگامی که به ملت بزرگ و نجیب آمریکا شـسی می اندیشم، گذشته از روزولت نام رهبرانی چون ژنرال آیزنهاور، ریچارد نیکسون، هنری کیسینجر، ترومن، ارل هاریمن و لیندون جانسون به خاطر می آید.

قطعا " مورخان از ژنرال آیزنهاور بیشتر بعنوان یک سردار و یک رهبر نظامی سخن خواهند گفت . من بیشتر به جنبه های اخلاقی و احساسی شخصیت وی فکر می کنم . آیزنهاور، مردی بود واقعا " نیک نهاد که عمیقا " در دل هم میهنانش جای داشت پس از مرگش من خود را اخلاقا " موظف دانستم که در مراسم تشییع جنازه این سردار بزرگ و شخصیت استثنائی شرکت کنم فراموش نکرده بودم که بهنگام ریاست جمهوری دولت آمریکا برای نجات ایران از خطر هرج و مرج و سقوط به من کمک کرد . باید گفت که سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در این زمان بوسیله مردی مضم و توانا چون جان فوستر دالس رهبری میشد و سیاستی بود فراخور شایسته یک قدرت بزرگ جهانی .

از سال ۱۹۵۳ تاکنون پیوندهای مودت و دوستی استواری میان ریچارد نیکسون و من وجود دارد . در آن زمان او معاون رئیس جمهور وقت آمریکا یعنی ژنرال آیزنهاور بود که در زمان حکومتش روابط ما با آن کشور در حد اعلای خود قرار داشت . این حسن رابطه کامل در زمان ریاست جمهوری نیکسون و جerald فورد ادامه یافت .

در زمینه سیاست خارجی آمریکا ، بینش نیکسون

واقع بینانه بود. دو تصمیم مهم وی یعنی خروج آمریکا از جنگ ویتنام و برقراری روابط عادی و دوستانه با جمهوری خلق چین، هر دو عاقلانه و مدبرانه بود. همچنین وی برای حفظ تعادل قوا در جهان و صیانت حیثیت و نفوذ اعتبار آن در صحنه بین‌المللی اهمیتی خاص قائل بود که درخور توجه است.

قبل از اینکه نیکسون به ریاست جمهوری آمریکا نائل شود، من مفصلاً در تهران با وی مذاکره و گفتگو داشتم و در همه مسائل مهم جهانی تفاهم کامل میان ما حاصل شده بود که بر این اساس در صحنه سیاست بین‌الملل باید هر کشور در جستجوی پیوندها و متحدان طبیعی خود باشد، یعنی ممالکی که با آنها مستمراً دارای منافع مشترک می‌باشد و از پیوندهای زودگذر اجتناب کند. نیکسون و من با یکدیگر توافق داشتیم که یک متحد قوی و مطمئن بهتر از ده کشور متزلزل و ناتوان است.

بهنگام اقامت در مکزیک، ریچارد نیکسون نشان داد که به پیوندهای دوستی و مودتش، میتسوان اعتماد داشت.

با هنری کیسینجر، در مشاغل و مسئولیت‌های مختلفش تماس داشتم؛ نخست هنگامی که رئیس شورای امنیت ملی بود و نیز در زمان وزارت امور خارجه نیکسون و جerald فورد. او مردی است هم مطلع از سیاست جهانی و هم کاردان مجرب، در روابط اجتماعی و سیاسی پای بند اصول و معتقد به ضرورت حفظ قدرت سیاسی و بین‌المللی آمریکا و رعایت اصل تعادل در صحنه جهانی. باید اضافه کنم که در زمینه تاثیر عوامل سیاسی، جغرافیایی در مسائل و روابط بین‌الملل اتفاق نظر کامل میان ما وجود داشت و دارد.

کیسینجر، مردی است واقعا " هوشمند، زیسرک
ونکته سنج، صفات وخصائصی که کمتر در بزرگان جهان
مشاهده میشود.

روابط ایران و امریکا در زمان وزارت امور
خارجه کیسینجر به عالیترین حد خود رسید که جلوه‌ای
از آن انعقاد و قرارداد بازرگانی پنجساله و پنجاه
میلیارد دلاری میان دو کشور بود.

در میان سایر رجال سیاسی امریکا که از آنان
خاطره‌ای دلیذیر دارم، باید به ارل هاریمسن،
برزیدنت ترومن و برزیدنت جانسون اشاره کنم.
نخستین دیدار من با هاریمسن در زمان جنگ صورت گرفت
از آن پس او همواره نقشی مهم در سیاست خارجی ایالات
متحده و رویه حزب دمکرات داشت و مورد احترام بسیار
بوده و هست. ترومن در دورانی بس دشوار زمام امور
را بدست گرفت و پیوسته با قدرت و حسن تصمیم به مقابله
با مسائل پرداخت. من شخصا " لیندن جانسون را یک
رئیس جمهوری و شخصیتی بزرگ تلقی میکنم که مقامی
فراخور خود در تاریخ بدست نیاورد. همسرش لیدی برد
نیز بانوئی شایسته است.

ژرژ ششم، پوین و لنوم بلوم

نخستین سفر رسمی من به عنوان پادشاه ایران
به خارج از کشور، در سال ۱۹۴۸ به لندن صورت گرفت.
این مسافرت به مناسبت بازیهای المپیک انجام شد و
شاید بهمین سبب و به علت گرفتاری ما موران تشریفات
بود که ترتیب برنامه‌ها در حد مطلوب انجام نشد. ولی
ژرژ ششم و خانواده‌اش با محبتی خاص مرا پذیرفتند که
در نتیجه از این سفر خاطره‌ای دلیذیر دارم.
طی چند روز اقامت در لندن مذاکرات مفصلی با

آقای بوبین وزیر خارجه انگلستان داشتم . هنگام صحبت از ثروت‌های طبیعی و منابع معدنی ایران، اشاره‌ای به استان کرمان شد . بوبین بلافاصله گفت :

- آری متوجه شدم . کرمان که در منطقه نفوذ ما واقع است .

با تعجب به وی جواب دادم :

- من تصور میکردم سرتاسر کشور ایران جزئی از دنیای آزاد است .

بوبین جواب داد :

- بلی مفصود من همین بود .

سه ماه بعد از مذاکرات بود که فخرآرایی در دانشگاه تهران به من سوء قصد کرد . در همین سال (۱۹۴۸) یک سفر رسمی به فرانسه کردم که طی آن مذاکراتی مفصل با لئون بلوم یکی از رجال معروف فرانسه و کی موله داشتم . میان ما تفاهم کامل برقرار شد مخصوصاً " وقتیکه سخن از برنامه‌های رفاه اجتماعی در ایران رفت .

همچنین روابط حسنه‌ای میان من و سایر روسای ممالک غربی وجود داشت که در شمار آنها قبلاً به پرزیدنت ژیسکار دستن اشاره کردم .

بزرگان افریقا

ملاقات‌های من با امپراطوری اتیوپی ، هایلند سلاسی همواره گرم و محبت‌آمیز بوده است . من نسبت به شجاعت و شهامت وی در مقابل با حمله ایتالیا احساس تحسین میکردم . مذاکرات بین ما همیشه گرم و صریح بود و چندبار بخود اجازه دادم که به امپراطور ، انجام اصلاحات اجتماعی را در داخل کشورش توصیه کنم .

هنگامیکه امپراطور برای دفاع از کشورش به

جامعه ملل آمد و توفیق نیافت من محصل جوانی بودم .
جامعه ملل در حفظ استقلال و موجودیت اتیوپی عاجز
ماند . سازمان ملل نیز امروزه در موارد مشابه
موثرتر از جامعه ملل دیروز نیست و اتیوپی هم امروز
چه سرنوشتی دارد ؟

مادر نظر داشتیم کمکهای اقتصادی بیشتری بـ
کشورهای ساحل عاج ، گابن و سنگال انجام دهیم . روابط
من با پرزیدنت سنگور بسیار دوستانه است . وی در صحنه
جهانی از حیثیت بزرگی برخوردار است و همگان او را نه
تنها استاد مسلم زبان و ادبیات فرانسه و شاعری
برجسته ، بلکه رهبری توانا و مدیر میشنا سـ
در ملاقاتهایم با پرزیدنت سنگور مخصوصاً " دربار
فرهنگ افریقای سیاه که بسیار مورد علاقه اوست ،
سخن گفتیم . بخصوص که من نیز به اعتلای فرهنگ
ایران دلبستگی عمیق داشته و دارم .

نظریات پرزیدنت سنگور در تدوین و اجرای سیاست
آفریقائی ایران بسیار موثر و مفید بود . متأسفانه
من سخما " نتوانستم به سنگال سفر کنم . ولی شهبانو
در مسافرت رسمی خود به آنجا با استقبال گرم و پر شور
مواجه شد .

دوستان عرب

دوست من سلطان حسن دوم از زمان ولایت عهدی ،
شجاعت و شهامت و میهن دوستی خود را ثابت کرد و هرگز
از مواجهه با خطرات بیمی نداشته و ندارد .

سلطان حسن دوم ، پادشاهی است هوشمند و دانا
که تحصیلات عالی خود را در رشته حقوق در دانشگاه
بر دو انجام داده است . وی هم به فرهنگ جدید
اروپائی و هم به معارف اسلامی آشنائی کامل دارد .

شاید ضروری نباشد که بگویم تا چه حد آرزومند توفیق
وی وسادت ملتش هستم .

همچنین باید فرصت را مغتنم شمرده سپاسگزاری
خود و خانواده ام را از میهمان نوازی و پذیرائی گرم
ایشان نسبت به ما بازگو کنم .

البته نباید فراموش کنیم که انورالسادات
هنگامی زمام امور مصر را بدست گرفت که کشورش
در جنگ شکست خورده و ملتش دل آزرده و سرگشته بود .
او نبرد را با استفاده از جنگ افزارهای روسی از سر
گرفت و برای نخستین بار مصریان را به پیروزی رساند ،
سپس بخاطر حفظ صلح و صیانت استقلال کشورش به خدمت
مستشاران شوروی خاتمه داد و راهی انحصار را "در جهت
منافع ملت مصر در پیش گرفت . روشن بینی سیاسی
و شهامت و واقع بینی انورالسادات ، نیاز به بازگو
ندارد . به همین سبب است که او را باید یکی از
مردان بزرگ تاریخ و یکی از برجسته ترین نوابع
سیاسی مصر تلقی کرد .

از صمیم قلب برای توفیق این رهبر بزرگ و
سعادت ملتش دعا کنیم .

درباره ملک حسین پادشاه اردن هاشمی ، هر چه
بگویم کم است . من او را نه تنها یک دوست ، بلکه
یک برادر تلقی میکنم . او انسانی است تمام عیار ،
رثوف ، مهربان ، با شهامت که کشورش را در شرایطی
بس دشوار با تدبیر کامل رهبری میکند .

ملک حسین ، بارها با همت و شجاعت ، با نشیب و
فرازها و دشواریها به مقابله پرداخته و شایسته آن است
که ملتش را به هدفهای بلند می که دارد نائل سازد .
در این مورد مناسب است جریان واقعه ای را یاد آور
شوم .

چند سال پیش به تحریک جمال عبدالناصر ،

کودتائی در اردن ترتیب داده شده بود. به سرکردگی یک ژنرال، یکی از پادگانهای آن کشور شورش کرد. ملک حسین با تهور و شجاعتی وصف ناپذیر تنها و بدون محافظ، به میان افسران و سربازان شورشی رفت، با آنان سخن گفت و سخنانش آنقدر موثر افتاد که همه برایش کف زدند و در برابرش به خاک افتادند و غائله پایان یافت.

تیتو، چائوشکو، هواگوفنگ

برای تکمیل توضیحاتم، بار دیگر به کشورهای کمونیست باز میگردم تا یادی از به رهبر برجسته این ممالک: مارشال تیتو، پرزیدنت چائوشکو و آقای هواگوفنگ بنمایم.

به استثنای ایران، یوگسلاوی تنها کشوری است که با مقتضیات و شرایطی بس دشوار و مخاطره آمیز با استالین به مقابله برخاست. تامین اتحاد ملل و جوامع مختلف یوگسلاوی، کاری آسان نبود و باید صراحتاً "گفت که مارشال تیتو در این مهم توفیق حاصل کرد.

انشاء الله که جانشینانش نیز بقدر او کامیابی یابند.

پرزیدنت چائوشکو، رئیس جمهوری رومانی، مردی است میهن پرست که با شهامت و سرسختی از استقلال و سربلندی کشورش دفاع میکند. میان ما، پیوندهای دوستی صمیمانه وجود داشته و دارد. روابط اقتصادی ما و رومانی، همانند سایر ممالک اروپای شرقی، منظمًا "در حال بسط و توسعه بود که این خود نشانه تاکید ما بر یک سیاست مستقل ملی است.

سرانجام باید اشاره‌ای به صمیمیت و یکرنگی رهبران چین بکنم. به هنگام مسافرت رسمی آقای هواکوفنگ به ایران، که بحران کشور ما به حداکثر خود رسیده بود، من بخوبی احساس کردم، که چین تنها قدرت جهانی است که صمیمانه به حفظ استقلال و قدرت و اعتبار بین‌المللی ایران علاقه دارد.

باید این فصل را با تجلیلی از پرزیدنت لوپزپورتیو، رئیس‌جمهور مکزیک پایان بختم که اکنون در کشور زیبایشان زندگی میکنم و این‌طور رابه رسته تحریر می‌آورم.

هنگامی که به سال ۱۹۷۵ برای نخستین بار طی یک مسافرت رسمی به مکزیک، با ایشان ملاقات کردم، تصور این ایام را نداشتم و فکر نمی‌کردم که روزی در مکزیک زندگی خواهم کرد.

پرزیدنت لوپزپورتیو مردی است باشاهامت که سخت به استقلال اقتصادی و سیاسی کشورش دلبستگی دارد و به خاطر آن تلاش میکند. توفیق ایشان و خوشبختی ملت مکزیک، آرزوی من است.

فصل پانزدهم

دراہ تحقق دموکراسی شاهنشاهی

سیاست داخلی ما از سه اصل الهام میگرفت :
مشارکت ، عدم تمرکز و توسعه و تحکیم هر چه بیشتر
دموکراسی . آرزوی من آن بود که ملت ایران هر چه
بیشتر در اداره امور عمومی و اقتصادی شریک و سهیم
باشد و میکوشیدم تا از طریق بثمر رسانیدن انقلاب
سفید به این هدف نائل شوم .

خانه های انصاف ، شورا های داوری ، شورا های
ده و شهر و استان ، شهرداریها و استانداریها عوامل
تحقق سیاست جلب مشارکت عمومی بودند . مشارکت
کارگران در سود خالص و سهام کارگاههای صنعتی
میبایست مارا به جنبه اقتصادی این هدف نزدیک کند .
البته طبیعی بود که در اداره امور لشگری ،
ژاندارمری ، پلیس ، رهبری سیاست خارجی ، مالیه
عمومی و نیز سیاست آموزشی ، اصل تمرکز باید مراعات
گردد . در قسمت اخیر کوشش ما بر آن بود که ضمن حفظ
لهجه های محلی ، زبان فارسی را هر چه بیشتر بعنوان
یکی از عوامل اصلی وحدت ملی در سرتاسر کشور گسترش
دهیم .

ما عقیده داشتیم که دل بستگی به ده و شهر و منطقه
منافاتی با عشق به وطن واحد ، یعنی ایران ندارد .
از دیدگاه من ، سیاست جلب مشارکت عمومی ،
در اداره امور سیاسی مملکت ، میبایست بموازات
اجرای اصل عدم تمرکز ، تحقق پذیرد .

براین منظور میبایست دستگاه اداری کشور
 زیور و شود و کارمندان صدیق ، دقیق ، پرکار ،
 مبتکر و میهن دوست تربیت شوند . پیش بینی میشد که
 در سال ۱۳۶۰ به میلیون نفر به تعداد کارگران
 ایرانی افزوده شود ، ولی ما این امکان را نیز
 داشتیم که در ۱۳۷۷ دانشگاه و موسسه آموزش عالی و
 صدها موسسه آموزشی حرفه‌ای و نیز از طریق
 دانشجویان خود در خارج از کشور هزاران مدیر و مهندس
 و طبیب و متخصص فنی و مورد احتیاج مملکت
 را آماده کنیم . تا بدین ترتیب در اداره امور و قوه
 و عدم تعادل پدید نیاید . علاوه نیروهای مسلح
 ایران بازار کار مناسبی را برای جذب جوانان ما
 تشکیل میدادند .

سلطنت و حکومت

تحقق دموکراسی ، مسلماً " بدون جلب مشارکت
 عمومی و اجرای اصل عدم تمرکز ، امکان پذیر نبود .
 در اینجا باید خاطره‌ای را ذکر کنم :
 روزی پدرم به من گفت ، " میل دارد کشوری
 برای من به ارث بگذارد که دارای سازمانهای قوی
 سیاسی باشد که بتوانند خود به خود امور مملکت
 را بگردانند . " من در آن موقع خیلی جوان بودم و از
 این سخن آزرده خاطر شدم و آنرا تعبیر به عدم اعتماد
 پدرم نسبت به کفایت خود کردم .
 هنگامیکه رضاشاه استعفا کرد و ایران به
 اشغال خارجیان درآمد ، دریافتم که با انتقال سلطنت
 و تاج و تخت به من ، آنهم در یک مشروطه سلطنتی ، قدرت
 بخودی خود به من انتقال نیافته است . همان زمان
 تصمیم گرفتم که باید برای ایران ، یک سازمان
 سیاسی و اداری قوی و متکی به مشارکت مردم فراهم

کرد.

شاید بتوان مراسمش کرد که در اجرای اصل عدم تمرکز، تندروی کردم. من امیدوار بودم که حزب رستاخیز، بتواند آماده سازی و آموزش سیاسی افراد و اتحاد جامعه را بخوبی انجام دهد. ولی چنانکه خواهیم دید، این حزب باشکست روبرو شد.

تحقق مشارکت، اجرای اصل عدم تمرکز، تفویض مدیریت امور عمومی به مردم، انجام انتخابات آزاد در همه سطوح، میبایست در چهارچوب سلطنت مشروطه جامعه عمل بیوشد.

ایران همواره یک شاهنشاهی بوده و هست. یعنی ترکیبی از اقوام مختلف، با زبانها، مذاهب، خلیقیات و فرهنگهای متنوع. وظیفه پادشاه همیشه تأمین وحدت ملی و تحقق همبستگی میان ایرانیان بوده است و من میکوشیدم که این رسالت را از طریق برپائی یک دمکراسی شاهنشاهی انجام دهم.

تلفیق این دو کلمه بایکدیگر نباید موجب تعجب باشد؛ طبق قانون اساسی ایران، پادشاه دارای اختیارات وسیعی است و میتواند اندیشهها و برنامه‌های خود را به قوه مجریه بقبولاند. ولی این اختیارات ناشی از ملت و مشروط به اصول قانون اساسی است. طبق قانون اساسی ایران، پادشاه سلطنت میکند نه حکومت.

از دیدگاه من، دمکراسی شاهنشاهی عبارت بود از اتحاد همه اجزای تشکیل دهنده ملت ایران زیر پرچم و در داخل سرحدات مقدس سرزمین ما. دمکراسی شاهنشاهی، عبارت بود از اتحاد تمام گروهها و طبقات به منظور تلاش مشترک در راه ترقی مین. پس نباید تعجب کرد که این همه کوشش بسرای جلوگیری از پیشرفت ما و تحقق هدفهای ملی ما بعمل آمد.

فصل شانزدهم .

کامیابیها و ناکامیهای ما

کامیابیهای انقلاب سفید را که بعداً " انقلاب شاه و ملت نام گرفت ، میتوان در یک جمله خلاصه کرد: بر اثر انقلاب شاه و ملت ، ایران توانست از حالت عقب افتادگی معنوی ، اقتصادی و اجتماعی که پنجاه سال پیش گریبانگیرش بود ، رهائی یابد و از قرون وسطائی به جهان معاصر گام نهد .

ویرانیهای ناشی از انقلاب و جنگ داخلی کنونی و هرج و مرج حاکم بر کشور ما ممکن است با ردیگر ایران را به عقب بازگرداند و میهن را از سیر توسعه و ترقی برای مدتی طولانی منحرف کند .

واقعیت ارقام

اکنون ناچارم واقعیاتی را به مدد ارقام بیان کنم .

سازمان ملل متحد ، تراژنامه درخشان یک ربع قرن کوشش ما را انتشار داده است . بر طبق این گزارش ، ایران در همه شئون سیاسی ، اقتصادی اجتماعی و آموزشی در صدر کشورهای در حال توسعه قرار داشت . طبق آخرین برنامه پنج ساله ، میزان رشد سالانه اقتصاد کشور ۲۵ درصد پیشبینی شده بود . ما توانستیم در سال ۱۹۷۵ به رقم ۴۲ درصد رشد سالانه به قیمت های جاری برسیم . تورم در آن سال ۱۸ درصد بود یعنی

چهار برابر ژاپن ! آمار سازمان ملل متحد نشان میدهد که میزان متوسط رشد و توسعه سالیانه اقتصاد ایران از آغاز انقلاب سفید تا پایان سال ۱۳۵۷ سیزده درصد بوده است .

در طی مدت ۲۵ سال، درآمد سرانه و سالیانه ایرانیان از ۱۶۰ دلار به ۲۲۰۰ دلار (طبق آمار سازمان ملل متحد) و یا ۲۵۴۰ دلار (طبق آمار رسمی کشور خودمان) رسید .

طی این بیست و پنج سال ، سرتاسر ایران یک کارگاه عظیم توسعه و پیشرفت و ساختمان بود . دانشگاهها ، مدارس ، موسسات حرفه‌ای ، بیمارستانها ، راهها ، خطوط آهن ، سدها ، مراکز تولید برق ، لوله‌های انتقال گاز و نفت ، کارخانه‌ها ، مراکز هنری و فرهنگی ، ورزشگاهها ، تعاونیها ، شهرها و شهرک و روستاهای بسیار ساخته شد .

در سال ۱۹۱۱ مسیحی قانونی برای اجرای تعلیمات اجباری به تصویب رسیده بود اما امکان تحقق آن وجود نداشت . نه مدرسه وجود داشت . و نه معلم . در سال ۱۲۹۹ تعداد کل محصلین مدارس ابتدائی ، متوسطه و عالی کشور فقط ۴۰ هزار نفر بود و ایران حتی یک دانشگاه هم نداشت .

در آغاز سلطنت من تعداد دانش‌آموزان و دانشجویان ۴۰۰ هزار تن بوده و در سال ۱۳۵۷ از ده میلیون نفر تجاوز کرد که نزدیک به ۲۰۰ هزار تن آنان در هیجده دانشگاه و ۱۳۷۷ موسسه آموزش عالی به تحصیلات بالاتر از متوسطه مشغول بودند . پنجاه سال پیش ۹۹ درصد جمعیت ایران بی سواد بودند . این رقم در آغاز سلطنت من به ۸۰ درصد در پایان ۲۵ درصد رسید .

آیا میتوان منکر این واقعیات شد؟ ممکن است

روشهایی که به کار برده شد قابل انتقاد باشد اما
آنکار نتایج بدست آمده غیرممکن است. ملت ایران
فطرتاً و طبیعتاً " مستعد ترقی و تعالی است وحتسی
پیامبر اسلام نیز از این خصیصه ملی ایرانیان
غافل نبود.

توسعه اقتصادی، تنها راه نیل به دموکراسی واقعی

مخالفین، سخت گیریها و احیاناً " خشونت سالهای
اخیر را مورد انتقاد قرار داده و مرابه استبداد و
حکومت مطلقه و عدم رعایت حقوق بشر متهم کرده اند.
همه این اتهامات قابل بحث است. ولی قبیل از
بحث درباره آنها، باید به این سؤال پاسخ
داد که آیا ما راه دیگری داشتیم؟

ایران، با موقع خاص سیاسی و جغرافیائی خود،
کشوری بود با اصطلاح " در حال توسعه ". تعداد نفوس
کشور در سال ۱۳۴۷ بیست و هفت میلیون نفر بود که
در پایان سال ۱۳۵۷ به سی و شش میلیون نفر رسید و
در سال ۱۳۷۰ به پنجاه میلیون تن بالغ خواهد شد.
یعنی هر سال باید برای یک میلیون نفر غذا و کسار
فراهم کرد.

اگر بپذیریم که تنها راه تحقق یک دموکراسی
راستین، وجود یک اقتصاد سالم و تواناست باید
الزاماً " قبول کنیم که کشورهای در حال توسعه،
ناگزیرند برای نیل به دموکراسی، ابتدا همه نیروها
و منابع و امکانات خود را برای ایجاد زیر بنای
اقتصادی لازم تجهیز نمایند.

در روزگار ما استقلال سیاسی، بدون یک اقتصاد
توانا مفهومی ندارد. توسعه اقتصادی، شرط لازم و
واجب تحقق دموکراسی سیاسی و نیل به ترقی اجتماعی
است. قدرت اقتصادی ضامن آزادی و حق حاکمیت

ملتهاست. پس ناچار بودیم برای نیل به دموکراسی واقعی ابتدا به سازندگی اقتصاد ملی خود بپردازیم.

کشورهای در حال توسعه، برسر دوراهی

کافی است نگاهی به نقشه جهان بیاندازیم تا دریابیم که تنها بیست و پنج کشور، از صد و پنجاه کشور جهان دارای حکومت دموکراسی به مفهوم غربی آن هستند. همه این کشورها، چه آنها که اقتصاد صنعتی پیشرفته هستند و چه آنها که کشاورزی متری دارند، از یک سطح زندگی عالی برخوردارند. صرف نظر از این گروه محدود، اگر بطور مثال هندوستان را در نظر بگیریم، این کشور دارای حکومتی است به ظاهر دموکراتیک، ولی مردم آن با فقر بیماری، اختلافات داخلی، کم سواد و تعصب در برابر پیشرفت گریبانگیر هستند، و برای تحقق واقعیت دموکراسی در آن کشور چاره‌ای نیست جز ایجاد یک اقتصاد نوین.

در اینجا به عمق مطلب و یکی از دلخراش‌ترین مسائل عصر حاضر می‌رسیم: کشورهای در حال توسعه در برابر یک دوراهی قرار دارند، یا باید برای همیشه در حال عقب افتادگی باقی بمانند، یا به هر قیمت که هست، علیرغم دشواریها، موانع فقدان تجربه و نبودن متخصصین، براه توسعه و پیشرفت قدم بگذارند. در این راه با مخالفتها و سخت گیریهای کشورهای صنعتی مواجه اند. زمان به زیان آنها کار میکند، فاصله غنی و فقیر روز به روز بیشتر می‌شود.

ممالک پیشرفته امروز، هنگامیکه ترقی و توسعه خود را آغاز کردند با چنین مسائلی و موانعی روبرو نبوده، چنین رقیبان خطرناک و توانائی نداشتند و توانستند اقتصاد خود را توسعه بخشند و به یک

نظام دمکراتیک نائل آیند .

فراموش نکنیم که کشورهای پیشرفته امروزی غالباً " بانهایت خشونت نسبت به ممالک عقب افتاده و سرزمینهایی که تا دیروز مستعمره بودند رفتار کردند . قسمت مهمی از ثروت کنونی کشورهای صنعتی از غارت کشورهای عقب افتاده بدست آمده است .

تصویری کاذب و خونین از دمکراسی

هنگامیکه ، من اجرای برنامه ضربتی و همه جانبه خود را برای خروج ایران از تاریکی اعمار و قرون و جبران عقب افتادگیهای چند صد ساله ، آغاز کردم بخوبی میدانستم که کامیابی در این رهگذر ، مشروط به آماده سازی و تجهیز همه نیروهای ملی است . میدانستم که باید یک حالت بسیج دائم و آمادگی مستمر در کشور وجود داشته باشد تا بتوان در برابر عوامل مخرب و مخالف با پیشرفت ، یعنی مرتجعین ، بزرگ مالکان ، کمونیستها ، محافظه کاران و همچنین تحریکات بین المللی ، ایستادگی کرد . میدانستم که بسیج یک کشور کار آسانی نیست و پایداری و تلاش بسیار میخواهد . اگر می گذاشتم که خرابکاران هر چه میخواهند بکنند ، مسلماً امکان توفیق بدست نمی آمد ، و اگر دست روی دست می گذاشتم و از بیم دشواریهای کاری انجام نمیدادیم مسلماً " ایران در عقب افتادگی و رکود باقی میماند و در این صورت ، حکومت دمکراتیک سراسری پیش نبود . فراموش نکنیم که دمکراسی ، اگر با گرسنگی ، نادانی و ناتوانی و انحطاط مادی و معنوی مترادف و همراه باشد مسلماً " واقعیته نخواهد داشت . پس ما ناگزیر بودیم که راه خود را انتخاب

کنیم، انتخاب ما میان استبداد و حکومت مطلقه از یکسو و روشهای انسانی و آزادمنشانه ازسوی دیگر نبود. انتخاب ما درحقیقت میان اغتشاش و هرج و مرج بی حاصل از یکطرف و حفظ مصالح واقعی میهن ازطرف دیگر بود.

آنچه درپایان سال گذشته و درسال جاری در ایران میگذرد مرا ازهرتوضیحی در، این زمینسه بی نیاز میکند. اکنون درایران اثری ازدمکراسی نیست. آنچه هست برخوردارهای خونین است میان گروههای رقیب، که مرامی جزعوام فریبی و دروغگویی و هدفی جز حفظ قدرت، از طریق ارباب و وحشت ندارند. هرج و مرج حاکم برایران چنان است که انجام هیچگونه انتخاب آزاد امکان ندارد و مسلسل و نارنجک جایگزین ورقه رای شده است.

همکاری با جهان غرب

اکنون که ایران در حال ویرانی است و روبه ناپودی می رود، اندک اندک، جهان غرب به سهم و نقش ما در حفظ تعادل بین المللی و تعلق ما بدنیای آزاد، هنگامیکه من در راس امور کشور بودم، پی میبرد. میان ایران و جهان غرب، نه تنها پیوندهای استوار نژادی، فرهنگی و مرامی وجود داشت بلکه همبستگی و منافع مشترک اقتصادی نیز ما را به یکدیگر متصل و مربوط میکرد و ما بخوبی می دانستیم که اگر اروپا دچار بحران شدید شود، ایران از آثار و نتایج آن برکنار نخواهد بود.

ایران، یکی از کشورهای دمکراتیک غرب بود و پیوندهای بسیاری ما را به اروپا مربوط و متصل میکرد. حجم مبادلات ایران با اروپای غربی، از جمله

فروش نفت، خرید کالاهای سرمایه‌ای و اجـرای قراردادهای عمرانی، پیوسته در حال افزایش بود. پایان اجرای شاه لوله دوم گاز باعث میشد که ایران بتواند سالیانه سیزده میلیارد مترمکعب گاز از طریق اتحاد جماهیر شوروی به اروپا صادر کند و ما برای سیمده سال ذخائر گاز کافی داشتیم، تحقق این طرح، همکاری اقتصاد میان ایران، اتحاد جماهیر شوروی و اروپای شرقی و اروپای باختری را به میزان قابل ملاحظه‌ای افزایش میداد.

پس از خرید قسمتی از سهام گروه ویابکوک، من قصد داشتم میزان مشارکت دولت ایران را در موسسات اقتصادی بزرگ بین المللی بازهم افزایش دهم. بعنوان مثال ما قصد داشتیم در ایران نوع جدید، لوکوموتیو برقی با تلفیق الگوهای آلمانی و سوئدی بسازیم. من میخواستم ایران را در مدیریت شرکتهای بزرگ بین المللی شریک و سهام و از پیشرفته‌ترین تکنولوژی بهره‌مند سازم. تمام این طرحها برای ایران، موجد درآمدهای بسیار سودآور بود. از جمله در صنایع پتروشیمی، مساز سرمایه‌گذاریهای خودانتظار درآمدهای قابل ملاحظه داشتیم.

همکاری اقتصادی با ایران، یکی از عوامل ثبات اقتصادی اروپای غربی بود و به کشورهای این منطقه، امکان میداد در مقابل خرید نفت، کالاهای سرمایه‌ای و تکنولوژی خود را به ممالک نفت خیز صادر کنند.

سیاست همکاری و تفاهم و اتحاد ما با کشورهای ساحل خلیج فارس و اقیانوس هند، بر منافع مشترک و احترام متقابل نسبت به اصول حقوق بین الملل استوار بود و موجب تحکیم روابط این منطقه حساس

بادنیای غرب میشد. کشورهای غربی، نه تنها به لحاظ نوع دوستی و رعایت اصول انسانی، بلکه از نظر حفظ وصیانت منافع خود باید به حل و فصل مسائل و مشکلات کشورهای بسیار فقیر و عقب مانده جهان توجه خاص و فوری مبذول دارند. چنانکه بارها گفته و نوشته ام اگر یک نهضت جهانی برای کمک به کشورهای تهی دست جهان، تحقق نیابد، وقوع یک فاجعه بین المللی غیر قابل اجتناب خواهد بود. ما برای نجات جهان از این فاجعه تنها به حرف اکتفا نکردیم و هرچه در امکان داشتیم، انجام دادیم.

تشکیل حزب رستاخیز یک اشتباه بود

یکی از اشتباهات دوران سلطنت من تشکیل حزب رستاخیز در اسفند ۱۳۵۲ (چهارم مارس ۱۹۷۴) بود که به توصیه من صورت گرفت. هدف من از این پیشنهاد آن بود که همه گروههای صنعتی و اجتماعی بتوانند آزادانه در این حزب عقاید و نظرات و انتقادهای سازنده خود را ابراز دارند، و از طریق این حزب همگان در اداره امور مملکتی شریک و سهم شونند و امکان شناسائی استعدادها فراهم شود. میل داشتم، حزب رستاخیز ملت ایران، یک مکتب آموزش سیاسی و تربیت استعدادها و گسترش حس مسئولیت اجتماعی باشد. تشکیل این حزب به موازات اجرای سیاست عدم تمرکز اداری صورت گرفت. هدف من آن بود که رستاخیز عامل تحکیم مبانی وحدت ملی و درحقیقت مکمل سیاست عدم تمرکز باشد. آرزو داشتم زنان و مردان ایرانی با حس تحرک و دلپستگی خود به ایران زمین، از حزب رستاخیز، سازمانی فعال و فراگیر و موثر بوجود آورند.

متاسفانه این تجربه با ناکامی روبرو شد.

پرزیدنت انورالسادات نیز در مصر ناچار شد، حزب واحد را از میان بردارد و کشورش را به نظام چندحزبی برگرداند.

قدر مسلم این است که حزب رستاخیز ملت ایران در تحقق هدفهای خود، توفیق نیافت و نتوانست به آرمان همکاری و گفت و شنود ملی و بسیج همه نیروهای جامعه در راه ترقی وطن، جامعه عمل بپوشاند. ناگفته نماند که زنان و مردان بسیاری بخصوص در میان جوانان، با شوق و شور در این حزب فعالیت کردند. ناکامی دیگر سیاست ما، آن بود که در آماده سازی و تربیت کادر لازم برای اداره امور مملکت، توفیق کامل بدست نیاوردیم. البته این عدم توفیق، موقت و در حال رفع بود. ولی موجب بروز مشکلات و برخورد های اجتماعی و انسانی شد. همچنین سیاست تامین مسکن ما مقرون به توفیق نبود و یکی از تنگناهای پیشرفت ملی محسوب میشود.

مبارزه با زمان

پیش بینی من آن بود، که ما خواهیم توانست در ظرف سه یا چهار سال برای این مشکلات فائق آئیم. مدارس عالی فنی ما میتوانند طی چهار سال، چهار دوره فارغ التحصیل به جامعه تحویل دهند و تعداد زیادی متخصص فنی در سطوح پائین تر، میبایست به بازار کار وارد شوند. طی این سه یا چهار سال تولید فولاد کشور به ده میلیون تن در سال، بالغ شود. تولید فرانس ۲۵ میلیون تن است و این برنامه تولید ما برای اواخر قرن بیستم بود. در این مدت تا سیات بندری عظیم چاه بهار در نزدیکی مرز پاکستان و نیز تا سیات بندر عباس به پایان میرسد و حتی کشتی های پانصد هزار تنی میتوانند در آنجا پهلو گرفته و یا در خشکی تعمیر شوند.

در این مدت برنامه‌های بزرگ دیگری نیز چون توسعه خطوط آهن و ساختمان شاهراه‌های سرتاسری، به ثمر میرسید.

ما آماده بودیم، که هر روز ۵ تا ۶ میلیون بشکه نفت از چاه‌های خود استخراج و صادر کنیم تا با عواید آن بتوانیم زیربنای لازم را برای ورود به قرن بیست و یکم بوجود آوریم.

مبارزه من، مبارزه با زمان بود. که شاید اکنون همه متوجه مفهوم و هدف آن بشوند و دریابند چرا انقلاب در سال ۱۳۵۷ وقوع یافت و همه چیز را متوقف کرد. اگر برای من این امکان باقی میماند که دوران کوتاهی را که در پیش داشتیم بدون دشواری عمده و با کامیابی، بگذرانم و به سر منزل مقصود برسم، ملت ایران از قدرت و رفاه بی‌مانندی برخوردار میشد.

باید قبول کنم که برای دفاع از کشور خود و نظام سیاسی آن، در مقابل دروغ پردازیها و تبلیغات سوء کار مهمی انجام ندادیم. اکنون من بخوبی متوجه شده‌ام که چه برنامه و ترتیبات وسیع و حساب شده‌ای بر ضد ما به مرحله اجرا درآمد. من آنچنان بخودم اطمینان و اعتماد داشتم که به حملات و اهانتها و دروغ پردازیها اعتنائی نکردم و سرانجام زنان و مردان و بویژه جوانان بسیاری دستخوش تبلیغات سوء و انحرافی شدند. بخش بزرگی از جوانان ایران، متوجه هدفها و آرمانهای من نشدند و شاید امروز دریافته باشند که چه اشتباهی کردند.

در بیست و هشتم مرداد ۱۳۵۷ (۵ اوت ۱۹۷۸)، به ملت ایران وعده دادم که انتخابات صحیح و آزاد در پایان دوره قانونگزاری انجام خواهد شد. در آن

موقع ایران ، حکومتی توانا و مسئول داشت . ولی
امروز مسئول امور کشور کیست ؟
هنگامی که این سطور را مینویسم ، قانون اساسی
ایران پایمال شده و هیچ چیز جای آنرا نگرفت
است . مجلسی ، بنام خبرگان مرکب از ۷۳ نفر که
شصت تن از آنان ملاحظتند ، به تدوین اصول و موادی
سرگرم است که کمترین ارتباطی با دموکراسی و تحقق
حاکمیت ملی ندارد .

به محض اینکه من وعده تحقق انتخابات آزاد را به
ایرانیان دادم ، یک بسیج همگانی برضد این سیاست آغاز
شد ، زیرا نمی خواستند ملت ایران ، آزادانه رای
و نظر خود را ابراز دارد .

من اطمینان دارم که انجام انتخابات آزاد ، به
استقرار و تحقق یک دموکراسی واقعی منتهی میشود ،
زیرا همه ممانی آن آماده شده بود . از آنجا که ما
با هدف خود ، یک قدم بیشتر فاصله نداشتیم ، لازم بود
که مانع پیروزی ما شوند و چنین شد . بدین سبب
مرتجع ترین و فاسدترین عناصر ، با گروههای چپ
افراطی همداستان و همراه شدند تا سدی در مقابل
پیشرفت ایران و تحقق حاکمیت کامل ملی بوجود
آورند .

مرامت هم کرده اند که میخواستم ، ایرانیان را
علیرغم خواست خودشان خوشبخت کنم . هدف من آن بود
که ایرانیان را علیرغم دشمنانشان ، علیرغم ائتلاف
عوامل مخرب ، به رفاه و خوشبختی برسانم ، نه
علیرغم میل و اراده خودشان .

برای جلوگیری از توفیق من مرتجع ترین
و متعصبترین عوامل مذهبی ، که رویه و رفتارشان با
نص و روح اسلام منافات کامل دارد ، با مخربان
حرفه ای ، آدمکشان و غارتگران ، ائتلاف کردند و بدین

ترتیب اتحاد نامقدس وشوم سرخ و سیاه برای ویرانی
و نابودی ایران، بوجود آمد و کار خود را آغاز کرد.

قسمت چهارم

اتحاد لغنتی سرخ و سیاه

فصل اول

نقش وسائل ارتباط جمعی

طی سال اخیر وسائل ارتباط جمعی نقش قابل ملاحظه‌ای در جریانهای سیاسی ایران ایفا کردند که متأسفانه، در بسیاری از مواقع، با واقع بینی و حقیقت‌گوئی همراه نبوده است.

من کاملاً قبول میکنم که خبرنگاری که به ایران اعزام شده برای تهیه مقاله و گزارش خود اتفاق کوچک یا اغتشاشی را بزرگ جلوه دهد، اما نمیتوانم بپذیرم که سه کشته و ده زخمی یک حادثه به دهها کشته و صدها زخمی تبدیل شود. متأسفانه در طی دوران نابسامانی اوضاع ایران وسائل ارتباط جمعی عالماً و عامداً به بزرگ کردن وقایع و تحریف حقایق پرداختند و افکار عمومی را متشنج و برضد ایران بسیج کردند.

البته این رویه تازگی ندارد. و مبارزه بعضی از وسائل ارتباط جمعی با ایران در سال ۱۳۳۷ و از هنگامی آغاز شد که ما کوشیدیم حاکمیت خود را بر صنایع نفت مستقر کنیم. این مبارزه پس از سال ۱۳۵۲ و کوشش من برای فروش نفت به قیمتی عادلانه، روز بروز شدت یافت. من فراموش نمیکنم که بعد از نطق موهن و تهدید آمیز آقای سایمن وزیر دارایی وقت آمریکا درباره من و سیاست کشورهای صادرکننده نفت، لحن مطبوعات غربی بتدریج تغییر یافت و مرا مسئول افزایش قیمت نفت و گناهکار اصلی دانستند.

کوشش کردند ناراضی قابل فهم مردم عادی کشورهای غربی، و از جمله راستندگان وسائل نقلیه را، ازگرانی قیمت بنزین، بطرف من منحرف کنند و مرا مقصر معرفی نمایند. اتومبیل رانان غربی فراموش می‌کردند که قسمت اعظم قیمت بنزینی که مصرف می‌کنند، بی عوارض و مالیاتی است که نصیب خزانه عمومی کشورشان می‌شود و یا سودیست که عاید شرکتهای بزرگ نفتی می‌گردد. نفع همه در آن بود که مسئولیت خود را پنهان کنند و شاه ایران را مقصر جلوه دهند.

شاید کمتر کشوری بقدر ایران جوانان خود را به تحصیل در ممالک خارجی، مخصوصاً " ایالت متحده امریکا، تشویق کرده باشد. همه این دانشجویان توقعات بیشتری داشتند و غالباً " فراموش می‌کردند که از امکانات و وضع استثنائی برخوردارند. در پائیز ۱۳۵۶ هنگامیکه به اتفاق شهبانو در ایالت متحده امریکا بودم، در ویلیامزبورگ، صدها دانشجوی ایرانی، در مقابل اقامتگاه ما تظاهرات گرم و پر شور و محبت آمیزی نسبت به من انجام دادند. من به میان آنان رفتم و باتنی چند به گفتگو پرداختم. کمی دورتر چند نفر نقابدار، با پرچم و علامت داس و چکش، برضد من تظاهرات می‌کردند. چرا آنها نقاب به صورت داشتند؟ به گفته مطبوعات غربی از بیم ساواک ولی حقیقت آن بود که اکثر آنان ایرانی نبودند و آشوبگران حرفه‌ای بودند که در مقابل دریافت مزد به تظاهرات می‌پرداختند. حقیقت اینست که در این تظاهرات تعداد طرفداران من پانصد نفر و شمار مخالفان حدود پنجاه تن بودند. فردای آن روز در مطبوعات، تعداد تظاهرکنندگان معکوس بود. شمار موافقان را پنجاه و مخالفان را پانصد تن اعلام کرده بودند. هنگام ورود ما به

واشنگتن هزارتن از ایرانیان مقیم امریکا به استقبال ما آمده بودند. یار دیگر چند تن آشوبگر نقابدار با چوب و چماق و زنجیر به ایرانیان حمله کردند. باز هم مطبوعات امریکا به طرفدار از مهاجمین پرداختند. حتی یکی از آنها سوال کرد چه کسی به طرفداران شاه مزد می‌دهد، اما هیچکس نپرسید آشوبگران از کجا می‌آیند و چه کسی آنها را رهبری می‌کند!

واقعیت اینست که چه در داخل و چه در خارج کشور، کوشش بزرگی برای انحراف و مشوب کردن اذهان جوانان و دانشجویان ما به عمل آمد که آنها را به اغتشاش و براندازی تشویق کنند. شنیده‌ام که هزینه این برنامه تخریبی که نزدیک به ۲۵۰ میلیون دلار بود از طرف دولت لیبی تامین گردید.

رویه بنگاه سخن پراکنی انگلستان (بی.بی.سی.) نیز شگفت‌آور بود. از آغاز سال ۱۹۷۸ برنامه‌های فارسی این بنگاه صریحا "وعلنا" در مخالفت و ضدیت با من تنظیم میشد. گوئی یک دست‌نامرثی همه این برنامه‌ها را تنظیم و رهبری میکنند.

من فکر میکنم که بعضی از جراید غربی با ذکر ارقام دروغین درباره کشتگان حوادث مختلف و تخریب حقایق فقط قصد داشتند میزان فروش خود را بالا ببرند. چگونه می‌توانیم در این رهگذر به وضع خاص پیرمردی که در نوفل لوشاتو منزل داشت و از اواخر دهکده علنا "با استفاده از وسایل ارتباط جمعی جهان غرب، ایرانیان را به آدم‌کشی و شورش دعوت میکرد، اشاره‌ای نکنیم؟ میدانم که بسیاری از فرانسویان از این وضع ناراضی و ناراحت و متعجب بودند و هستند هنگامی که پیرمرد مورد اشاره از عراق اخراج شد من میتوانستم از دولت فرانسه بخواهم که مانع فعالیتش

بشود. ولی میدانستم که این تقاضا حاصلی نخواهد داشت. زیرا این پیرمرد بازیچه ناتوانی در دست دشمنان خارجی ایران بود و پس.

البته باید گفت که بسیاری از روزنامه نویسان با شرافت و صداقت و خونسردی حقایق اوضاع ایران را بازگو کردند. در زمان سلطنت من همه خبرنگاران خارجی، چه موافق و چه مخالف، میتوانند آزادانه به ایران بیایند و هر چه میخواهند بنویسند. راستی چه هیاهویی بیا میشد اگر در آن زمان دولت ایران محدودیتهای مشابه آنچه امروز هست برای آنان بوجود میآورد. در آخرین هفته های سلطنت من، رادیو و تلویزیون ایران، اخبار و تصاویر همه تظاهرات داخل مملکت را پخش میکردند.

قبل از پایان این فصل، باید به جرایدی اشاره کنم که با شرافت و واقع بینی هشدارهای مرادرباره آینده منعکس کردند. بعنوان مثال درپائیز ۱۳۵۶ آرنود و بورگ گرا و خبرنگار مجله نیوزویک، با من مصاحبه ای کردند و نظر مرادرباره سناریوی که در دانشگاه های جنگ اروپا مطرح شده بود پرسید.

سناریو این بود: یک رژیم دست چپ اقراطی در ایران مستقر شده و در مقابل احساس خطر، از شوروی تقاضای کمک میکند. شورویها قبول کرده با کمک لشکرکشی برق آسا از دریای خزر تا خلیج فارس را تحت تصرف و کنترل خود در میآورند.

خبرنگار نیوزویک، از من پرسید:

"به عقیده شما با توجه به رویدادهای ویتنام، زشیر آنگولا و..... عکس العمل ایالات متحده امریکا چه خواهد بود؟"

پاسخ دادم:

"بسیاری از امریکاییها، حتی بعضی از اعضای مجلسین

آن کشور ظاهراً "اطلاع ندارند که ایران و ایالات متحده یک قرارداد دو جانبه بسیار مهم با یکدیگر امضاء کرده‌اند که طبق آن آمریکا موظف است در صورتیکه یک کشور کمونیست یا تحت نفوذ کمونیست‌ها به ایران حمله کند، به کمک ما بشتابد. پس باید ایالات متحده تصمیم بگیرد که به تعهدات خود عمل خواهد کرد یا نه. ما ایرانیان هرگز از انجام تعهدات خود سرباز نخواهیم زد."

خبرنگار نیوزویک مجدداً "اصرار کرد و گفت :

"آیا تصور نمی‌کنید که ممکن است در صورتیکه خطری متوجه تامین نفت مصرفی کشورهای غربی نشود، ایالات متحده به نحوی با مسکو توافق نماید؟"

پاسخ دادم :

"باید دانست درجه هنگام وبه چه قیمت آمریکاییان از خود عکس العمل نشان خواهند داد و خطر جنگ را خواهند پذیرفت. این یک نکته روشنی نیست و بستگی به برداشت شما آمریکاییها از چگونگی تامین منافع خودتان دارد و احترامی که برای انجام تعهدات خود قائل هستید، آیا قبول خواهید کرد که یک رژیم مستقل متحد و دوست شما سرنگون شود."

خبرنگار نیوزویک سپس این نکته را یادآور شد که مجموع دیون کشورهای توسعه نیافته به معالک پیشرفته به ۲۵۰ میلیارد دلار بالغ میشود و اضافه کرده که سه کشور سوئد، کانادا و هلند قبول کرده‌اند که از دریافت نزدیک به یک میلیارد دلار از مطالبات خود چشم‌پوشند و به این ترتیب کشورهای بدهکار امیدوارند به لغو کلیه تعهدات خود نسبت به بستانکاران توفیق یابند. من در این زمینه ابراز شک و تردید کردم و گفتم :

"من به توفیق گفت و شنود شمال و جنوب امید

بسیار داشتم. متأسفانه این مجمع به بیان شکوه‌ها و شکایتها گذشت. در حال حاضر دنیای غرب در آن حد از توانائی نیست که از وصول مطالبات خود چشم‌پوشد، ولی اگر در پایان قرن حاضر آئین نوینی در مناسبات و روابط اقتصادی میان کشورهای پیشرفته و ممالک عقب‌افتاده، بمرحله اجرا در نیاید و مشکل دیون به نحوی حل نشود، خطر بروز جنگ وجود خواهد داشت. نه منطقی است نه قابل قبول و نه منطبق با اصول اخلاقی که نود درصد از منافع ثروت جهان فقط در اختیار ده درصد از نفوس کره زمین باشد.

پس از آن برای مجله نیوزویک عقاید شناخته شده خود را در این زمینه بازگو کردم: "توزیع مجدد ثروت‌های موجود مطرح نیست، چرا که مشکل را فقط برای چهار یا پنج سال حل خواهند کرد. باید به کشورهای در حال توسعه کمک کرد که از حالت عقب‌افتادگی خارج شوند و برای خود منابع جدید ثروت بوجود آورند. ایالات متحده آمریکا، کشورهای اروپای باختری و ژاپن بیش از سایر ممالک به انجام این برنامه کمکی قادرند. حتی شرکتهای چند ملیتی، که تاکنون رویه سیاستی کوتاه‌بینانه داشته‌اند می‌توانند در این رهگذر مفید واقع شوند."

قبلاً چندین بار یادآور شده‌بودم که کشورهای کمونیست نیز می‌توانند در این زمینه، نقش و سهمی مفید و موثر داشته باشند، زیرا آنها هم دارای منابع عظیم ثروت هستند و از یک تکنولوژی پیشرفته برخوردارند که آنها را به قیمتی مشابه آمریکا، نه ارزانتر، به کشورهای جهان سوم می‌فروشند. اکنون نیز عقیده دارم و می‌گویم که کشورهای کمونیست نیز باید در جستجوی یک راه حل جهانی برای مشکل تامین نیرو و شریک باشند و مانند اروپای غربی و ژاپن قبول مسئولیت

نمایند .
البتہ بیان حقیقت آسان ، و دفاع از آن کم خطر
نیست

فصل دوم

شاگردان جادوگر

در خارج ایران چنین تصور میشود که رهبران اصلی حوادث اخیر ایران انحصارا "روحانیون شیعه هستند که تعداد آنان در حدود شصت هزار نفر است. این برداشت تصویری باطل بیش نیست که رفع اشتباه در اینجا ضرور بنظر میرسد.

قبلا یادآور شدم که پدرم قصد داشت در سال ۱۳۰۴ حکومت جمهوری را در ایران اعلام کند و مخصوصا "جامعه روحانیت بعنوان اینکه دیانت با جمهوری سازگار نیست، مانع اعلام و اجرای این تصمیم شد. هنگامیکه پس از استعفای پدرم به سلطنت رسیدم، من نسبت به حفظ وصیانت قانون اساسی و مذهب شیعه اثنی عشری سوگند یاد کردم و از آن پس همواره در ایفای تعهد خود کوشیدم و انحرافی از اجرای تعالیم عالیه اسلام مبنی بر عدالت و صداقت و رشوخت نداشتن و همیشه خداوند متعال را حافظ و راهنمای خود دانستم.

پیشتر یادآور شده ام که در سالهای قبل، سلب اختیارات قضائی و آموزشی از روحانیون باعث نارضائی گروهی از آنان گردید و گفتم چگونه یک اقلیت محدود و مرتجع به مخالفت با اصلاحات اساسی من، بخصوص تقسیم اراضی و آزادی زنان، پرداخت. من یقین دارم که در مقابل این اقلیت محدود، اکثریت قاطع جامعه روحانیت با سیاست من موافق

بود. آنها بخوبی میدانستند که مادرراه ترقی و تعالی ایران، پیش میرویم و صمیمانه بامن همراه بودند. هنگامیکه در بهار ۱۹۷۸ (۱۳۵۷) برای زیارت مرقد امام هشتم شعبان به مشهد رفتم، جمعی کثیر از روحانیون وفاداری و پشتیبانی خود را نسبت به من ابراز داشتند و در این شهر مقدس با استقبالی عظیم روبرو شدم.

مبارزه سیاسی بامن از میان جامعه روحانیت آغاز نشد، بلکه در اواخر سال ۱۹۷۶ گروهی از چپ‌گرایان و محافل سیاسی غیر مذهبی با برخورداری از حمایت شخصیتها و گروههای سیاسی خارجی، مبارزه و شایعه پراکنی و دروغ پردازی را آغاز کردند.

در اوائل سال ۱۹۷۸ تنی چند از روحانیون در متن این مبارزه تخریبی ظاهر شدند و سپس بتدریج که کار ناپسامانی و اغتشاش بالا گرفت و بی نظمی بر کشور حاکم شد تعداد بیشتری از آنان به این جریان پیوستند. اما بسیاری از آنان در مقابل اعراب و وحشی که اکنون در ایران وجود دارند ناچار شدند مهر بکوت برب زنند و یقین است که با آشوبگران همداستان نیستند.

رهبری اقلیت آشوبگر و فریب خورده جامعه روحانیت از نوفل لوشاتو بوسیله پیرمردی که ادعا میکرد به نام خدا سخن میگوید صورت گرفت. من تردیدی ندارم که اکثریت جامعه روحانیت ایران، اکنون از وضع دلخراش کشورمان و از رنجهای بی پایان هموطنان نشان در عذاب هستند و سیاستی را که هزاران قربانی داشته، دهها هزار خانواده را پریشان و بی پناه کرده و ایران را به ویرانی کشانده تأشید نمیکنند، زیرا آنچه امروز در ایران انجام میشود صریحاً " مخالف اصول مقدس اسلام است .

گروهی از کسانی که اکنون ظاهراً " برای ایران حکومت می‌کنند، با وجود اشتباهات، فجایع و جنایاتی که بنام آنان صورت گرفته و یا احتمالاً " خودشان مرتکب شده‌اند، بهر حال یاد رکوست روحانیت و پسا متدین هستند. آرزو مندم که این اشخاص هرچه زودتر متوجه خطاهای خود بشوند و براه راست بازگردند و دریابند که انقلاب امروز ایران در راه خدا و قرآن نیست، بلکه در خدمت بدکاران و بدانندیشان است. آنها به روشنی می‌بینند که اکنون همه آشوبگران حرفه‌ای و مخالفین دیانت و اسلام به اردوی آنان پیوسته‌اند. آنها بخوبی می‌بینند که بر اثر اتحاد شوم سرخ و سیاه، کارگردانان جریانهای تخریبی و انقلابیون کمونیست حرفه‌ای، اندک اندک زمام همه امور را در ایران بدست بگیرند. حزب توده، برای استقرار و توسعه نفوذ خود، نیاز به فقر و بی‌کساری و نابسامانی و فقر دارد و این هدیه‌ای است که شاگردان جادوگری که امروز تصور می‌کنند برای ایران حاکمند، تقدیم حزب توده کرده‌اند.

اگر این وضع ادامه یابد، دیری نخواهد پایید که همه چیز، برای استقرار قدرت نهائی حزب توده آماده خواهد شد و ملامت‌هایی که در این ماجرا کارگردان بوده‌اند، در آتشی که خود برافروختند خواهند سوخت و پیروانشان را نیز خواهند سوزاند.

فصل سوم

عزاداریهای پیایی و جنایت آبادان

مطبوعات جهان برای نخستین بار طی سال ۱۹۷۸ (۱۳۵۷) از تروریسم در ایران سخن گفتند. حقیقت اینست که از سالهای پیش، من و وزیران و فرماندهان ارتش، هدف سوء قصد و توطئه‌ها بودیم. من دوبار بطور معجزه‌آسا از خطر سوء قصد نجات یافتم. جریان نخستین سوء قصد را قبلاً یادآور شده‌ام. باردوم در ۲۱ فروردین سال ۱۳۴۳ (۱۰ آوریل ۱۹۶۴) بود که سرباز جوانی بنام شمس‌آبادی به هنگام ورود به دفتر کارم در کاخ مرمر، مرا هدف قرار داد و دو تن از محافظان من به قیمت جان خود او را از پای درآوردند. تحقیقات بعدی نشان داد که یک بار دیگر چپ‌گرایان افراطی توطئه را ترتیب داده بودند. مغز متفکر این توطئه شخصی بود بنام پرویز نیکخواه که به ده سال حبس محکوم شد و اندکی بعد، من وی را عفو کردم. پس از رهائی از زندان، نیکخواه جزء طرفداران پایرجای سلطنت شد و به همین علت پس از حوادث اخیر تیرباران گردید. هم‌دستان نیکخواه در این توطئه غالباً "مهندسان فارغ‌التحصیل از دانشگاه منچستر بودند که آنها را هم نیز عفو کردم.

در ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ نخست وزیر وقت، سپهبد رزم‌آرا در مسجد شاه تهران، بدست یک متعصب مذهبی کشته شد.

اول بهمن ۱۳۲۲ (ژانویه ۱۹۵۶) نخست وزیر

وقت حسنعلی منصور، بدست یک متعصب مذهبی دیگر، موسوم به محمد بخاراشی، ازپای درآمد. بسیاری از افسران ارشد وامرای ارتش ایران (ازجمله سرلشگر موسوی، سرلشگر طاهری وسپهد فرسیو) بدست تروریستها به قتل رسیدند. طی سالهای ۱۳۵۱ و ۱۳۵۲ سه سرهنگ امریکائی نیز درکوچه های تهران بدست تروریستها ازپای درآمدند.

صورت اسامی کسانیکه قربانی تروریستها شدند، طولانی است. بسیاری ازآنهاهیگونه مسئولیتی در کارهای دولتی ویامنیتی نداشتند.

ازاواخر ۱۳۵۵ به بعد حمله به رژیم ایران ازیک پشتیبانی موثر خارجی برخوردار شد. صلیب سرخ بین المللی وانحمن بین المللی حقوقدانان ونیز چند سازمان دیگر، تقاضا کردند که برای تحقیق به ایران بیایند. من این تقاضا را پذیرفتم به این شرط که گروههای بررسی، گزارشها وتوصیه های خود را دراختیار ما بگذارند تا بتوانیم براساس آنها به تغییرات واصلاحات لازم بپردازیم. بیشتر این پیشنهادات وتوصیه ها راهم انجام دادیم. شاید بی فایده باشد که بگویم که مطبوعات جهانی درباره اصل گزارشها وانتقادهای آنان هیاهوی بسیار بپا کردند اما تصمیمات واصلاحات ما را ازپاد بردند ودر بونه اجمال گذاشتند.

درآغاز سال ۱۳۵۷ ناگهان عملیات تروریستی وبراندازی خاتمه یافت ومن دریافتم که طرح دیگری درحال تکوین است. ناگهان سیاستمدارانی که تا آن موقع مهرسکوت برلب زده بودند، به روی صحنه ظاهرشدند. واضح بودکه گردانندگان بازی برائش ناکامی تروریسم تغییر روش داده بودند.

نخستین گردانندگان این بازی جدید اشخاص

شروتمندی بودند که در برتو حمایت رژیم که آنرا شدیداً محکوم می‌کردند، به مال و مکننت و ثروت رسیده بودند، و از حمایتها و ارتباطات زیاده‌در کشور های غربی برخوردار بودند. اینها یکباره هیاهو و عوام‌فریبی خود را آغاز کردند و درخواست داشتند که در ایران، یک دمکراسی پارلمانی واقعی، برقرار شود.

من هم طرفدار یک دمکراسی واقعی بودم که به استقلال و تمامیت ایران صدمه‌ای وارد نسازد، ولی نمی‌خواستیم که به قیمت یک شبه دمکراسی عوام‌فریبی و حزب بازی برای ایران حاکم شود.

از این پس تبلیغات مداوم و هیاهوی این "آزادخواهان"، روز به روز توسعه یافت. هر چه بیشتر، من در راه آزادی سازی تشکیلات گام می‌نهادم و تصمیماتی در جهت تامین خواسته‌های آنان اتخاذ می‌کردم، برنا بسامانی اوضاع افزوده میشد و هر تدبیری را تعبیر به ضعف می‌کردند.

چون کار به درازا کشید و کسانی که هوای کسب قدرت را داشتند به مقصود خود نرسیدند، بازیگران جدیدی بروی صحنه آمدند و چندتن از ملاها کارگردانی طرح تخریب را بدست گرفتند و سرانجام اتحاد سرخ و سیاه، قطعیت یافت.

نخستین اغتشاشات در شهر مقدس قم روی داد که طی آن شش نفر به قتل رسیدند. از این پس برپا کردن مراسم عزاداری به مناسبت سوم، هفتم و چهلم کشته شدگان بهانه برپائی تظاهرات، ایجاد اغتشاش و تحریک به قتل گردید تا هر بار بتوان مراسم عزاداری جدیدی برای مقتولین برپا کرد و آتش خشم و تعصب را برانگیخت. البته از دیدگاه مذهبی، چنین سوء استفاده شرم‌آوری از غم و اندوه دیگران قابل

قبول نیست. به من گزارش دادند که در مقابل درودی گورستانها گروهی آشوبگر حرفه‌ای هزار جنازه‌ای را از اقوام متوفی بزور و عنف گرفته در اطراف آن تظاهرات می‌کردند و آنرا یک قربانی جدید ساواک قلمداد میکردند.

چندی قبل از آن نیز افراد سالمی را با مرکورکرم به صورت زخمی درآورده در مقابل دوربینهای خبرنگاران بی اطلاع با مغرضی خارجی قرار داده بودند. چنین روشهایی احتیاج به توصیف ندارد.

عمل غیرقابل بخشش دیگر آشوبگران، سوء استفاده از زودباوری و احساسات دانشجویان بود. ابتدا دانشگاه‌ها را به آشوب کشیدند و سپس برای گسترش نابسامانی به تحریک در مدارس متوسطه و ابتدایی پرداختند و متأسفانه موفق شدند.

البته من انتظار نداشتم که جوانان ایران، محافظه‌کار باشند و میدانستم که برای آرمانهای خود حاضر به تلاش و فداکاری هستند، اما میدانستم که فریب دروغ پردازان و آشوبگران را خواهند خورد. اشتباه بزرگ ما آن بود که از وسائل ارتباط جمعی خود برای مبارزه با اندیشه‌های مخرب استفاده نکردیم و با جوانان به گفت و شنود نپرداختیم. یقین است که در این صورت بسیاری از آنان تحت تأثیر اندیشه‌های ویرانگر قرار نمی‌گرفت.

حتی در این موقع اکثریت ایرانیان هنوز از سیاست من پشتیبانی می‌کردند. استقبالی که در مشهد به هنگام زیارت مرقد مطهر امام هفتم شیعیان، از من شدنشانی از این پشتیبانی و دل‌بستگی بود. چند هفته بعد هنگامیکه جمشید آموزگار نخست‌وزیر، به تبریز رفت سیمد هزارتن در یک اجتماع بزرگ، برای پشتیبانی از دولت، شرکت کردند.

جمشید آموزگار را در تابستان ۱۳۵۶ به نخست‌وزیری انتخاب کردم. در این انتخاب، هم به مسائل سیاست خارجی توجه داشتیم، وهم به مسائل سیاست داخلی آموزگار، در مقام نماینده ایران در کنفرانس‌های نفتی و مذاکرات اوپک، از شهرت بین‌المللی قابل ملاحظه‌ای برخوردار شده بود. وی تحصیلات عالی خود را در رشته مهندسی در ایالات متحده به پایان رسانیده بود و در آن کشور دوستان بسیار داشت. به صداقت و درستکاری شهرت داشت و علاوه بر این دبیر کل حزب رستاخیز بود و می‌توانست از پشتیبانی آن برخوردار شود.

تصمیم من دائر به تغییر نخست‌وزیر و انتصاب آموزگار به جای هویدا دلیل عدم رضایت از هویدا نبود. من نسبت به این شخصیت تحصیل کرده و خدمتگذار که سیزده سال مصدر امور بود محبت فراوان داشتم. اما هویدا "خسته شده بود و خود نیز بی‌علاقه نبود که اندکی از مسئولیت رهبری امور دولت دور شود. برای اینکه اعتماد و اطمینان خود را نسبت به هویدا نشان داده باشم وی را به وزارت دربار شاهنشاهی منصوب کردم که در این سمت می‌توانست هم طرف مشورت قرار گیرد، وهم هر روز با من ملاقات داشته باشد.

از ابتدای تشکیل دولت آموزگار، بر ضرورت سیاست آزادسازی سیاسی، به شرط آنکه موجب تخریب کشور نشود، تاکید کردم. یکسال بعد بمناسبت جشن مشروطیت یادآور شدم که ایران به سرعت دارای یک حکومت دمکراسی، مشابه دمکراسیهای غربی، خواهد شد و تعهد کردم که انتخابات کاملاً آزاد، پس از پایان دوره قانون‌گذاری صورت خواهد گرفت و در چهار چوب قانون اساسی، هر شخصیت و یا گروه و حزب مخالف

خواهد توانست به فعالیت سیاسی و انتخابی بپردازد.

فصل چهارم

حقایق درباره

سازمان اطلاعات و امنیت کشور

بموازات آغاز عملیات تروریستی، سازمان اطلاعات و امنیت کشور آماج حملات بین المللی قرار گرفت. آیا اگر تروریستها ایران را به خاک و خون نمی کشیدند ساواک مجبوره مداخله و شدت عمل می شد و مورد حمله قرار می گرفت؟

تهمتهای زیادی به ساواک وارد شده است، از جمله گفتند میلیونها نفر از ایرانیان برای آن سازمان کار میکردند. اگر چنین است، باید پرسید آیا این میلیونها نفر کارمند ساواک که قاعدتا "میایست وفادار باشند، هنگامیکه حکومت در معرض مخاطره قرار گرفت کجا بودند؟ حقیقت اینست که تعداد کارمندان ساواک در آغاز سال ۱۹۷۸ سه هزار و دویست تن بودند و در پایان این سال از چهار هزار نفر تجاوز نمی کرد.

سازمانهای مشابه ساواک در همه کشورهای جهان وجود دارد که وظیفه آنها حفظ پاسداری امنیت داخلی و خارجی هر کشور است. بعنوان مثال باید به "کا - چی - بی" در اتحاد جماهیر شوروی و "سیا" در ایالات متحده آمریکا، "اینتلجنس سرویس" در بریتانیا و "اس - دی - ای - سی" در فرانسه اشاره کرد.

چه دلیل داشت که ما ایرانیها فعالیت تروریستها را در سرزمین خود بپذیریم ولی ایتالیاییها مجاز

باشند با بریگاد سرخ یا آلمانها با گروه معسروف
"بادر" مبارزه کنند. چرا کسی تعجب نکرد وقتیکه
در یک روز و در آن واحد شش زندانی در آلمان با
شلیک گلوله خودکشی کردند و هیچکس نپرسید چگونه
آنها اسلحه بدست آورده بودند؟

مبارزه با خرابکاری کمونیستها

ساواک پس از اجرای مصدق، بمنظور مبارزه با
عملیات براندازی کمونیستها در ایران تشکیل شد.
من نمیخواستم نسبت به رویه دول غربی در برابر
کمونیستها، اظهار نظر و قضاوت کنم ولی فراموش
نکنیم که ایران دارای یک مرز مشترک طولانی با
اتحاد جماهیر شوروی است. گرچه ما موفق شدیم با
این کشور روابط مودت آمیز حسن همجواری و همکاری
اقتصادی برقرار کنیم، با این وجود باید بگویم که
پس از جنگ جهانی دوم، مناسبات ما خالی از اشکال
و نشیب و فراز نبود. زیرا در سالهای جنگ و تا ۱۳۲۵
قسمتی از خاک ایران در اشغال نیروهای شوروی بود
و سپس در آخرین ماههای حکومت مصدق حزب توده چنان
قدرت یافته بود که امید داشت ایران را تحت تسلط
خود درآورد. پس ما ناچار شدیم، نه بخاطر دفاع از
رژیم، بلکه بخاطر حفظ تمامیت ملی، این حزب را
غیرقانونی و ممنوع اعلام کنیم.

ایجاد ساواک، بمنظور مبارزه با فعالیتهای
براندازی خارجی و داخلی علیه استقلال و تمامیت
ارضی ایران بود. مسئولیت بنیان گذاری ساواک در
سال ۱۳۳۲ به سپهد تیموربختیار تفویض شد
وی در این کار از "سیا" کمک خواست. تعداد زیادی
از کارمندان ساواک برای طی دوره های آموزشی به

امریکا رفتند و در اداره مرکزی "سیا" به کارآموزی پرداختند. همچنین دوره‌های کارآموزی و بازآموزی انفرادی و دسته جمعی، برای کارمندان سازمان اطلاعات و امنیت کشور در غالب سازمانهای اطلاعاتی اروپای غربی ترتیب یافت تا با روشهای آنان آشنائی حاصل کنند.

سپهبد بختیار تا سال ۱۳۴۰ بر سرکار بود. در این تاریخ من این شخص جاه طلب و طماع را از کار برکنار کردم، زیرا از قدرت خود برای تامین منافع شخصی استفاده می‌کرد و از توسل به روشهای خسونت آمیز امتناع نداشت. بختیار به خارج اعزام شد و در بیروت به توطئه برضد ایران مشغول گشت و چند سال بعد بر اثر یک سوء قصد در عراق به قتل رسید.

نقش ساواک و قدرت آن

در ایران، مثل هر کشور دیگر خائن و جاسوس خرابکار حرفه‌ای وجود داشت. دولت ما و فرماندهنی قوای مسلح ما بخواطر دفاع از امنیت ملی، مجبور بودند از فعالیت آنان آگاه باشند و با آنها به مبارزه پردازند. این کار وظیفه و نقش ساواک بود. ساواک در مقام یک سازمان اطلاعات و ضد جاسوسی عمل می‌کرد و فعالیت داخلی آن بعنوان ضابط دادگستری بود که این وظیفه هم به توصیه قضات بین المللی در این اواخر از آن سلب و به شهربانی و ژاندارمری محول شد.

هسته اولیه ساواک از گروهی از افسران مورد اعتماد نیروهای مسلح تشکیل شده بود که به نوبه خود کارمندان دیگری از میان کادر نیروهای مسلح و با فارغ التحصیلان دانشگاهها انتخاب و استخدام

کردند. در نهایت امر، کارمندان غیرنظامی در ساواک کاملاً اکثریت داشتند.

دخالت ساواک در امور مربوط به دادگستری، کذب محض است. جریان دادرسی در ایران کاملاً شبیه به کشورهای غربی بود، با حق استفاده از وکیل مدافع، حق تقاضای استیناف و مراجعه به دیوان عالی کشور. در آخرین ماههای ۱۹۷۸، مقررات مربوط به بازپرسی نیز تغییر یافت و به متهمان اجازه داده شد که حتی در مراحل بازجوئی از حضور وکلای عدلیه استفاده کنند.

مخالفان نظم و امنیت و ترقی ایران در سواره فعالیت‌های ساواک دروغ پردازیهای بسیار کرده‌اند، از جمله اینکه تعداد "زندانیان سیاسی" در ایران بین ۲۵ هزار تا یکصد هزار نفر بوده است. حال آنکه طبق یک گزارش محرمانه که از طرف مخالفین رژیم تهیه شده و بر ضد ساواک مورداستناد قرار گرفته است، طی نه سال یعنی از ۱۹۶۸ الی ۱۹۷۷ تعداد کل کسانی که بدلائل سیاسی بوسیله ساواک توقیف شدند دقیقاً سه هزار و صد و شصت و چهار نفر بوده است.

در هیچ کشوری رئیس مملکت مسئول اعمال پلیس و یا سازمانهای اطلاعاتی نیست که معمولاً زیر نظر وزیر کشور، وزیر جنگ، و یا نخست وزیر فعالیت می‌کنند.

در ایران ساواک مستقیماً زیر نظر نخست وزیر بود. معمولاً روسای ممالک به تقاضای وزیر دادگستری از حق عفو و بخشودگی در مورد محکومین استفاده می‌کنند. من نیز با گشاده دستی از این حق خود استفاده کردم.

با احساس تاثر بسیار اطلاع یافتم که مرحوم

هویدا نخست وزیر سابق و نیز سرلشکر پاکروان، ارتشبد نصیری و سپهبد ناصر مقدم روسای پیشین ساواک، قبل از اینکه بدست دژخیمان به قتل برسند همه اظهار داشتند، هیچگاه دستوری از من در مورد نحوه رفتار بایک زندانی، یک متهم یا یک محکوم دریافت نداشتند.

طبق قانون، من حق تخفیف و عفو و بخشودگی مجازاتها را داشتم و چنانکه گفتم، پیوسته با گشاده دستی و بدون محدودیت از این حق استفاده کردم. مخصوصاً همه کسانی را که بچان من سوء قصد کرده بودند، حتی علیرغم مخالفت دادگستری، مورد عفو قرار دادم.

طبیعتاً من نمی‌توانم از کلیه عملیات ساواک دفاع کنم. چه بسا ممکن است با تعدادی از زندانیان بد رفتاری شده باشد. ولی به صراحت می‌گویم که همواره دستور میدادم که از هر نوع رفتار و خشونت بی اجتناب شود. هنگامیکه صلیب سرخ بین المللی در مقام تحقیق پیرامون فعالیت‌های ساواک برآمد، دستور دادم همه زندانها را بروی نمایندگان این سازمان بگشایند و به کلیه توصیه‌های آنها عمل کردیم و از این پس دیگر از کسی شکایت نرسید.

در اینجا باید الزاماً حساب تروریستها را از حساب زندانیان سیاسی جدا کرد. سرخورد می‌توان تروریستها و ساواک یا کارمندان سایر سازمانهای انتظامی غیرقابل اجتناب بود و ناچار تلفاتی نیز داشت. هیچکس تروریستها را به آتش‌افروزی و غارت و کشتار ملزم نکرده بود. آنها آزادانه راه‌خشونت را اختیار کرده بودند.

درباره زندانیان سیاسی به معنی خاص کلمه، و نه آتش‌افروزان و خرابکاران، باید صراحتاً بگویم

که هرگز با آنان بد رفتاری نشد. هیچکس نمی‌تواند نام یک مرد سیاسی را که بدست ساواک نابود شده باشد ذکر کند.

در زمستان ۱۳۵۷ ارتشبد از هاری نخست وزیر وقت دستور داد ارتشبد نصیری، رئیس سابق ساواک، و تنی چند از کارمندان این سازمان، بازداشت و زندانی شوند. من با این تصمیم مخالفی نکردم زیرا که امیدوار بودم، دستگاه دادگستری دقیقاً "بسه اتهامات آنها رسیدگی خواهد کرد و اگر بیگناه باشند تبرئه خواهند شد. ولی نمیتوانم در مورد رفتار به اصلاح دادگاههای انقلابی با آنان، که برخلاف همه اصول عدالت بود، سکوت اختیار کنم. همه روسای ساواک، بدون محاکمه و بدون حق دفاع به قتل رسیدند. حتی سرلشکر پاکروان که بیشتر فیلسوف و دانشمند بود تا نظامی و در دوران ریاستش هیچکس از ساواک شکایتی نداشت.

آن حقوقدانان بین المللی کجا هستند که هر وقت یک تروریست در مبارزه مسلحانه با مأمورین انتظامی کشته میشد فریادشان به آسمان میرسید؟ وسائیل ارتباط جمعی بین المللی، این جنایتکاران را به قهرمانان آزادی و خرابکاران کمونیست را به مدافعان حقوق بشر تبدیل کردند.

امروز، چه کسی نسبت به فجایع و جنایاتی که در ایران صورت می‌گیرد اعتراض می‌کند؟ به استثنای چند نویسنده و روزنامه نویس با شهامت، هیچکس.

فصل پنجم

تدارک برای ویرانی ایران

درشش ماه اول ۱۳۵۷ اندک اندک ، آشوب و ناامنی سراسر کشور را فرا گرفت . برای کاهش تشنج و سلب بهانه از مخالفین ، تدابیر مختلفی اتخاذ شد که از جمله آنها آزادی صدها تن از زندانیان بود . در تابستان بر اثر اغتشاشات شدید در اصفهان ، دولت مجبور شد در آن شهر حکومت نظامی اعلام کند . ولی اجرای برنامه ویرانی ایران آغاز شده بود و گوئی دیگر جلوگیری از آن امکان نداشت .

دراواشل شهریور (اواخر اوت) سپهد مقدم رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور ، مذاکرات خود را با یکی از مراجع مهم مذهبی برایم نقل کرد که از من میخواست به یک اقدام وسیع و نمایی برای جلوگیری از سقوط و ویرانی کشور دست بزنم . طبیعتاً نسبت به این پیام و تقاضا بی اعتنا نماندم . ولی چه میشد کرد؟ ناچار شدم از نخست وزیر جمشید آموزگار بخواهم استعفا دهد و دولت جدیدی را با اختیارات و آزادی عمل بیشتر روی کار آوردم . این تصمیم من یک اشتباه بزرگ بود . زیرا آموزگار مردی بود پاکدامن و با حسن نیت که شاید میبایست در آن هنگام در راس امور باقی بماند .

اعلام حکومت نظامی

جانشین وی جعفر شریف امامی ، خواست یکباره

بر گذشته خط بطلان کشد. رابطه خود را با حزب رستاخیز قطع کرد، بدون آنکه اعتبار و نفوذی نزد مخالفان بیاورد. برای جلب نظر محافل مذهبی تقویم شاهنشاهی را لغو کرد و مجدداً "تقویم هجری را رسمیت بخشید و همچنین کازینوها و قمارخانه‌ها را تعطیل کرد.

با این حال تظاهرات و اغتشاشات همچنان ادامه یافت. تا آنجا که دولت مجبور شد در تهران وهشت شهردیگر مقررات حکومت نظامی را اجرا نماید. نخستین روز اجرای این مقررات در تهران هفدهم شهریور (هشتم سپتامبر) است که مخالفان و وسائل ارتباط جمعی بین المللی آنرا "جمعه سیاه" نامیدند. در پاسخ نمایندگان مجلسین راجع به تعداد تلفات نخست وزیر گفت که ۸۵ جواز دفن پس از این حوادث صادر شده است و وی مسئولیت همه برخوردهای ناشی از اجرای قانون را شخصاً می پذیرد.

با وجود اجرای مقررات حکومت نظامی، آشوب و نابسامانی همچنان ادامه و گسترش یافت. پاسبانان ژاندارمها و سربازان در این ایام از خود خونسردی و حسن رفتار عجیبی نشان دادند و هرگز در مقام انتقام - جوشی بخاطر همقطاران متعددشان، که بدست آشوبگران کشته می شدند بر نیامدند.

بدیهی است اگر مقررات حکومت نظامی به دقت اجرا می شد، می بایست دادگاههای نظامی تشکیل شود و متخلفین از مقررات به مجازات برسند. ولی در حقیقت اعلام حکومت نظامی جنبه اخطار داشت و سربازان فقط بروی آتش افروزان، غارتگران و گروههای مسلح آتش گشودند و در هر حال مجموع این تدابیر آرامشی پدید نیاورد.

گروههای مسلح، از کمیته‌هایی که در پناه مساجد تشکیل می شد دستور می گرفتند. در این هنگام بود که

علنا" گفته شد میان اسلام و کمونیسم منافاتی وجود ندارد. این نظر غریب بوسیله مجاهدین خلق عنوان شد که در لبنان ولیبی، آموزش دیده بودند.

در این هنگام مطبوعات چپ‌گرای غربی، سخن از خشونت و ارباب و وحشت میراندند. نه از آنچه تروریستها ایجاد کرده بودند بلکه از آنچه در خیال آنها ناشی از پلیس و ساواک بود.

در همین هنگام بود که جراید غربی شماره "زندانیان سیاسی" را چند هزار تن اعلام کردند. واقعیت اینست که در این موقع شماره زندانیانی که بعزت داشتن پرونده‌های جنائی محکومیت پیدا کرده بودند و هنوز در زندان بصری بردند از سیم نفر تجاوز نمی‌کرد. مقایسه این دو رقم حیرت‌انگیز است. بخصوص اگر بیاد بیاوریم که طی مدت نه سال گذشته تعداد کسانی که به دلائل سیاسی بازداشت گردیده بودند دقیقا "سه هزار و صد و شصت و چهار نفر بود.

بطور وضوح، مایک دوره انقلابی را طی می‌کردیم که برنامه آن به دقت تدارک شده بود. در شهرهایی که حکومت نظامی وجود داشت، گروههای کوچک تروریستی و براندازی، مسلح به سلاحهای خودکار و مواد منفجره جنگهای چریکی شهری را آغاز کردند. متعاقب آن حمله به ابنیه عمومی، مدارس، بیمارستانها بانکها و سازمانهای دولتی آغاز شد. هدف نهائی تخریب سریع اداری، اقتصادی و فرهنگی کشور بود.

سفرهای کریم سنجابی و مهدی بازرگان

در مقابل بن بست سعی کردم یک دولت اتحادملسی

تشکیل شود. آقای عبدالله انتظام شخصی که هشتاد و پنج سال
 و خوش نام قبول کرد که با وجود بیماری ریاست این
 دولت را به عهده گیرد و بکوشد که اعضای باصلاح
 جبهه ملی به عضویت آن درآیند. به این منظور با
 کریم سنجابی و سایر اعضای گروههای مخالف تماس
 گرفتم. اما شرایط آنها غیر قابل قبول بود. بیاد
 آوریم که کریم سنجابی تازه از نوفل لوشاتو برگشته
 بود. مقارن همین زمان رئیس انجمن ایرانی حقوق
 بشر، مهدی بازرگان، مقاطعه کار و تاجری ثروتمند
 نیز سفری به نوفل لوشاتو کرد و پس از اقامتی کوتاه
 در لندن به تهران بازگشت. چند روز بعد پایتخت
 دچار آشوب و اغتشاشی عظیم شد. در دانشگاه تهران
 و سایر مدارس عالی و متوسطه شعارهای خشونت آمیز
 در جهت دعوت به آشوب و "انقلاب اسلامی" داده میشد
 به قوای انتظامی دستور داده شده بود که از حرکت
 تظاهرکنندگان جلوگیری کند ولی در حد امکان و جز
 در صورت ضرورت قطعی از تیراندازی خودداری نمایند.
 آشوبگران، در غرب و مرکز بیشتر بانکها، صدقه
 مغازه و فروشگاه، دهها هتل و عمارات بزرگ
 سالنهای سینما و بناهای دولتی را به آتش کشیدند
 و غارت کردند. حتی قوای انتظامی نتوانستند از
 آتش زدن قسمتی از سفارت بریتانیا و کبیر جلوگیری
 کنند. ساختمان وزارت اطلاعات مورد حمله قرار
 گرفت و غارت شد.

توقیف امیرعباس هویدا

در پایان این روز دولت شریف امامی استعفا داد
 و من از ارتشبد غلامرضا ازهاری، رئیس ستاد ارتش
 خواستم که کابینه جدید را تشکیل دهد.

از هاری مردی بود صدیق و شریف و خوش نام که همواره از دخالت در امور سیاسی احتراز می‌جست. در این هنگام از شخصیت‌های سیاسی هیچکس داوطلب نخست‌وزیری نبود و ارتشبد از هاری این مسئولیت را بعنوان یک وظیفه سربازی پذیرفت. او نیز کوشید با تدابیری مخالفان را آرام کند و پیش از هر چیز تصمیم به بازداشت دوازده تن از شخصیت‌ها، از جمله امیرعباس هویدا، گرفت. ارتشبد از هاری به من گفت، تنها یک محاکمه واقعی خواهد توانست این شخصیت‌ها را در برابر مردم روسفید کند. من چندان به این استدلال عقیده نداشتم. ولی هویدا، که هنوز مورد احترام من بود آماج اصلی حملات مخالفین بود، گرچه هدف واقعی خود من بودم. اندکی بعد قبل از این ماجرا به هویدا پیشنهاد کرده بودم به خارج برود و سمت سفارت ایران در بروکسل را بپذیرد. او آنقدر به خود اعتماد داشت که از قبول پیشنهاد من سرباز زد. بعداً درباره جریبان وحشتناک قتل وی سخن خواهم گفت.

امیدها و نومیدی‌ها

در نخستین روزهای دولت ارتشبد از هاری، آرامش نسبی در کشور برقرار شد. اعتصاب تاحدزیادی کاهش یافت و تولید روزانه نفت خام مجدداً به پنج میلیون و سیصد هزار بشکه رسید. دستور اعتصاب عمومی که برای روز دوازدهم نوامبر از نوفل‌لوشاتو صادر شده بود با شکست کامل مواجه گشت. در بسیاری از شهرهای بزرگ چون تهران و اصفهان و مشهد و تبریز مردم به تظاهر و مقابله با مخربین پرداختند. آنچه ما میخواستیم صلح و صفای عمومی و آشتی ملی بشود

بنا بر این دولت سعی کرد از برخورد گروههای مخالف
و موافق جلوگیری کند .

علاوه بر زندانیانی که قبلاً " آزاد شده بودند ، دولت
ارتشبد از هاری یک عفو عمومی و کامل اعلام کرد
و آخرین زندانیان سیاسی غیر از آدمکشان از زندان خارج
شدند .

مادر این هنگام با اشتلافی از نیروهای مسلح مخالف
رودر رو نبودیم ، بلکه بایک بیسج عمومی همه قوای
مخرب برای نابودی ایران نوومترقی مواجه بودیم که
برای نیل به این منظور میبایست دودمانی کسه
مکرراً " مانع سقوط کشور شده بود از اریکه قدرت
کنار گذاشته شود .

در این هنگام بود که اعتصابهای وسیع سیاسی
برای به زانو در آوردن کشور آغاز شد : تهران و
شهرهای بزرگ هر روز چند ساعت فاقد برق بودند .
وساثل نقلیه عمومی تعطیل شد ، کارمندان سازمان
آب و شبکه نفت و بنزین و سپس بانکها و وزارتخانهها
اعتصاب کردند . هدف این کوششها فلج کردن فعالیت
مردم ایران بود تا دولت در مقابل ویران گران
ناچار به تسلیم شود . مردم ، بیکار و سرگردان و در
نتیجه خشن و ناراضی در کوچهها و خیابانها قدم
میزدند . کارگران و کارمندانی که از شرکت در
اعتصاب خودداری می کردند مورد تهدید قرار میگرفتند
ما بخوبی میدانیم که برای فلج کردن شبکه توزیع
برق یا نفت ، پنج ویانش نفر کافی است و همین باعث
شد که اعتصاب انقلابی توفیق یابد . زیانهای کسه
در طی دو ماه اعتصاب عمومی به چاهها و پالایشگاههای
نفت وارد آمد از حد و حساب بیرون است و بدین
سان کوشش برای برقراری نظم و آرامش و جلوگیری
از سقوط کشور ، بار دیگر با نا کامی

و نومییدی مواجه شد و بدتر از همه ارتشبد از هاری
در اواخر دی ماه ۱۳۵۷ دچار یک حمله قلبی گردید
و دیگر نتوانست به کار خود ادامه دهد.

امروز بعضیها به من سرزنش می‌کنند که چرا با
اعمال قدرت و شدت مقررات حکومت نظامی را بدقت
اجرا نکردم و امنیت را به هر قیمت که شده به کشور
بازگرداندم؟

مسلماً " این کار ممکن بود ولی به چه قیمتی؟
امروز به من گفته می‌شود که یقیناً " اجرای این
تصمیم بمراتب کمتر از دوران خونین هرج و مرج کنونی
تلفات در بر می‌داشت. پاسخ من اینست که سرزنش
پس از وقوع حوادث کار دشواری نیست و یک پادشاه
حق ندارد تاج و تخت خود را به قیمت ریختن خون
هم‌میهنانش حفظ کند.

یک دیکتاتور می‌تواند حکومت را بنام مرامی که
مدافع آنست با خونریزی نگاهدارد. اما پادشاه
یک دیکتاتور نیست. میان شاه و ملت پیوندی
ناگسنتی وجود دارد. یک دیکتاتور تنهاست و به‌خود
می‌اندیشد، یک پادشاه تاج و تخت را از دیگری به ارث
برده و باید به فرزندانش انتقال دهد. من در این
فکر بودم که پس از نیل به سطح مطلوبی از توسعه
فرهنگی، صنعتی، کشاورزی و فنی، تاج و تخت را به
پسرم واگذار کنم.

در هفته‌های دشوار پایان سلطنتم، من قسمت مهمی
از وقت خود را بای تلفن می‌گذراندم و دستورم همواره
چنین بود: "کوشش کنید از خونریزی جلوگیری شود."
روزی که استاندار خراسان با ناراحتی بسیار
اطلاع داد که گروهی از نظامیان می‌خواهند مجسمه
مراواژگون کنند به وی گفتم: در حالی که دولت در
همه جبهه‌ها عقب‌نشینی می‌کند و تسلیم می‌شود، چه

معنی و مفهومی دارد که برای حفظ یک مجسمه از قوای
نظامی استفاده شود.

فصل ششم

نخست وزیر شاپور بختیار

ماموریت شگفت انگیز ژنرال هایزر

در تمام این مدت ، می‌کوشیدم به خود تلقین کنم که در مقابل مخالفانی با حسن نیت و حسن مسئولیت قرار دارم .

آنها استقرار سریعتر دموکراسی و مبارزه با فساد را طلب می‌کردند . منم آرزوی جزاین نداشتم و قبلاً" به هر دو کار پرداخته بودم .

من می‌خواستم بهر قیمت ، از توسل به زور و اعمال خشونت اجتناب کنم و در یک محیط صلح و مفاو و تفاهم ملی ، راههای قانونی برای حل مشکلات بیابم . سرانجام به این نتیجه رسیدم که شاید یک دولت غیرنظامی با عضویت گروهی از رهبران مخالف بتواند به آشوب خاتمه دهد و وضع کشور را به حال عادی بازگرداند .

توقعات سیاستمداران مخالف

نخست به دکتر غلامحسین صدیقی ، عضو جبهه ملی ، ماموریت دادم تا برای تشکیل کابینه اقدام کنند . دکتر صدیقی را مردی وطن خواه میدانستم و او هیچ شرطی برای قبول این ماموریت قائل نشد . فقط یک هفته برای مطالعه و بررسی از من وقت خواست که بلافاصله پذیرفتم .

دکتر صدیقی ، به پیروی از توقعات جبهه ملی ، از من خواست که در ایران بمانم ، ولی اختیارات خود را ،

به یک شورای نیابت سلطنت تفویض کنم .
این تقاضا برایم پذیرفتنی نبود، زیرا مفهومی
آن بود که قبول می‌کنم قادر به سلطنت نیستم، اما
باید بگویم که دکتر صدیقی تنها سیاستمدار مخالفی
بود که مصرا " از من خواست ایران را ترک نکنم .
در همین ایام، آقایان سنجابی و بازرگان که
تازه از اروپا بازگشته بودند، به چنان تحریکات
سیاسی و مخالف قانون اساسی دست زدند که دولت طبق
مقررات حکومت نظامی ناگزیر از بازداشت آنان شد .
دکتر سنجابی از زندان بوسیله رئیس ساواک
سپهبد مقدم تقاضای ملاقات مرا کرد . برای تسهیل
مذاکرات و آماده سازی محیط ، از دولت خواستم
سنجابی و بازرگان را آزاد کند . پس از چند روز
تقاضای ملاقات سنجابی را پذیرفتم . او با احترام
بسیار دست مرا بوسید و نسبت به مقام سلطنت و شخص
من، ابراز وفاداری بسیار کرد و گفت که حاضر است
مقام نخست وزیری را قبول کند، بشرطی که من به
بهانه "استفاده از تعطیلات" راهی خارج شوم . او نه
میخواست شورای نیابت سلطنت تشکیل شود، که تشکیل
آن قانونا الزامی بود، و نه می‌خواست از مجلسین
رای اعتماد بخواهد .
من از قبول توقعات سنجابی سربازدم و درحالی‌که
شرایط روز بروز دشوارتر می‌شد، در جستجوی راه حل
دیگری برآمدم .
آیا واقعا " رهبران سیاسی مخالف ، متوجه وخامت
اوضاع و خطراتی که کشور را تهدید می‌کرد، بودند؟ آیا
میدانستند که دیگر مساله حفظ امتیازات و سرآوردن
توقعاتشان مطرح نیست ، بلکه حیات و معات ابران
در میان است ؟

نخست وزیر شاپور بختیار

بی نظمی و اغتشاش در گردش چرخهای اقتصاد کشور، اعتصابات پیاپی و تظاهرات خیابانی عملاً "زندگانی جامعه را فلج کرده بود. میزان تولید نفت خام که در مواقع ضروری عادی ۵/۸ میلیون بشکه بود در روز چهارم دی ماه ۱۳۵۷ به ۱/۷ میلیون بشکه رسید که فاجعه‌ای برای اقتصاد ایران محسوب میشد. صدور گاز به شوروی دچار اختلال و اشکال شده بود. در این هنگام بود که شاپور بختیار، یکی از اعضای حبه ملی، بوسیله سیهد مقدم، رئیس ساواک از من تقاضای ملاقات کرد. من قبلاً "بوسیله جمشید آموزگار نخست وزیر سابق، تماسی با بختیار داشتم و همچنین به کوشش خود برای تشکیل یک دولت ائتلافی ادامه می‌دادم. در این اواخر، در حالیکه کریم سنجابی همچنان به اظهارات تحریک‌آمیز خود ادامه می‌داد شاپور بختیار روشی معتدل تر داشت و تقریباً "سکوت کرده بود. در نتیجه شاپور بختیار راه حضور پذیرفتم.

و اگر اشتباه نکنم سیهد مقدم شخصاً "ویرایشانه و در خارج از ساعات متعارف ملاقات، به کاخ نیاوران هدایت کرد. بختیار در این ملاقات مکرراً "نسبت به مقام سلطنت ابراز وفاداری کرد و کوشیده من ثابت کند که تنها کسی است که می‌تواند در آن دوران دشوار دولت را تشکیل دهد. او می‌گفت مایل است تمام ترتیبات مندرج در قانون اساسی را رعایت کند، بدین معنی که قبل از مسافرت من به خارج از کشور بعنوان تعطیلات، یک شورای نیابت سلطنت تشکیل شود و از دو مجلس رای اعتماد

بگیرد. این شرایط برای من قابل قبول بود. بختیار
بادشواری کابینه خود را تشکیل داد و از مجلسیـــــــــــــــ
رای اعتماد گرفت. اما فرصت نیافت برنامه خود را که
برای خبرنگاران و سائل ارتباط جمعی جهانی شرح داده
بود، به مرحله اجرا درآورد. جالب آنکه از همان
روز نخست دوستان سیاسی در جبهه ملی برای سقوط او
کوشیدند. عجب اینست که در این هنگام کسی در پی
بازگشت آرامش و تجدید فعالیت اقتصادی نبود و تنها
مسئله مورد علاقه رهبران کشور سرنوشت پادشاه بود.
بعضی از اطرافیان به منظور آرام سازی محیط، به
من توصیه می کردند چند هفته ای از ایران دور شویم
فرماندهان ارتش از من می خواستند در کشور باقی
مانم تا نیروهای مسلح از هم پاشیده نشوند.

حوادث ایران، در این هنگام در رأس کلیه اخبار
جهان قرار داشت. اکنون می توانم صریحا " بگویم
که هفته قبل از این وقایع من احساس می کردم که
کار از کار گذشته است. از نزدیک به دو سال پیش
من تغییری در رویه امریکائیها احساس می کردم.
میدانستم که بعضی از آنها با برنامه های تسلیحاتی
ایران موافق نیستند و بیم دارند که افـــــــــــــــران و
متخصصینی که در خدمت ارتش ایران بودند، روزی گروگان
شورویها شوند. آیا واقعا " امریکائیها مایل به
الفای قرارداد دو جانبه میان ایران و ایالات متحده
بودند و میخواستند از ایفای تعهدات خود سرباز زنند؟
من این سؤال را رسماً " با دولت امریکا در میان
گذاشتم. جواب داده شد:

" ایالات متحده امریکا به تعهدات خود وفا دار خواهد
ماند. " !

چندی بعد با دوست خود، نلسن را کفلر ملاقاتی
داشتم. ناگهان از او سؤال کردم: " آیا ممکن است

امریکائیا و شورویها دنیا را بین خود تقسیم کرده باشند.

راکفلر جواب داد:

"قطعا نه وبعد افزود: "لااقل تا جایی که من اطلاع دارم."

در شهریور ۱۳۵۷ هنگامیکه بحران جدی تر شد، سفرای آمریکا و انگلیس نزد من آمدند و پشتیبانی دولتی من متبوع خود را اعلام داشتند و گفتند که برخلاف سال ۱۹۵۱ در تائید سیاست دولت ایران اتفاق نظر کامل دارند.

اختلال روزنامه پراودا

تا اوایل تابستان، من مرتبا "سفیر اتحاد جماهیر شوروی را می دیدم و تقریبا" در هر ملاقات، او به من در زمینه تفاهم، دوستی و همکاری دولت متبوعش اطمینان می داد. در این موقع سفیر شوروی به مرخصی رفت و پس از بازگشت به تهران دیگر او را ندیدم. با این حال اوضاع ایران موجب نگرانی شورویها بود. برای مثال کافی است به مقاله ای که در واسط پایتیز در روزنامه پراودا انتشار یافت، اشاره کنم. در این مقاله، از جمله عبارات زیر به چشم می خورد:

"اتحاد جماهیر شوروی که دارای روابط حسنه با ایران است، صراحتا" اعلام می کند که با هرگونه مداخله نامشروع، در امور داخلی این کشور، از هر جا و به هر شکل و بهر بهانه ای که باشد، مخالفت خواهد کرد. جریانهای که در ایران می گذرد صرفا" جنبه داخلی دارد و باید انحصارا" بدست ایرانیان حل و فصل شود. همه کشورها باید با توجه به حق حاکمیت

واستقلال ایران و بارعایت منشور سازمان ملل متحد از دخالت در امور این کشور اجتناب ورزند. واضح است که هر نوع دخالتی در امور ایران، که کشوری است هم مرز با اتحاد جماهیر شوروی و بخصوص یک دخالت نظامی، همانند عملی برضد امنیت و منافع اتحاد جماهیر شوروی تلقی خواهد شد.

در پانزدهم آذر ایالات متحده آمریکا، رسماً اعلام داشت که بهیچ صورت در ایران مداخله نخواهد کرد. با این حال سفرای دولتین آمریکا و انگلیس در ملاقاتهای خود تکرار میکردند: "ما همچنان از شما پشتیبانی میکنیم!"

در طول پائیز و زمستان، مرتباً "این دوفیبر، مرابه ادامه و گسترش سیاست آزادسازی تشویق میکردند. من شخصاً با اصل این سیاست موافق بودم، ولی فکر میکردم که در دوران اغتشاش و ناامنی و بدون داشتن کادر سیاسی لازم، به فاجعه منتهی خواهد شد.

عجب در اینکه غالباً، شخصیتها یا فرستادگانی از آمریکا بیدار من میآمدند و سیاست مقاومت و اعمال قدرت را توصیه میکردند و چون از سفیر ایالات متحده می پرسیدم که رویه واقعی آن دولت چیست میگفت که دستوری دریافت نکرده است.

از منابع مختلف، اطلاعات دیگری به من میرسید چند هفته قبل از آن نماینده "سیا" را در ایران به حضور پذیرفتم. از تو خالی بودن سخنانش متعجب شدم. هنگامیکه صحبت از آزادسازی سیاسی شد، خنده شادی بر لبانش نقش بست و معلوم شد، میخواهد از این موضوع با من صحبت کند، نه درباره امنیت منطقه! بعد از حریق سفارت انگلیس، یکی از امرای ارتش با وابسته نظامی آن کشور ملاقاتی داشت که به وی

گفت :

"چه وقت متوجه خواهید شد که راه حل مسائل شما سیاسی است."

دراواخر آذر سناتور محمد علی مسعودی به من گزارش داد که جورج لامبراکیس ، دبیر اول سفارت آمریکا به وی گفته است: "بزودی در ایران یک رژیم جدید وجود خواهد داشت."

اما جریانی که بیش از همه از سوی متحدان چند ساله ، موجب تعجب من شد ، ماموریت شگفت انگیز ژنرال هایزر در ایران بود.

ماموریت شگفت انگیز ژنرال هایزر

دراواائل بهمن ماه خبری حیرت انگیز به من گزارش شد که ژنرال هایزر چند روزی است در تهران اقامت دارد. من در هفته های اخیر از هیچ چیز تعجب نمی کردم. ولی ژنرال هایزر ، شخصیت کوچکی نبود. وی در مقام معاونت فرماندهی کل نیروهای پیمان آتلانتیک شمالی چندبار به تهران آمده و هر بار از من تقاضای ملاقات می کرد.

مسافرت های ژنرال هایزر به ایران جنبه تشریفاتی نداشت و او برای دیدار با فرمانده قوای مسلح ایران که یکی از کشورهای عضو پیمان مرکزی بود، به ایران می آمد.

رفت و آمدهای ژنرال هایزر همواره از چند هفته قبل برنامه ریزی می شد. ولی این بار جنبه های اسرار آمیز داشت. نظامیان آمریکا ، با هواپیما های خود می آمدند و می رفتند و طبیعتاً "تابع تشریفات معمول نبودند. از امرای ارتش درباره مسافرت ژنرال هایزر سؤال کردم. آنها هم چیزی

نمیدانستند حضورا و در ایران واقعا " شگفت انگیز بود و نمیتوانست اتفاقی و بدون دلائل بسیار مهم باشد .

حضور وی در ایران، کم کم علنی شد و روزنامه های شوروی نوشتند که ژنرال هایزر برای تدارک یک کودک کودتای نظامی به ایران آمده است . در حقیقت درج این مطلب یک نوع اخطار بود . اندکی بعد روزنامه هرالد تریبیون چاپ پاریس ، به شورویها و سایر دول اطمینان داد که ژنرال هایزر، نه برای تدارک یک کودتا ، بلکه برای جلوگیری از آن به ایران سفر کرده است و سرانجام روشن شد که نگرانی اصلی رهبران امریکا وقوع یک کودتای نظامی در ایران است .

آیا چنین خطری وجود داشت ؟ تصور نمیکنم . زیرا افسران ارتش ایران به دفاع از تاج و تخت و حفظ قانون اساسی سوگند یاد کرده بودند و مسلما " تا هنگامیکه از این قانون تخلف نمیشد دست به هیچ اقدامی نمی زدند . احتمالا " سرویسهای اطلاعاتی امریکا میدانستند که برنامه زیرپا گذاشتن قانون اساسی در پیش است . پس میبایست از بروز عکس العمل در ارتش ایران جلوگیری کنند . هدف مسافرت ژنرال هایزر به ایران جز این نبود .

بالاخره من یکبار ژنرال هایزر را به اتفاق سفیر امریکا ، آقای سالیوان ملاقات کردم . تنها چیزی که مورد علاقه هر دوی آنها بود دانستن روز و ساعت حرکت من از ایران بود . ژنرال هایزر ، از ارتش سید قره باغی ، رئیس ستاد ارتش خواست که ملاقاتی بین او و مهدی بازرگان ترتیب دهد . ارتش سید قره باغی این تقاضا را به من گزارش داد .

نمیدانم در این ملاقات چه گذشت ، میدانم که

ارتشبد قره‌باغی از تمام قدرت خود استفاده کرد تا فرماندهان ارتش ایران را از هرگونه اقدام و تصمیمی بازدارد. او اکنون تنها کسی است که از جریان این مطلب اطلاع دارد، زیرا فرماندهان و امرای ارتش ایران یکی پس از دیگری به قتل رسیدند و تنها ارتشبد قره‌باغی بوسیله مهندس بازرگان از قتل نجات یافت.

پس از آنکه من ایران را ترک کردم، ژنرال هایزر با چندین روز در ایران اقامت داشت. در این هنگام چه گذشت؟ تنها چیزی که میتوانم بگویم اینست که ربیعی فرمانده نیروی هوایی ایران طی "محاكمه" اش به "قضات" گفت: "ژنرال هایزر شاه را مثل یک موش مرده به خارج از کشور پرتاب کرد.

فصل هفتم

جلای وطن

قراربراین شد که شهبانو ومن، پس از اینکـه آقای بختیار از مجلسین رای اعتماد گرفت برای چند هفته استراحت و تمدد اعصاب ایران را ترک کنیم. آخرین روزهای اقامت در تهران، سخت دشوار بود و شبها بایی خوابی گذشت. میبایست روزها همچنان به کار خود ادامه دهم، حال آنکه تاریخ حرکت نزدیک و نزدیکتر میشد و لحظه ای از وضع دلخسراش ایران فارغ نبودم.

نمیتوانم احساسات خود را به هنگامیکه به اتفاق شهبانو ایران را ترک می کردیم وصف نمایم. به حکم تجربه طولانی و احساس قلبی، نسبت به آینده سخت نگران بودم. آرزو داشتم، سفر من موجب پیدایش آرامش و تسکین تشنجات شود. امیدوار بودم بخت بیا شاپور بختیار یاری کند و وی بتواند کاری انجام دهد و سرانجام وطن را زویرانی و نابودی نجات یابد در فرودگاه مهرآباد بادی سرد میوزید. بر اثر اعتصاب کارکنان فرودگاه، تعداد زیادی هواپیما در آنجا متوقف بود. در پای پلکان هواپیماهای سلطنتی، مقامات مهم کشوری و لشگری از جمله شاپور بختیار، نخست وزیر، رئیس مجلس شورای ملی، چند تن از وزیران و فرماندهان نیروهای مسلح به بدرقه آمده بودند.

به همه حاضران توصیه کردم که در رفتار خود

جانب حزم و احتیاط را نگاهدارند. خداوند را بپس
شهادت میگیرم که آنچه میتوانستم برای نجات
خدمتگذاران وطن از مخاطرات احتمالی، انجام
دادم.

امام جمعه تهران که در مسافرتهاى قبله در
فرودگاه حضور داشت و دعای سفر میخواند، این بار
غایب بود. بعضیها در مورد این غیبت تعبیرات خاص
کردند. حقیقت اینست که او بیمار بود و متأسفانه
چند هفته بعد در ژنو درگذشت. البته من ماننسد
همیشه یک مخلص کلام الله محید به همراه داشتم.
احساسات، وفاداری و صمیمیتی که در فرودگاه نسبت
به من ابراز شد واقعا "مراسخت تحت تاثیر قرار
داد. همه سکوت کرده بودند و بسیاری میگریستند.
آخرین تصویری که از ایران، سرزمینی که سی و هفت
سال بر آن سلطنت کردم، بیاد دارم خاطر چهره های
سرگشته و غمگین و اشک آلود کسانی است که به بدرقه
آمده بودند.

مرحله اول سفر ما شهر آسوان بود، که در آنجا
با استقبال گرم و مردانه پرزیدنت سادات مواجه
شدم، البته بزرگواری و شهامتی که در او سراغ داشتم
جز این هم انتظاری نمی رفت. طی چند روزی که
در آسوان اقامت داشتیم محبت و توجه خاص و میهما نوازی
پرزیدنت سادات و همسرش برای شهبانو و من بسیار
تسلی بخش بود.

پرزیدنت سادات می خواست که ما مدتی طولانی تر
در مصر بمانیم ولی من احساس می کردم که باید باز
هم از ایران دورتر شوم. در آن موقع میل داشتم به
امریکا بروم که فرزندانم در آنجا اقامت داشتند
ولی همه ما را از رفتن به ایالات متحده بر حذر
میداشتند.

طبق قرار قبلی چند روزی در مراکش اقامت
گزیدیم و در آنجا سلطان حسن دوم برادرانه از ما
پذیرائی کرد. هنگامیکه قرار شد به باهاماس برویم
سلطان حسن هواپیمای مراکشی را در اختیار ما
گذاشت. مشکل ترین مراحل، اقامت مادر این جزایر
بود. زیرا هر روز خبرکشتارهای ایران به ما میرسید،
گوئی این کابوس پایانی نداشت. محل اقامت
مادر باهاماس ویلائی در کنار دریا بود، که هرکس
میتوانست به آن نزدیک شود. بهمین سبب تعداد
زیادی پاسبان به محافظت ما گماشته بودند که حضور
آنان نیز خالی از اشکال نبود. تنها دلخوشی مادر آن
چند روز، محبت‌های بی دریغ جهانگردان آلمانی
و فرانسوی بود.

از همان روز اول میدانستیم که اقامت ما در
باهاماس جنبه موقت خواهد داشت و در جستجوی کشوری
دیگر بودیم که بتوانیم برای مدتی طولانی در
آن زندگی کنیم.

هنگامیکه قرار بر این شد که به مکزیک برویم
بسیار خوشحال شدم از مسافرت رسمی خود به این
کشور و استقبال گرم مردم آن خاطره‌ای بس دلپذیر
داشتم. در طی همان سفر رسمی بود که با پرزیدنت
لوپز پرتیتو آشنا شدم و به روشن بینی وی در مسائل
جهانی وقوف یافتم.

متأسفانه وضع مزاجی من اجازه نداد که قسمت‌های
مختلف کشور زیبای مکزیک را چنانکه میخواستم بازدید
کنم. در عوض فرصت تجدید دیدار با هنری کیمینجرو
ریچارد نیکسون را یافتم که به من ثابت کرد حتی
در میان امریکائیان نیز دوستان وفادار میتوان یافت.
قرار بود پرزیدنت نیکسون به اتفاق همسرش
بدیدار ما بیاید، در آخرین لحظه بیماری بانونیکسون

مانع مسافرت وی شد و آقای نیکسون به تنهایی نزد ما آمد. بیست و چهار ساعتی که با وی گذرانیدیم برای شهبانو و من بسیار مطبوع و دلپذیر بود.

این دیدار برای هر دوی ما بسیار مطبوع بود. هم بخاطر دوستی استوارمان و هم بخاطر تفاهم و توافق نظری که در مسائل مهم سیاسی و بین المللی داشته و داریم.

پرزیدنت نیکسون یکبار قبل از انتخاب به ریاست جمهوری و یکبار دیگر در سمت رئیس جمهوری به ایران سفر کرده بود و هیچکس بهتر از او در نیافت که یک متحد قوی در این منطقه چه ارزشی برای جهان غرب دارد.

فصل هشتم

حکومت وحشت

کسانیکه پس از خروج من، برای ایران حکومت کرده و می کنند، ناتوانی و عدم مسئولیت خود را بطور کامل نشان دادند: شاپور بختیار خواست بر ایران حکومت کند اما قادر به این کار نشد. مهدی بازرگان "نخست وزیر" "جمهوری اسلامی" در حد اعلیٰ ناتوانی است، حکومت وی از لحاظ قانونی هیچ مبنائی ندارد. نه قانون اساسی هست، نه مجلس شورای ملی، نه سنا، از لحاظ سیاسی او بازیچه ای بیش نیست که هر روز به سازی میرقصد. روزی سخنی میگوید و فردای آن خلافتش را اعلام میکند و ملاحا و مشاورینشان هر چه میخواهند میکنند، اما دیگر حکومت و دولتی در ایران وجود ندارد.

در زمستان گذشته مهدی بازرگان اعلام کرد: "جمهوری اسلامی" که ما بنیان می نهیم، نه حکومت لیبی است و نه حکومت عربستان سعودی، بلکه همانند دولتی خواهد بود که طی ده سال اول خلافت علیی وجود داشت. "جمهوری اسلامی در بهار سال ۱۳۵۸ رسماً اعلام شد و در حقیقت ایران را سیزده قرن به عقب برگرداند.

تعصب کورکورانه

مضحک و در عین حال غم انگیز اینست که آقای

بازرگان قبلا" رئیس انجمن ایرانی حقوق بشر بود و در زمان "نخست وزیری" وی حکومت وحشت و اعراب و خشونت در ایران مستقر گشت . عجب آنکه جلادانی که برای ایران حکم میرانند، برخلاف همه سنتهای اسلامی و ایرانی عمل می‌کنند، اما بی پروا نام خدا را بر زبان می‌آورند .

اینها ، بیش از یازده قرن تمدن قبل از اسلام ایران را که سرتاسر افتخار و بزرگی و خلاقیت است بدور ریخته‌اند و جز ده سال دوران خلافت علی ابن ابیطالب (ع) منکر تاریخ بعد از اسلام ایران نیستند متعصبین جاهلی که هنوز در ایران بر سر کارند تصور می‌کنند که پس از دوران علی (ع) ، تنها کسانی هستند که بر طبق اصول عدالت حکومت میکنند تعصبی کورکورانه و جاهلانه ، اکنون وحشت و جنون و حماقت را بر کشور ما مستولی کرده است .

آنچه منطقا" قابل فهم نیست ، اینست که وسائل ارتباط جمعی جهانی که قبلا" در کشور ما تعداد افراد شهربانی و یازندانیان را هزار بار بیشتر جلو می‌دادند و برای کشته‌های خیالی داستانها می‌ساختند ، بی آنکه خم به ابرو بیاورند شاهد و ناظر کشتن سدها تن بیگناه هستند . انجمنهای بین المللی حقوقدانان و یادفاع از حقوق بشر ، که آنهمه درباره انسانی کردن دستگاه قضاوت داد سخن میدادند ، پس از روی کار آمدن تفتیش عقاید و آرا و حکومت وحشت و در برابر جنایاتی که اکنون در ایران صورت میگیرد ، مهر سکوت بر لب زده‌اند . چنان می‌گویند که در دوران "حکومت" فعلی ، همه حقوق متهمین و زندانیان زیر پا گذاشته شده ؟ چرا به رسمی شدن مجازاتهای بدنی درملاء عام و وحشی گریها دیگر اعتراض نمی‌کنند ، در "دادگاههای انقلاب اسلامی" یک

مورد اتهام بیشتر وجود ندارد. همه زندانیان را به عنوان مفسد فی الارض محکوم می‌کنند. مفسد فی الارض در فقه اسلامی بر موارد کفر و الحاد، شامل می‌شود که هیچگونه ارتباطی با جریانهایی "دادگاه‌های" اسلامی ندارد و آنچه در طی این محاکمات انجام شده صریحا "قطعا" خلاف شرع بوده است.

«خمینی، تشنه خون»

"دادگاه‌های اسلامی" کوچکترین توجهی به ابتدائی‌ترین حقوق متهم، از جمله حق دفاع، ندارند. "قضات" این دادگاهها، هر متهمی را جانی می‌پندارند. برای آنها هر کسی در زندگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران در دوران سلطنت من شریک و سهیم بوده، مقصراست و اگر متهمی اعتراض کند و بیادار مقام دفاع برآید و یا بیگناهی خود را اعلام دارد مجازاتش تشدید خواهد شد. در این "دادگاهها" نه ارائه مدارک ضرورت دارد، نه شهادت شهود، نه دفاع وکلای دادگستری از متهمان.

در آواز بهمن ۱۳۵۷ مهدی بازرگان اعلام کرد که متهمان سیاسی، در دادگاه‌های علنی و رسمی، محاکمه خواهند شد. چند روز بعد از آن ارتشبد نعمت‌الله نصیری از محلی که در آن بود، ربوده شد و شدیدا "مضروب و مورد شکنجه واقع گردید".

در شب ۲۲ بهمن، همه وی را با چهره خونین و زخم آلود بر پرده تلویزیون دیدند که حتی قادر به سخن گفتن هم نبود. با این حال وی در حضور جلادان خود اعلام کرد که هرگز دستور کشتار و شکنجه زندانیان را نداده است. چهارشنبه بعد در شب ۲۶ بهمن ارتشبد نعمت‌الله نصیری و سه امیر وفادار دیگر ارتش ایران: سپهبد رحیمی، فرماندار

نظامی تهران، سرلشگر خسروداد، فرمانده هوانیروز
وسرلشگر ناجی، فرماندار نظامی اصفهان بدست
کمیته‌ها، تیرباران شدند.

در روز ۵ اسفند مهدی بازرگان تهدید کرد که
اگر اختیارات نامحدود کمیته‌ها معین و مشخص نشود
استعفا خواهد داد. روز پانزدهم اسفند رسماً "در این
زمینه به وی اطمینان داده شد! و متعاقب آن
توقیف‌های غیرقانونی، کشتارها و جنایتها دوچندان
گردید. تقریباً " همه فرماندهان واحدهای مختلف
نیروهای مسلح ایران تیرباران شدند. سنا — سور
علامه وحیدی که بیش از صدسال داشت و تعداد زیادی
از افرادی که نشان از هفتادبیشتر بود به قتل
رسیدند. تعداد قربانیان "دادگاههای اسلامی"
آنقدر زیاد است که تا امروز ارقام دقیقی درباره
آنها وجود ندارد. در میان آنها گروهی کثیر از وزرا
و معاونین، سفیران، نمایندگان دو مجلس
استانداران، شهرداران و امرای افسران ارشد و
درجه‌داران و سربازان نیروهای مسلح، افسران پلیس
و ژاندارمری، روزنامه‌نویسان، ناشناسان و
خبرنگاران، قضات، وکلای عدلیه، روحانیون،
پزشکان، استادان دانشگاهها، فرمانان ورزشی،
بازرگانان و صاحبان صنایع و
وجود دارند. همه اینها، بدون محاکمه، بدون
داشتن حق دفاع و بدون رعایت کوچکترین اصول
انسانی بقتل رسیدند.

خوشبختانه در زمان حکومت شاپور بختیار و پس
از آن هزاران تن از ایرانیان موفق شدند، مثل
خود بختیار ایران را ترک کنند و از خطر نجات
یابند.

روزنامه‌های بزرگ غربی نامه سرگشاده‌ای از پسر بختیار خطاب به خمینی انتشار دادند که چنین ختم می‌شود:

"قای خمینی، شما تشنه خون هستید، بدستور شما تاکنون صدها تن به قتل رسیده‌اند، بدون آنکه مورد اتهام و علت محکومیت آنها روشن باشد. شما جاقوکشان خود را برای غارت خانه پدرم اعزام داشتید. آیا شما پوربختیار جنايتکار است؟ پس شما کس هستید که موجب مرگ هزاران جوان ایرانی شده‌اید. شما تنگ تاریخ هستید. شما مانع شدید که ایران به دمکراسی نائل آید. شما مسئول شهادت هزاران جوان ایرانی هستید و هرگز یک قهرمان تاریخ نخواهید شد.

این نامه در ۸ مارس در روزنامه لوموند به چاپ رسید. در آن موقع هنوز، کار "دادگاه‌های انقلاب اسلامی به اوج خود نرسیده بود. از آن پس بود که قتل و غارت در تهران و شهرستانها، ابعاد گسترده‌تری یافت و کمپته‌ها با استفاده از جنگ افزارهای غارت شده، مسلح شده به آزار و شکنجه مردم بی گناه پرداختند. یکی از کارگردانان اصلی این ماجراها، ابراهیم یزدی، دارنده یک گذرنامه امریکائی بود که در دولت بازرگان ابتدا معاون نخست وزیر و سپس وزیر امور خارجه شد.

در طی ماه اسفند ۱۳۵۷ بی گناهان بسیاری محاکمه و اعدام شدند. برای آنها هیچ پرونده‌ای وجود نداشت موارد اتهام به آنان اعلام نشده بود، طبیعتاً "حقوق دفاع نداشتند. "محاکمات" بطور سری انجام می‌گرفت و "قضات" نقاب بر چهره داشتند.

بدینسان بسیاری از شهود جریانهای سیاسی و تحولات اخیر به قتل رسیدند. در نخستین روزهای بقدرت رسیدن پیرمرد مقیم قم، امیران نظام سخنگوی دولت

بازرگان اعلام داشت: "دولت ومخصوصا" وزارت دادگستری هیچگونه دخالت ونظارتی برجریستان دادرسها وآراء صادره در دادگاههای اسلامی ندارند" یکبار دیگر بازرگان بعنوان اعتراض تهدیدبه استعفا کرد اما بر سر کار خود باقی ماند!

قتل امیرعباس هویدا

مهدی بازرگان در اواخر اسفند واندرکی قبیل از آغاز سال نو، تقاضا کرد که "محاكمه" امیرعباس هویدا معلق شود. هویدا، در مراحل آخر زندگیش از خود شجاعت، بلکه تهوری حیرت انگیز نشان داد.

طی پائیز وزمستان گذشته، برنامه تبلیغاتی وسیعی به منظور لکه دار ساختن نظام سیاسی واداری کشور ما، در ایران و جهان بمرحله اجرا درآمد. امیرعباس هویدا آماج وهدف بیشتر این تبلیغات — و مخرب بود و چون مدت سیزده سال زمام امور کشور را بدست داشت، طبیعتا" بیش از هر کس مورد نكوهش و حمله قرار گرفته بود. من احساس میکردم که هویدا بخوبی متوجه خطری که او را تهدید میکند، نیست. مسلما" اگر محاکمه ای عادلانه ومطابق موازین صحیح حقوقی، ترتیب میافت، هویدا و چند تن از وزیرانش که قبل از وی ویا همزمان با وی بازداشت شده بودند، میتوانند از خود دفاع کنند و برائت حاصل نمایند.

هویدا که در دومین روز تشکیل حکومت ارتش با زاری بازداشت شده و تحت نظر بود، بر اثر اغتشاشات وگشایش همه زندانها، آزاد شد و بخانه یکی از دوستان خود رفت و از آنجا به نزدیکترین کمیته تلفن کرد و نشانی محل اقامت خود را داد. اندکی بعد بسر اغش آمده زندانیش

کردند و همانجا نوشتن لایحه دفاعیه‌ای را آغاز کرد. هنگامی که برای "محاكمه" احضار شد، هنوز تهیه و تدوین این لایحه بپایان نرسیده بود و تقاضای یک ماه مهلت اضافی داشت که مورد موافقت حکام وقت قرار گرفت. سحرگان وی را به "دادگاه" کشاندند و بدون اینکه حق دفاع داشته باشد به عنوان محاربه با خدا و رسول خدا محکوم به اعدامش کردند. هویدا در دادگاه گفته‌ها تنها من هرگز با خدا و رسول خدا محاربه نکرده‌ام، بلکه من مسلمان بوده و هستم و زیارت‌خانه خدا رفته‌ام. اگر فکر میکنید من گناهکارم، هرچه لازم است بکنید؛ ولی فراموش نکنید که مادر کشوری زندگی میکنیم که قوانین آن به تصویب قوه مقننه میرسید و همه شما از حمایت آن برخوردارید.

بعضی‌ها میخواهند بدانند، به چه علت بازگان تقاضای تعلیق محاکمه هویدا را کرد. به نظر من علت آن است که تا آن موقع بی حساب و کتاب آدم‌کشی شده و کوچکترین توجه به رعایت حداقل تشریفات و ظواهر قانونی و شرعی صورت نگرفته بود. هویدا مرد گمنامی نبود و مشاوران و اطرافیان آن شخص مقیم قم میخواستند لااقل به قتل وی شکل دینی پسندی بدهند. پس با عجله "مقررات" خاصی برای دادگاههای اسلامی وضع کردند و در اوایل فروردین ۱۳۵۸ انتشار دادند، که حتی همان مقررات هم در "محاكمه" مجدد هویدا رعایت نشد.

در اوایل بهار ۱۳۵۸ میرعباس هویدا بدست جلادان بارگبار مسلسل به قتل رسید. ولی ظاهراً قبلاً از مرگ، بر اثر بدرفتاریهایی که در زندان بها وی شده بود، در حال نزع بود.

هنگامی که خبر قتل هویدا به من رسید، یکروز

تمام خلوت کردم و به دعا پرداختم. هویدا شاهد و ناظر بسیاری از حقایق و وقایع درباره جلادانش بود و آنها میخواستند بهر قیمت هست او را از میان بردارند. قتل وی، جنایتی شرم آور بیش نبود که در همه مطبوعات جهان آزاد با عکس العملی سخت و خشم آلود مواجه شد. دولتهای امریکا و انگلستان و فرانسه و آلمان و ایتالیا، رسماً "از این قتل ابراز تاسف و تأثر و نگرانی کردند و حتی دبیر کل سازمان ملل متحد از این بی اعتنائی مقامات ایرانی نسبت به اصول عدالت اظهار تعجب کرد.

با اینحال جلادان، به کار خود ادامه دادند. در روز یازدهم آوریل یکی از "دادگاههای انقلاب اسلامی" پس از تشریفات بسیار کوتاهی، یازده نفر را محکوم با اعدام کرد که نیم ساعت بعد به جوخه آتش سپرده شدند نخستین این گروه از جان باختگان سرنشگر حسن پاکروان بود. تنها جرم وی آن بود، که پانزده سال قبل ریاست ساواک را بعهده داشت. موافقین و مخالفین در شرافت و حسن گذشت و مهربانی پاکروان اتفاق نظر داشتند.

وی بارها از من عفو و آزادی زندانیان سیاسی و مخالفین و مخصوصاً گروهی از ملاحا را خواسته و بدست آورده بود.

در همان روز، سپهبد ناصر مقدم رئیس پیشین ساواک که از طرف کریم سنجابی نزد من وساطت میکرده سپهبد حجت کاشانی رئیس سابق سازمان تربیست بدنی و تفریحات سالم ایران، سرلشگر علی نشاط فرمانده گارد جاویدان، سپهبد تقی مجیدی که پانزده سال پیش بازنشسته شده بود، منصور روحانی و عباسعلی خلعتبری وزیران سابق، مهندس عبداللہ ریاضی رئیس پیشین مجلس شورای ملی، علامه وحیدی

سنا تور صدساله ، سرتیپ علی بیات نماینده مجلس
و غلامرضا نیک پی شهردار سابق تهران، بقتل رسیدند
پس از این جنایتها بود که کمیسیون بین المللی
حقوقدانان صریحا " اعلام کرد که نحوه انجام
محاکمات دردادگاههای اسلامی مخالف موازین حقوق
بشروقراردادها و موافقت نامه هائی است که ایران
به آن ملحق شده .

پاسخ " آن شخص " به این اعلامیه حقوقدانان
بسیار کوتاه بود و گفت " باید دست فاسدان را قطع
کرد..... باید خون ریخته شود..... هرچه در
ایران بیشتر خونریزی شود، انقلاب بیشتر پیش
خواهد رفت "..... ! !

ادامه خونریزی و آدمکشی

در اواسط بهار (هشتم مه) پس از یک " محاکمه "
کوتاه بیست و یک تن دیگر بدست جلادان بقتل
رسیدند. یکی از آنها دکتر جواد سعید، آخرین
رئیس مجلس شورای ملی و دبیر کل سابق حزب
رستاخیز ملت ایران بود. در همین روز دکتر محمد
رضا عاملی تهرانی وزیر سابق اطلاعات و جهانگردی
و سپس آموزش و پرورش غلامرضا کیانپور وزیر
سابق دادگستری، سرلشگر فتحی امین فرمانده لشکر
زرهی همدان، و گروهی از قضات و افسران ارتش
و شهربانی به قتل رسیدند.

از ماه بهمن تا خرداد آدمکشی و خونریزی، حتی
یکروز متوقف نشد. بسیاری از افسران ارشد و امرای
برجسته نیروهای سه گانه ارتش در این جریان بقتل
رسیدند. باید یادآور شوم که قبل از آن سپهبد
بدره ای فرمانده شجاع و شرافتمند نیروی زمینی
و سرلشگر بیگلری همکار نزدیکش از پشت سر هدف گلوله

قرار گرفته، به شهادت رسیدند.

در اواخر بهمن ۱۳۵۷ شاخه نظامی کمیته‌های انقلاب درخواست کرد که یک تصفیه کامل و همه جانبه در نیروهای مسلح به عمل آید و یک ارتش واقعی خلق تشکیل شود.

در این چند هفته مجموعه "، نزدیک به ۲۵۰ نفر از امرآ و افسران نیروهای سه گانه وزاندارموری و شهربانی کشور، بطور رسمی، بقتل رسیدند.

در شهریور ۱۳۵۸ در مطبوعات جهان اعلام شد که (فراموش نشود که با سوء استفاده از نام اسلام) از ابتدای استقرار "حکومت اسلامی" ۵۲۵ نفر بطور رسمی بقتل رسیده‌اند. کسانی که بقتل رسیدند که حملگی مومن و مسلمان بودند. رقمی که ذکر شده طبیعتاً شامل برهزاران نفر که در زندانها و بیادار عملیات کمیته‌ها و پاسداران شهید شده‌اند، نیست. گروههای متفرق و ناشناخته، با غارت سربازخانه‌ها و انبارهای مهمات، مسلح شده و هر چه میخواستند میکنند و هر کس را بخواهند میکشند، بدون اینکه آماری در کار باشد.....

شماره دقیق قربانیان این "حکومت" چیست؟
مسلمانان هیچکس نمیدانند.

بیشتر از زندانی سیاسی

در اواخر فروردین ۱۳۵۸ پاسداران انقلاب سرلشگر سالخورده امیرحسین عطارپور را که نزدیک به سی سال پیش بازنشسته شده بود، توقیف و زندانی کردند. پسرافریبرز عطارپور، سردبیر روزنامه تهران جورنال موفق شد سرمقاله شجاعانه‌ای انتشار دهد و در آن اعلام دارد که بیش از بیست هزار تن زندانی سیاسی در

بدترین و نامطلوب ترین شرایط در زندانها بسر میبرند .
چرا کسی به واقعیت اعتراض نکرد و نمی کند؟ قبلاً"
گفتم که در طول مدت سلطنت من تعداد کسانی که به
اتهام جرائم سیاسی بازداشت شدند و بسیاری از آنان
نیز ترور است بودند، سه هزار و یکصد و شصت و چهار نفر
بود. تردید نیست که از ماه بهمن ۱۳۵۷ تا کنون
دهها هزار نفر به جرائم سیاسی مختلف توقیف شده
در بدترین شرایط زندانی گردیده و مورد غیر انسانی -
ترین شکنجه و آزارها قرار گرفته اند. تعداد کسانی که
در زندانها به قتل رسیدند متأسفانه بسیار زیاد
و نامعلوم است .

هیچکس نمیتواند انکار کند که در طول مسدودت
سلطنت من ، نمایندگان صلیب سرخ بین المللی
همواره مجاز بودند، آزادانه از زندانها بازدید
کنند. همه متهمین حق داشتند وکیل بگیرند .
محکومین میتوانند تقاضای تجدیدنظر و در مرحله
نهایی به دیوان عالی کشور مراجعه نمایند و بالاخره
امکان تقاضای عفو و بخشودگی وجود داشت که من با
گشاده دستی از آن استفاده میکردم . در "دادگاههای
انقلاب اسلامی" ، چه تضمینی وجود دارد؟ رویه و طرز
عمل و مقررات آیین دادگاهها ، صریحاً "خلاف شریعت
و مباین تعالیم مقدس اسلام است .

چرا وسائل ارتباط جمعی بین المللی، هنگامیکه
حاکمان فعلی ایران اجازه ندادند نمایندگان صلیب
سرخ بین المللی به بازدید زندانها بروند، مهتر
سکوت بر لب زدند؟ واضح است به چه علت نمیخواهند
کسی از زندانهای ایران بازدید کند . پیرمرد مقیم
قم، در رابطه با زندانیان سیاسی گفته است
"مبایست همه آنها را کشت و زندانها را خالی کرد
اینها متهم نیستند، جنایتکارند، احتیاج به

محاكمه وقضاوت نيست بايد آنها را كشت ايـــــــــــــــ
حرفها نشانه غرب زدگي است .
جاي تعجب است كه آقاي آندرويانگ ، مدافع
حقوق بشر ، گوينده اين سخنان و صدها عبارت مشابه
را مردی مقدس ميداند !

اشتباهاتى بزرگ به نلم اسلام

طبق گزارش خبرگزاري فرانسه در اواسط بهار
(سيزده مه) پيرمرد مقيم قم ، تلگرافي به پرزيدنست
ژيسكاردستن ، مخابره كرد و ضمن ابراز تشكر از
پذيراشي "دوستان فرانسويش" اظهار تعجب نمود
كه چرا در فرانسه به خاطر قتل چند جاني و دزدان
عدم توجه به اصول حقوق بشر صحبت ميشود .
مقارن اين احوال حتى در ايران ، با وجود سانسور
واختناق اعتراضاتي به جريان اين دادگاهها
صورت گرفت . از جمله ، تاريخ هشتم خرداد آقاي
حسن نزيه در مجمع وكلا دادگستري و حقوق دانان با
شهامت اظهار داشت كه اشتباهات بزرگي بنام اسلام
صورت گرفته است . وي يادآور شد كه نيمتـــــــــــــــوان
مسائل سياسي ، اقتصادي و قضائي جهان امـــــــــــــــروز را
انحصارا " باتكيه به مقررات اسلام حل و فصل كرد
وافزود كه حتى مراجع عاليقدر مذهبي نيز قبول
دارند كه استناد به متون حقوقي اسلامي نه مصلحت
است و نه ممكن و نه مفيد . آقاي نزيه در مـــــــــــــــيان
كف زدنهای حاضران يادآور شد كه فقدان برنامه
اقتصادي و عدم صلاحيت و فساد اطرافيان " آن شخصي"
کشور را به بحران كشانده و تنها يك عفو عمومي
و كامل خواهد توانست اعتماد را به مردم بازگرداند .

درباره بحران اقتصادی، کافی است به تعداد
بیکاران اشاره کنم که ظاهراً " بیش از چهار
میلیون نفر است . در زمان سلطنت من، نه تنها در
ایران بیکاری وجود نداشت بلکه بیش از یک میلیون
کارگر خارجی در ایران مشغول به فعالیت بودند .

حاکمان امروزی ایران با بلاهت و ارباب و وحشت
نومیدی را بر ایرانیان چیره ساخته‌اند و چنان
ویرانی بوجود آورده‌اند که سرانجام آن معلوم
نیست .

در عصر حاضر این سومین کوشش برای نابودی و
ویرانی ایران است :

بار اول در سال ۱۹۰۷ بود که روسها و انگلیسها
ایران را میان خود تقسیم کردند .

بار دوم در سال ۱۳۲۰ (۱۹۴۱) بود که با زاتحاد
جماهير شوروی و بریتانیای کبیر ایران را اشغال
کردند و میخواستند آنرا قطعه قطعه کنند .

امروزه برای بار سوم در نقاب مذهب برای
ویرانی و نابودی ایران تلاش میشود و میخواهند نوع
جدیدی از استعمار را بفتح کشورهای سرمایه‌داری به
ایران تحمیل کنند که قطعاً " امپریالیسم سرخ را با
خسونت بیشتر بدنبال خواهد داشت و راه وصول به
خلیج فارس را خواهد گشود .

فصل نهم

دروغ پردازیه‌ها، ناکامیها، ورشکستگی

۱۹۰۷، ۱۹۴۵، و ۱۹۷۸ در تاریخ معاصر ایران، نقاط عطف و سالهای سرنوشت‌ساز بشمار می‌آیند. در این پاسخ به تاریخ، باید صمیمانه اعتراف کنم که خواستم ملت کهنسال ایران را با شتابی که شاید بیش از توانش بود به سوی استقلال، همزیستی، فرهنگ و رفاه، یعنی آنچه تعدن بزرگ میخوانند، پیش ببرم. شاید اشتباه اصلی من همین شتاب بود. میخواستم پیش از پایان ذخائر نفتی کشور، کار سازندگی ایران را به سرمنزل مقصود برسانم. البته در این رهگذر، مخالفان بسیار داشتم که کوشیدند مرا از پای درآورند. در این شمار باید بیش از همه از دارودسته شرکتهای بزرگ نفتی نام برد که — نمیخواستند سیاست فروش نفت به قیمت عادلانه، از حیثه تسلط آنان خارج باشد. آنها نمیخواستند به فداکاریهای لازم در جهت توزیع مجدد ثروتها، میان کشورهای صنعتی و جوامع روبه توسعه، تن در دهند. بهمین جهت بود که برای نمونه و برای عبرت دیگران، ایران را به عنوان قربانی انتخاب کردند و به ویرانی آن برخاستند، و نه کشوری چون لیبی را. در سال ۱۹۷۶ دوتن از شخصیت‌های مهم نفتی آمریکا گفته بودند که تا دو سال دیگر "کار شاه تمام است" اما نمیدانستند که بدینسان اقتصاد همه کشورهای مصرف‌کننده نفت و جهان غرب دچار تزلزل و دشواری

خواهد شد.

پیش‌بینی سرمایه‌گذاری آینده ایران

از آنهمه برنامه‌های بزرگ ملی، اکنون چه باقی مانده است؟ باید یادآوری کنم که مادون نیروگاه بزرگ مولد برق هسته‌ای، از مجموع شش نیروگاه خود را به فرانسه سفارش داده بودیم، نیروگاه‌هایی که آغاز بهره‌برداری مجموع آنها، ایران را بصورت یک قدرت صنعتی درمی‌آورد. هر یک از این دون نیروگاه نهد مگاواتی مستلزم پانزده میلیارد فرانک سرمایه‌گذاری بود. همچنین میبایست به کمپانی فرانسویها طرحهای بزرگ دیگری چون متروی تهران (ده میلیارد فرانک)، برقی کردن خطوط آهن تهران بندر شاهپور، (ده تا پانزده میلیارد فرانک) ساختمان شاهراه تهران، جنوب و مرکز تحقیقات اتمی تهران را به مرحله اجرا درآوریم. موسسه اتومبیل سازی پژو، با شرکت ایران ناسیونال قراردادی بسته و توافق کرده بود که مشترکا " پس از ۱۹۸۳ سالانه یکصد هزار اتومبیل تولید و قسمتی از آنرا صادر نمایند. شش هواپیمای ایربوس و همچنین فرستنده‌های موج کوتاه به شرکتهای فرانسوی سفارش داده شده بود. موسسات خانه سازی فرانسوی، در تهران و شیراز، به اجرای برنامه‌های وسیع ساختمانی مشغول بودند. در پایان سال ۱۹۷۸، بیش از یکصد و هشتاد موسسه و شرکت فرانسوی در ایران سرگرم فعالیت بودند که اکنون بیشتر آنها ایران را ترک کرده‌اند. همه بنگاههای خارجی که در ایران به فعالیت مشغول بودند، وضعی مشابه دارند و آنهایی که قسمتی کوچک از تشکیلات خود را حفظ کرده‌اند یا مداخلات

وآزار کمیته‌ها دست به گریبانند.

شرکتهای آمریکائی، ژاپنی، آلمانی، ایتالیائی، نیز قراردادهای وسفارشهای بزرگی را از دست داده‌اند. شاید بیش از همه در این رهگذر ایستالات متحده آمریکا زیان دیده باشد. ما با این کشور، یک قرارداد تجارتي پنج ساله امضاء کرده بودیم که رقم مبادلات سالیانه در آن ده میلیارد دلار پیش بینی شده بود.

مطبوعات جهانی افشاء کرده‌اند که مشاور اصلی "آن شخص"، قطب زاده نامی است که "حاسوس شناخته شده"، اتحاد جماهیر شوروی است. "وی رسماً" از شهروندان سوریه است و طبق نوشته همین مطبوعات "طی سالهای طولانی، که در پاریس میزیسته عاملاً ارتباطی، میان حزب توده و سایر تشکیلات بین الملل سوم بوده است."

ویرانی اقتصاد و تعطیل تجارت

ایرانیان، بیش از همه از تعطیل و توقف برنامه توسعه و عمران ملی و هرج و مرج اقتصادی رنج می‌برند، زیرا عملاً حاصل سالها کار و کوشش بدست ناپودی سپرده شده است.

تولید نفت ما، هنوز به میزان قبلی نرسیده و طبق گفته مقامات تهران، دیگر به آن نخواهد رسید. اکنون گروهی بی صلاحیت، مدیریت تا سیسات عظیم نفتی کشور را بدست گرفته‌اند و بعلمت نبودن کاردانی و عدم انجام تعمیرات و مراقبتهای لازم، چاههای نفت و پالایشگاهها به سرعت روبه ویرانی می‌روند و ایکن سرمایه عظیم ملی در معرض خطر نابودی است.

توده‌ایها بتدریج، زمام امور اتحادیه‌های

کارگران و کشاورزان را بدست گرفته و در کارخانسه
و موسسات اقتصادی، حاکم مطلق هستند. شوراهاست
کارگری اداره بیشتر بنگاههای اقتصادی را در دست
دارند. تولید را کاهش و دستمزدها را بی حساب و کتاب
افزایش میدهند.

از آنجا که انضباط، از واحدهای تولیدی رخت
بر بسته، حاکمان امروزی ایران، برای جلوگیری
از انهدام آنها دوره بیشتر نمیشناسند: بی
تعطیل ویا "ملی کردن." در بسیاری از موارد،
کارفرمایان از فرط استیصال، تقاضای ملی شدن
کارخانههای خود را کرده اند تا بدین ترتیب پرداخت
هزینه ها و دستمزدها از خزانه عمومی انجام شود.

فساد و کم کاری و کاغذ بازی بر همه دستگاههای
اداری حاکم شده است. بر اثر این جریانها، طی
تابستان گذشته عملاً قسمت اعظم صنعت کشور به
تعطیل و نابودی کشیده شد. از جمله بنگاههای بزرگ
تولید فولاد، مس، آلومینیوم، معدنها، کارخانه
های اسلحه سازی، موسسات اتومبیل سازی و تراکتور
سازی. بقیه بنگاههای تولیدی، در حالت تعطیل و یا
نیمه تعطیل هستند و در مجموع، میزان تولید صنایع
ایران از بیست و پنج تا سی درصد ظرفیت، تجاوز
نمیکند. گروههای کارگران و زحمتکشان بیش از همه،
از این "انقلاب اسلامی" زیان برده اند.

در زمان سلطنت من، امکان کار و فعالیت و ارتقاء
و پیشرفت اجتماعی، برای همه وجود داشت. اکنون
کارگران و کشاورزان و کارمندان با بیکاری و تهی دستی
و دشواریهای بسیار دست به گریبانند.

ارزش پول کشور به سرعت کاهش می یابد و سرعت
تورم چنان است، که هرگونه پیش بینی و برنامه ریزی
اقتصادی را، حتی در کوتاه مدت، غیر ممکن ساخته.

تقریباً " همه کارگاههای ساختمانی و طرحهای عمرانی تعطیل شده است و شرکت‌های بزرگ، در شرایط عدم امنیت و هرج و مرج کامل، علاقه‌ای به کار و سرمایه گذاری در ایران ندارند.

گسترش فساد

چه چیزها که در مورد شیوع فساد، طی دوران سلطنت من، گفته نشد؟ [قبلاً] در این مورد توضیح داده‌ام. ولی تعجب میکنم چگونه امروز مذبذباتی که آنقدر خود را پای بند اصول اخلاقی میدانستند درباره فساد و تباهی که برای ایران حاکم است سخنی نمیگویند، چنانکه در مورد تخلف از اجرای حقوق بشر نیز خاموشی گزیده‌اند.

متأسفانه هر روز در مورد گسترش فساد، دزدی و غارتگری در ایران خبرهای تازه‌ای میرسد. پس از سی و هفت سال کوشش، من فکر میکردم که فساد را در ایران ریشه کن کرده‌ام، متأسفانه اشتباه میکردم. تعداد ایرانیانی که ناچار شده‌اند برای کسب اجازه خروج از کشور و نجات جان خود رشوه‌های کلان به ملاها و کمپته‌ها بدهند از حد و حساب بیرون است. قسمت مهمی از تابلوها و آثار هنری و عتیقه‌های کشور، غارت شده و با هواپیما به خارج صادر و به سود رهبران رژیم بافرزندان و اقوام آنها فروخته شده است.

آیا اینها فساد نیست؟ آیا این اعمال کشور ما را بسوی ویرانی و نابودی نمیبرد؟ آیا میتوان تصور کرد که گنجینه‌های هنری و فرهنگی کشوری چنین به تاراج رود؟

نمایشی به نام مراجعه به آراء عمومی

در روزهای اول فرودین ۱۳۵۸ نمایشی بنام مراجعه به آراء عمومی برای تأیید جمهوری اسلامی ترتیب یافت. نمایشی مضحک که در آن همه کسانی که پیش از پانزده سال داشتند میتوانند رأی بدهند. ورقه سبز نشانه موافقت و ورقه سرخ نشانه مخالفت بود. اما اخذ رأی مخفی نبود و تحت نظر و مراقبت پاسداران مسلح صورت میگرفت. در حالیکه در ترکمن صحرا، آذربایجان شرقی و غربی، بلوچستان، کردستان و خوزستان زد و خوردهای خونینی بر سر این نمایش در جریان بود و هنوز رأی گیری به پایان نرسیده بود، رادیو و تلویزیون اعلام کردند که برقراری جمهوری اسلامی با بیش از ۲۳ میلیون رأی موافق به تأیید ملت ایران رسیده است! مقامات حاکم برای ایران نمیدانستند یا نمیخواستند بدانند که نیمی از نفوس کشور یعنی حدود ۱۸ میلیون نفر کمتر از پانزده سال دارد، و اگر هم بفرض محال همه دارندگان حق رأی در کلیه نقاط کشور، بدون استثناء در رأی گیری شرکت کرده بودند، تعداد کل آراء میبایست پنج میلیون کمتر باشد.

نمایش مضحک مشابهی برای انتخابات اعضاء مجلس خبرگان ترتیب داده شد. همه احزاب و گروهها و شخصیتهای برجسته سیاسی و مذهبی، شرکت در این نمایش را تحریم کردند. در حقیقت همه اختیارات بدست گروهی بنام شورای انقلاب میباشد که در بهار گذشته یکی از اعضای آن بنام آیت الله مطهری به قتل رسید.

در ایران دیگر، نه دولتی هست و نه مجلسی. دو

شخصیت سیاسی رافقط ، بجرم آنکه رئیس مجلس شورای ملی بوده‌اند محکوم کردند و به قتل رساندند. قوه مقننه دیگر وجود ندارد. قوه قضائیه تعطیل شده است. قوه مجریه فقط در اختیار یک نفر است .

اختلافات داخلی

میان رهبران جامعه تشیع، اتحاد نظر وجود ندارد. کسانی که بنام جامعه روحانیت ، برای سران حکم میرانند، اقلیتی کوچک از روحانیون متعصب و درجه دوم بیش نیستند که بکلی، از آرمانها و تعالیم مقدس اسلام به دورند و از جریانهای سیاسی اقتصادی و اجتماعی دنیای کنونی هیچ نمیدانند. ظاهراً " اختیار امور کشور بدست شورای است که هیچکس اعضای آنرا نمیشناسد. اینها حق مرگ و زندگی مردم ایران را در دست گرفته‌اند. درحقیقت این نظام، حکومت ظلمت ، وحشت و سکون است که در شهر قم مستقر شده .

پس از حوادث اخیر، تعدادی از روحانیون نیز به قتل رسیدند. ارباب و وحشت و تفتیش عقاید و آراء مانع آن شد که مراجع روحانی علناً در مورد فجایعی که بنام اسلام صورت میگیرد اظهار نظر و قضاوت کنند. ولی اکنون پرده‌ها کنار می‌رود و چهره زشت و شوم مسئولان فجائع اخیر بر همه آشکار شده است .

هنگامیکه "آن شخص" تصمیم گرفت یک حزب سیاسی را برای تحمیل عقاید ارتجاعی و قرون وسطایی خود بر ایران حاکم کند، عکس العمل‌هایی بسیار پدیدار شد. نه تنها احزاب و شخصیتها و گروههای سیاسی راست و چپ ، حتی آیت الله طالقانی که از پیروان "آن شخص" بود و اکنون وفات یافته است ، به نکوهش و انتقاد برخاستند. حتی جبهه دمکراتیک ملی، شدیداً

سیاست "آن شخص" و ادعاهای مالیخولیایی وی را مورد حمله شدید قرار داد.

در ماه تیر ۱۳۵۷ یکی از همدستان "آن شخص" موسوم به مهدوی کنی به تصفیه کمیته‌ها و آماده‌سازی و تجهیز پاسداران انقلاب پرداخت تا دیگر هیچ مانعی در راه اختناق کامل وجود نداشته باشد و همین هنگام بود که وی اعلام کرد، مجلس موسسان مجمعی شیطانی است، ولی پس از شکست نمایش انتخاباتی مجلس خیرگان دیگر پنهان کردن ناکامی، ورشکستگی رژیم کنونی غیر ممکن گردید.

تنها، مدتی کمتر از یکسال لازم آمد که عدم کفایت و نادانی مخالفان من برجها نیان روشن و آشکار شود.

اگر کار به اینجا رسید، نه فقط بخاطر آن بسود که ملت ایران فریب خورد، که من هم فریب خوردم. من خیال میکردم که تراژنامه درخشان کوششهای پانزده‌ساله ملت ایران، برای روشن شدن اذهان و بیداری همگان کافی است. و از ارائه و تبلیغ دستاوردهای تلاش ملی غافل ماندم. حال آنکه دشمنان با قدرت و امکانات مالی بسیار، به براندازی مشغول بودند. کوشش کردند، همه کامیابیهای ما را دگرگون و انمود سازند. دانشگاهها، مدارس، ورزشگاهها، بنیادها، برنامه‌های خانه سازی، مراکز فرهنگی، موسسات کارآموزی، رهائی و آزادی زنان، همه اینها را تخطئه کردند. احترام من به دیانت و جامعیه روحانیت مانع آن شد که در مقابل دروغ پردازان شدت عمل نشان دهم، زیرا باور نمی‌کردم که کسی به این همه دروغ و ناسزا گوش فرادهد.

متأسفانه خیلی دیر دریافتم و متوجه شدم که بزرگترین و مهمترین دستگاه تبلیغاتی کشور یعنی

تلویزیون عملاً "تحت نفوذ مخالفین وبخصوص توده‌ایها بود، تا آنجا که در آغاز زمستان سال گذشته، از هزار تن کارمند این دستگاه فقط یکصد نفر برسرکار خود باقی مانده بودند. البته بعضی کمونیستهای سابق که صمیمانه به انقلاب شاه و ملت پیوسته بودند، تا پایان برسرکار خود ماندند و کشته شدند.

جنبه معنوی و اخلاقی فاجعه امروز ایران، شایان توجه بسیار است و کمتر از نتایج اقتصادی آن نیست و رشکستگی کامل و خونین "آن شخص" ممکن است برای دین اسلام بطور کلی، بخصوص مذهب شیعه زیانها و مخاطرات بسیار در پی داشته باشد. ویرانی یک کشور توانای اسلامی که ضامن صلح و امنیت خاورمیانه بود، چگونه می‌تواند برای دنیای اسلام زیان‌آور نباشد؟ افکار مالیخولیای دیکتاتور خون آشام مجنونی که بیاری تنی چند از هم‌دستانش اکنون برای ایران حکومت می‌کنند کاملاً "مخالف اصول و تعالیم دین مقدس اسلام است.

هنگامیکه، "آن شخص" از قم مخالفانش را تهدید می‌کرد و به ملت وعده خون و آتش می‌داد، بازرگانان در اوایل بهمن ۱۳۵۷ اعلام داشت که حکومت اسلامی بهترین نوع حکومت در جهان خواهد بود!

امروز، ماهیت این قبیل گفتارهای ضدونقیضی دیگر برهیچکس پوشیده نیست و گویندگان آن رسوای خاص و عام شده‌اند.

چگونه می‌توان، انقلابی، که کشور ما را در خطر تسلط خدانشناسان دین و مذهب قرار داده "اسلامی" نامید؟

من اکنون برای سرنوشت میهنم سخت نگرانم و اشک و خون می‌ریزم. متأسفانه هرچه پیش‌بینی

میکردم ، تحقق یافت . ولی ای کاش اشنباه کرده
بودم وایران دچار ویرانی وایرانیان دست
بگریبان این بحران بی همتا نمیشدند .
ایران ، در حال حاضر دستخوش ناسامانسی ،
خونریزی و ویرانی است . اما یقین است که ملت
ایران برای دشواریها نیز بیروز خواهد شد و راه
رستگاری را خواهد یافت
.....

پایان سخن

در خرداد ماه گذشته ، مصاحبه مطبوعاتی خود را ، در کوثرناواکا (مکزیک) ، با این عبارت پایسمان بخشیدم : "دراپران ، اکنون ، نه حکومتی هست نه دولتی ، کشورم در حال نابودی و ویرانی و تجزیه است ، آنچه امروز در ایران میگذرد ، یک جریان ضدانقلابی است بمنظور ویران سازی همه دستاوردهای انقلاب سفید ، و متأسفانه ملت من با شتاب بسوی پرتگاه نیستی ، یعنی یکنوع حکومت کمونیستی ، به مراتب وحشیانه تر ، ابلهانه تر و خونین تر از آنچه امروز گریبانگیر ایران است ، پیش میرود ."

به حکم تجربه تاریخ ، ارعاب و وحشت و اختناق و تفتیش عقاید و آراء ، هرگز روش درست رهبری کشور نبوده و نمیتواند باشد ، کسانی که اکنون برای ایران حاکمند ، نظامی مشابه دوران تفتیش عقاید و آراء (انکیزیسیون) که پنج قرن پیش ، در اسپانیا وجود داشت ، در کشور ما بوجود آورده اند ولی به مراتب خشن تر ، بی رحمانه تر و غیرانسانی تر ، در آن زمان محکومین دادگاهها ، میتوانستند در صورت استغفار و طلب بخشش ، از خطر مرگ رهایی یابند ، اما حتی این امکان نیز در ایران امروز وجود ندارد .

اسلام ، دین عدالت و انصاف و رحمت و مروت است ، در حکومت اسلامی امروز ایران ، نه از عدالت نشانی است ، نه از انصاف و نه از عفو و رحمت ، هرچه هست

نفرت و انتقام و کشتار است که هیچ ارتباطی با
معنویت دین اسلام ندارد. نظام امروزی ایران
صریحا "خلاف شرع مقدس و مخالف اسلام است. همچنانکه
دوران تفتیش افکار و عقاید، به زیان مذهب
کاتولیک تمام شد، متأسفانه این خشونت ها
و جنایت ها نیز ممکن است به زیان اسلام باشد. من
تردید ندارم، که اسلام واقعی، احترام به تعالیم
مقدس دین حنیف است، نه خشونت و تعصب و بی اعتنائی
به عدالت. آیا سلب آزادی و حقوق زنان و تجدید
تعدد زوجات را میتوان موافق روح اسلام دانست؟
برعکس، آزادی زنان و برابری حقوق آنان با
مردان و حرمت به شئون اجتماعی و انسانی آنان است
که با اصول واقعی اسلام توافق دارد.

آیاتا زیانه زدن و سنگ باران کردن و دست بردن،
به این بهانه که از قرون وسطا رایج بوده، اسلامی
است و کوشش برای اعتلای و تربیت انسانها و اتخاذ
سیاست عفو و گذشت و جوانمردی، مخالف اسلام؟

بازگشت به گذشته ای تاریک، راه حلدشواریهای
ایران نیست. نفی تاریخ و فرهنگ ایران، اهانست
به پرچم ایران، که در سایه آن میلیونها ایرانی
طی قرون و اعصار، برای پاسداری میهن جان باختند،
به استقلال ایران کمک نمیکنند. انکار خدمات
پادشاهانی که طی هزاران سال برای ایران حکومت
داشتند و کشور ما را در نشیب و فرازهای تاریخ رهبری
کردند، جز سرافکنندگی ملی حاصلی ندارد.

این کینه و نفرت نسبت به ایران و تاریخ ایران
و فرهنگ و سنتهای ایرانی، برای چیست؟ مگر نه اینست
که حتی پیامبر اسلام نیز از اینکه در زمان پادشاهی
دادگستر، یعنی انوشیروان، چشم به جهان گشوده است

بخود میباید.

مگر نه اینست که شاه اسماعیل، مذهب شیعه را در ایران رسمیت بخشید و تنها کشور شیعی مذهب جهان را بنیاد نهاد؟ من عمیقاً "از این همه خطرات که هویت ملی و میراث‌های فرهنگی و معنوی ایرانیان را تهدید میکند، در رنج و نگران هستم زیرا حفظ معنویت و هویت ایرانی از هر چیز دیگر مهمتر است. میدانم که اخیراً "در ایران شعار داده‌اند: "مرگ بر ما که گفتیم مرگ بر شاه".

میدانم که من در رسیدن به آرمان‌های خود بیش از حد شتاب کرده‌ام ولی فراموش نکنیم که بحران کنونی ناشی از مداخله عوامل خارجی است، که پیشرفت و ترقی ایران مصالحشان را به خطر انداخته بود.

درست است که ایران، پیش از اسلام وجود داشته ولی فراموش نکنیم که پیامبر اسلام از ایرانیان بعنوان جویندگان حقیقت یاد کرده است:

در طی زندگی خود، من کوشیدم همواره یک جوینده حقیقت باشم. اشتباهات خود را پذیرفتم و در مقام جبران و رفع آنها برآمدم. در زمان سلطنت من، ملت ایران در جستجوی حقیقت وجود خود بود. اکنون که دور از وطن بسر میبرم، پیوسته در اندیشه ایران هستم. به آنهایی فکر میکنم که تادم آخر بسه پرچم خود و به پادشاه خود وفادار ماندند و سربلند و شجاع در مقابل جوخه‌های آتش جلادان ایستادند.

به همه وطن خواهان ایران فکر میکنم، که در زمان سلطنت پدرم و من، کشور ما را از تاریکیهای قرون وسطایی نجات دادند و ملتی بزرگ و سربلند بوجود آوردند.

امروز دور از خاک مقدس وطن، پادشاه ایران

برای اثبات حقشناسی خود نسبت به فداکاران و
جان باختگان، جز توسل به دعا راه و چاره ای ندارد:
بدرگاه خداوند متعال برای آسایش خاطر
رنج دیدگانی که مجبور به جلای وطن شده اند دعا می‌کنم
و همچنین برای نجات میلیون‌ها ایرانی که در میهن
خود احساس غم و غربت می‌کنند.
از درگاه قادر متعال، تسلی خاطر ما در اندام غدیده‌ای
را که فرزندان‌شان در راه ایران جان باختند
طلب می‌کنم.
از درگاه پروردگار توانا مسئلت دارم که جوانان
نوحید ما را براه راست هدایت کند.
از خدای بزرگ ایران زمین می‌خواهم که رونق
ورفاه و آزادی و سر بلندی را به سرزمین مقدس ما
بازگرداند.
از یزدان پاک طلب می‌کنم که فریب خوردگان
را بیدار و آگاه کند و نفرت و کینه را از دل‌هایشان
بزداید.
پروردگار توانا، حافظ و نگاهبان ایران
و ایرانیان باشد.....

کوثرناواکا، مکزیك

شهریور ۱۳۵۸

فهرست

۹ دیباچه
	قسمت اول
۱۱ از ایران دیروز تا ایران امروز
	فصل اول
۱۳ درس‌های از گذشته
۱۳ توانائی‌ها و خطرهای ناشی از موقع جغرافیائی ایران . شاهنشاهان قهرمان : کورش، داریوش و خشایار شاه حمله اسکندر مقدونی - رستاخیز ایران در زمان ساسانیان
۱۵ و حمله اعراب
۱۸ دوران‌های طلائی نوین تاریخ ایران
	فصل دوم
۲۱ از توانائی تابندگی
۲۱ شاه عباس کبیر - اصفهان نصف جهان
۲۳ نادرشاه - ناپلئون ایران
۲۴ فتحعلی شاه و ناپلئون

فصل سوم

- ۲۷ راه هند و نفت
۲۸ نفت
۲۹ ایران سرزمین کابوسهای وحشتناک

قسمت دوم

- ۳۳ سلسله پهلوی - نجات و وحدت ایران

فصل اول

- ۳۵ پدرم، رضا شاه کبیر
۳۶ سردار سپه و سپس شاهنشاه
۳۹ مبارزه برای وحدت و استقلال ایران
۴۲ ورود به قرن بیستم
۴۶ رویای یک کودک

فصل دوم

- ۴۹ "فرزندم، هرگز از هیچ چیز هراس مکن"
۴۹ جنگ جهانی دوم و عواقب آن
۵۱ امیدبزرگ ایرانیان: بیطرفی
۵۱ حمله قوای روس و انگلیس به ایران
۵۳ آغاز سلطنت من
۵۳ شناسایی رسمی و صریح حاکمیت و استقلال ایران
۵۵ بودن یا نبودن

فصل سوم

- ۶۰ برنامه هفت ساله - مصدق و دوران عوام فریبی ها
۶۰ پایان ماجرای موافقت نامه باروسها

۶۱ میگردند که روحانیون برای سلامت و توفیق من دعا
	اصلاح قانون اساسی - خطوط اصلی نخستین برنامه
۶۲ کشور
۶۶ قتل سپهبد رزم آرا
۶۸ مصدق و سیاست "موازنه منفی"
۷۰ هرج و مرج داخلی و خطر مداخله خارجی
۷۳ سرتیپ ریاحی - از مصدق تا بزرگان
۷۵ بیداری ایرانیان

فصل چهارم

۷۸ از عصر نفت تا دوران اتم
۷۸ یک تاریخ غیر انسانی
۸۰ تحقیرها و بی عدالتی ها
	ایران، سرانجام به بهره برداری از نفت خود توفیق
۸۱ یافت
۸۳ مرگ انریکو ماته‌تی
۸۵ سیاست نفتی ایران
	ارائه راه حل سازنده برای جلوگیری از نابسامانی اقتصاد
۸۶ جهانی
۸۸ پس از شش سال جهان نظرات مرآت‌آئید کرد
۹۱ انسانها در مقابل هرج و مرج
۹۳ سیاست، هنر پیش بینی

قسمت سوم

۹۷ انقلاب سفید
----	-------------------

فصل اول

۹۹ مبانی انقلاب سفید
----	-------------------------

۹۹ پنج هدف اصلی - برنامه دوم
۱۰۲ زمین از آن کشاورزان
۱۰۴ نخستین آتش افروزی علیه اصلاحات

فصل دوم

۱۰۷ اصلاحات ارضی
۱۰۸ اصول مبنایی
۱۱۱ وظایف بانک اعتبارات و توسعه کشاورزی
۱۱۲ شرکت های سهامی زراعی
۱۱۴ تأثیر انقلاب سفید بر زندگی روستاها

فصل سوم

 اقدامات سپاه دانش، سپاه بهداشت، و سپاه ترویج
۱۱۶ و آبادانی
۱۱۸ سپاه ترویج و آبادانی
 تشکیلات سپاه بهداشت و پیش بینی شبکه پزشکی از
۱۱۹ طریق تلویزیون
۱۲۲ توسعه جنگلها و مراتع
۱۲۴ تلاش ملی برای تأمین آب

فصل چهارم

۱۲۸ انقلاب سفید و کارگران
۱۲۹ تأمین مسکن برای کارگران
۱۳۱ تأمین بهداشت و سلامت کارگران
۱۳۲ کوششهای اجتماعی و انسانی شهبانو
۱۳۴ سیاست تأمین اجتماعی
۱۳۵ مشارکت کارگران در سودخالص کارخانه ها
۱۳۷ مشارکت کارگران در مالکیت واحدهای صنعتی

فصل پنجم

- ۱۴۱ انقلاب دردستگاه قضاوت
۱۴۲ خانه های انصاف

فصل ششم

- انقلاب آموزشی و اصلاحات فرهنگی - دفاع از تمدن
۱۴۶ ایرانی و هویت ملی
۱۴۸ منشور انقلاب آموزشی
۱۵۰ آموزش رایگان برای دانشجویان
۱۵۲ بزرگداشت فرهنگ و هنر ایرانی

فصل هفتم

- ۱۵۶ کوشش برای انقلاب اداری
۱۵۶ اصلاحات آموزشی، شرط لازم اصلاحات اداری
مقاومت سرسخت دیوانسالاری - تأسیس بازرسی
۱۵۸ شاهنشاهی

فصل هشتم

- ۱۶۰ آزادی زنان
۱۶۱ سخنان علی ابن ابیطالب (ع)
۱۶۴ عدالت، اساس و عصاره اسلام است

فصل نهم

- ۱۶۷ مبارزه با تورم، سوداگری و فساد
۱۶۸ تورم
۱۶۹ مقررات مربوط به اعلام دارایی مستخدمین دولت

فصل دهم

- ۱۷۲ بنیادپهلوی - دارائی شخصی من
 ۱۷۳ پرداخت سیزده هزارو ام شرافتی به دانشجویان
 ۱۷۴ برنامه های خانه سازی بنیاد
 ۱۷۴ ثروت شخصی من

فصل یازدهم

- ۱۷۶ بسوی تمدن بزرگ
 ۱۷۶ مارکسیسم اسلامی، مکتبی فریبنا
 ۱۷۸ بسیج دائم ملی برای پیشرفت
 ۱۸۰ آیا امکان توفیق وجودداشت ؟
 ۱۸۲ تجاربی از تاریخ

فصل دوازدهم

- ۱۸۴ ارتش ایران در سال ۱۳۶۲

فصل سیزدهم

- ۱۹۱ مبانی سیاست خارجی ایران
 ۱۹۱ روابط ایران با اتحاد جماهیرشوروی سوسیالیستی
 ۱۹۳ ترکیه، دوست و متحد ایران
 ۱۹۴ تلاش برای صلح
 ۱۹۶ همسایگان مادرخلیج فارس
 تلاش برای تشکیل بازار مشترک کشورهای ساحلی
 اقیانوس هند - افریقا در برابر مداخلات و برتری جونی
 ۱۹۸ کمونیستها
 ۲۰۰ تلاش برای همبستگی جهانی
 ۲۰۲ پیشنهاد من واقع بینانه بود

فصل چهاردهم

۲۰۵	بزرگان جهان ما - وطن پرستی سرسختانه ژنرال دوگل ..
۲۰۶	رهبران سه کشور بزرگ در تهران
۲۱۱	رهبران آمریکا
۲۱۳	ژرژ ششم، بوین ولنوم بلوم
۲۱۴	بزرگان افریقا
۲۱۵	دوستان عرب
۲۱۷	تیتو، چائوشسکو، هواکوفنگ

فصل پانزدهم

۲۱۹	در راه تحقق دموکراسی شاهنشاهی
۲۲۰	سلطنت و حکومت

فصل شانزدهم

۲۲۲	کامیابها و ناکامیهای ما
۲۲۲	واقعیت ارقام
۲۲۴	توسعه اقتصادی، تنها راه نیل به دموکراسی واقعی
۲۲۵	کشورهای در حال توسعه، پرسر دوراهی
۲۲۶	تصویری کاذب و خونین از دموکراسی
۲۲۷	همکاری با جهان غرب
۲۲۹	تشکیل حزب رستاخیزیک اشتباه بود
۲۳۰	مبارزه با زمان

قسمت چهارم

۲۳۴	اتحادلعنتی سرخ و سیاه
-----	-----------------------------

فصل اول

۲۳۶	نقش وسایل ارتباط جمعی
-----	-----------------------------

فصل دوم

۲۴۳ شاگردان جادوگر

فصل سوم

۲۴۶ عزاداریهای پیاپی و جنایت آبادان

فصل چهارم

۲۵۲ حقایق دربارهٔ سازمان اطلاعات و امنیت کشور

۲۵۳ مبارزه با خرابکاری کمونیستها

۲۵۴ نقش ساواک و قدرت آن

فصل پنجم

۲۵۸ تدارک برای ویرانی ایران

۲۵۸ اعلام حکومت نظامی

۲۶۰ سفرهای کریم سنجابی و مهدی بازرگان

۲۶۱ توقیف امیرعباس هویدا

۲۶۲ امیدها و نومییدیها

فصل ششم

..... نخست وزیر شاپوربختیار - مأموریت شگفت انگیز

۲۶۶ ژنرال هایزر

۲۶۶ توقعات سیاستمداران مخالف

۲۶۸ نخست وزیر شاپوربختیار

۲۷۰ اخطار روزنامه پراودا

۲۷۲ مأموریت شگفت انگیز ژنرال هایزر

۲۷۵ جلای وطن

فصل هشتم

۲۷۹ حکومت وحشت

۲۷۹ تعصب کورکورانه

۲۸۱ "خمینی تشنه خون"

۲۸۴ قتل امیرعباس هویدا

۲۸۷ ادامه خونریزی و آدم‌کشی

۲۸۸ بیست هزار زندانی سیاسی

۲۹۰ اشتباهاتی بزرگ به نام اسلام

فصل نهم

۲۹۲ دروغ پردازیه‌ها ، ناکامیها ، ورشکستگی

۲۹۳ پیش بینی سرمایه‌گذاری آینده ایران

۲۹۴ ویرانی اقتصادی و تعطیل تجارت

۲۹۶ گسترش فساد

۲۹۷ نمایشی به نام مراجعه به آراء عمومی

۲۹۸ اختلافات داخلی

۳۰۲ پایان سخن